



دارالمطبعی
رساله در فاضل
قدوس
رساله در منطقہ

سی شد
۱۶ -



شد
۱۲

۱	
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	
۱۰	
۱۱	
۱۲	
۱۳	
۱۴	
۱۵	
۱۶	
۱۷	
۱۸	
۱۹	
۲۰	
۲۱	

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه آراء ابی الحسن علی بن موسی
 ۲۹۰۵
 شماره ثبت کتاب: ۷۲۴۷۳
 شماره قفسه: ۸۷۹۵

موضوع: ...
 مؤلف: ...
 تاریخ: ...

خطی - فهرست شده
۲۹۰۵

مجموعه آراء ابی الحسن علی بن موسی
رساله در فاضل
رساله در منطقہ

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه آراء ابی الحسن علی بن موسی
 ۲۹۰۵
 شماره ثبت کتاب: ۷۲۴۷۳
 شماره قفسه: ۸۷۹۵

موضوع: ...
 مؤلف: ...
 تاریخ: ...

خطی - فهرست شده
۲۹۰۵

۱	
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	
۱۰	
۱۱	
۱۲	
۱۳	
۱۴	
۱۵	
۱۶	
۱۷	
۱۸	
۱۹	
۲۰	
۲۱	
۲۲	
۲۳	
۲۴	
۲۵	
۲۶	
۲۷	
۲۸	
۲۹	
۳۰	
۳۱	
۳۲	
۳۳	
۳۴	
۳۵	
۳۶	
۳۷	
۳۸	
۳۹	
۴۰	

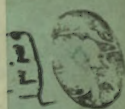
حجّه بانه ادب المعلى رساله در تفاسیر
 رساله در عقده و رساله در منطق

بازرسی شد
 ۱۶ - ۲۷

بازدید شد
 ۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی	
مجله	مجموعه آداب المعانی در لغت
مؤلف	۲۹۰۵
موضوع	شماره قصه ۳۳۹۴
شماره ثبت کتاب	۷۴۴۷
	۸۷۹۵



نظری - فهرست شده
 ۲۹۰۵



بسم الله الرحمن الرحيم و بسمه تعالی

و الحمد لله رب العالمین اینمؤلفه در علم خیر خفیه محمد و اله اب
امتا بعد بنده فخر محمد ابراهیم بن محمد فطیر الله آباد در
جناب زبده الاکوان و اوقاف الاخوان المیزان مهر نور
ایمانه بعضی برادران ابان و اخلاء روحانی برسانه که آنچه
از تقریبات علما و حکما و عقلا و دانایان از سلف و خلف
میباشد اینست که قصید علم بر ارضه از آیات و ادله و اعمال
قوة فکریه را در اینها و استنباطا کلمات را از معومات
از مکتفات لازم است و احد را از اینها و مکتفین را جایز نیست
در ان تقریر و کوتاهی کنند بلکه چنانکه نموده مذکور خواهد
کوتاهی در قصید علم موجب فساد عقول است که نتوان استنباط

دایره

و موجب خرابی دین و ایمان است که یکبار عالم بکلیه انکسار و عیث
تفصیل معومات فطریه است که سر مایه از برای قصید علم بکمال است
بلکه این مطلب از شیخ کتب سوادیه مانند توحید و زبور و انبیا و قرآن
هم معلوم است و از طرق عامه و خاصه هم تقریبات بسیار از جناب
رساناب و از انتمه الهیاب علیهم السلام الله الملک الوهاب در تائید
ترغیب و تحذیر و در غایت تارکین ان وارد شده است خیر اینکه بعضی
از اینها تارک علم را شیطان زاده و فرزند نامیده اند و
بعضی دیگر او را بعضی الفیق الله و مقتدر فرموده اند و بعضی از حکما
فرموده اند که بگویند که بدانند وجود قصید علم و از روی عمد ترک کنند و
در ان ترک همراه نماید و وجه لزوم قصید علم را بر مکتفین از دو جهت
تقریر فرموده اند اول از جهت عقول که عقول را عاقلی حکم میکنند بر لزوم
اجتناب از خسران و ان لازم دارد علم بمواقع خسران را بلکه نظم عقاید
موقوفه کتب با فساد معرفت بمواقع منفعت هم لازم است تا اینکه
مواقع معرفت خسران بمیزان کمال حد آید و چون تفرع و کلمات

انسان که از راه شعور و اختیار بوده باشد حق عرض نفع و غیر آن است
 لازم اند که مکلف پیش از اینکه حرکت کند و یا سکون بورزد علم داشته
 باشد ترتیب آثار نفع و غیر آن بران و از این جهت است که دارد گفته اند
 که لا تقدم بر محلا ولا تؤثر آخر حتى تعلم ان فيه رضاء الله
 یکبار نور پیش و یا دیگر نور را بعقب گذارد مگر اینکه بداند
 که خداوند در هر صورت و ثابته از جهت نفع و غیر آن که مایل به آنست که ترفیع
 او رده باشد از آنکه بمعجزت و دلالت عقلیه اثبات نبوده و گفته اند
 فرموده است هر چه علم بر خدا از آیات و ادله عقلیه و نقلیه
 و غیر از ترک آن کرده و اندازد و خوف شدید از آن فرجه
 وجه و موجب تخصیص علم و حرمت ترک آن را هم بیان کردند که چون
 خداوند را از آنجا بداند که در آن اشیان منظر است که از
 عباد باید حاصل شود و آن را بشکرها و تقوا و غیره قرار داده است و مطالب
 آن را از ایشان بر گرفته لازم فرجه بگذرد که اگر آن منظر را نفعند
 و یا فایده بعد نیابد و قرار هیچ نفعی از نعمت خدا را نداده

مطلقا شکر آنها را بعد نیابد

مطلقا شکر آنها را بعد نیابد و از چنین کسی خدا انتقام را بر گرفته لازم
 فرجه است و چون این خادم شریقه مطهره اختلافات مختلفین بر حصول
 و فرج دین از اهل علم و ادیان و مذاهب باشد نمود و اکثر آنها را
 بدون جهت جامع و بد قطع و یقین نمود که از صدر عزت و محال حکیم
 حقیق صادر نشده اند زیرا که اسناد صدور حکام مقتضایه و مستفاده
 بحکیم حقیق اسناد قبیح است باینکه آن حکام ناشی از علم کردن
 بقانون است که خدا در کون در هر هدایت بنده گان قرار داده و نیز آنکه
 چنانکه در کتب سادیه و احادیث رسوله الله تم هر چه علم و فایده
 قانون حصول علم را هم بیان نموده اند که اگر کسی از آن قانون
 علما و اهل علم اخترف نورزد و بغیض حصول علم بر خدا و رسول
 خواهد کرد و یا آنکه کسی که از آن قانون اخترف بورزد علما و یا علما
 بان بغیض نخواهد رسید پس لازم است که رساله در بیان آن قانون
 و در بیان مقتضات آن نوشته شود که تحت خداوند بر همه مکلفین
 بوجه اکل تمام بوده باشد و احد را اندر در عدم فایده است
 بنده باشد و مناسب بود که این رساله مقرر شود با دایه مستطین

بجهت اتمال ان بر بیان ان قانون که تحقیق حقه با حق خداوند است
 کدام ان را بجهت باطله و باید دانست که فیهن حقه خدا را باطله
 نقض دارد بر بیان ان بنوعی که طالب ضعف و اصادق الکفایت کند
 پس در فیهن ان دو چیز لازم است یک از جانب بیان کننده که ان
 بقدر بیان کند که نقض در ان نباشد و دیگر از جانب طالب اصادق
 که انصاف دهد در تائید ان و آثار انصاف در هر کس که ان
 میشود که انکار هر که که ان کاند و دیگر اسناد نقض و تصور در
 ق در در ان دهد زیرا که درین مقام قطعا در ضرایب اسناد میشود
 بلکه در صد دین بر هر یک که طرق بیان است از ان مقام که درین
 نقض و تصور ظاهر کند و ضمیمه هم با آن منضم نمیکند زیرا که ضم
 ضمیمه در مرتبه ثانیه دلاله بر نقض بیان در مرتبه اول نمیکند
 بیان کننده حقه خدا را بر نه کان اول حقه خداوند عالیشان است
 چنانکه فرمود است که آن علینا بیانیه بر ما است بیان مراد

و این فیهن حقه با حق خداوند است
 که از هر ارض است حقه خدا
 که احد بر او حقه ندارد و این
 فرمود است لیسوا بینکم و الله اعلم
 باینکه انصاف در هر کس که ان

ثابت

و ثابتا پیغمبر که است که در باره او فرمود است خاصه با حق
 صغوف مخالفین و سکرین را با کچه مامور بآن شده و این فرمود است
 که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم تفعل فانک حسرت
 یعنی از پیغمبر برسان آنچه را که فرستاده شده است بوی تو که اگر نکند
 پیغمبر را بعد بناورده و ثانی آنست که در باره ان فرمود است
 شده است که هم تراجم و حرکت بیان ان بیان کننده کان مراد
 در اینجا عمار شریفه غرانه که در باره ان فرمود است که ان
 اولنا و کل خلقت عه ولا یغفون عن الذین یخلفون الخالفین و ان
 البطلان و تاوید باطلان یعنی از برابر ما در هر زمانه از ان بیان
 عه و ان که نفر میکنند از دین تفسیر بر خلاف ظاهر که از غو
 کنندگان صادر شود و بسن دین داران حقه که از باطل کنندگان
 پدید آید و تاویلات بدعبار که از نادانها در هر بیان ان
 صادر کرد پس اسناد نقض و تصور و در بیان حقه خداوند مراد
 داد زیرا که اگر کسر الیها ذبانه ان اسناد را بجهت ادهد کافر میشود زیرا که نقض

در بیان

خداوند در کلام گفته که محمل مبدء کس رسالت و کسر را بعد از او رسالت
 محض نیست و بقراینات هر انبیا سلف در کتابها گفته که خداوند نیست
 از رویه و مبدء است از نقص و تصور و فساد و شکست که سنا و نقص
 یعنی از افعال خدا سنا و نقص است که اینجا که فکر عقل متفق اند
 بر اینکه سنا و نقص یعنی سنا و نقص بقا عدل و عدل و این عقیده
 اینکه مستحق بر در هر کس نیست و این در نفس هر کس که نیست
 اگر بر کمالش هم معلوم است و غیر در عالم ازین رساننده شود که در
 نفس شکست هر کس بوده و در فیه این ان محتاج به دلیل خارج
 نبوده و همچنین که فرموده که سنا و نقص بیان برین
 با یکی از آنها هم داده شود زیرا که سنا و نقص بیانات ایشان
 است سنا و نقص که امر کند که این خداوند ایشان را بر
 این بیان از میان مردمان انتخاب فرمود که الله اعلم خیر بعد
 رسالت یعنی خداوند داناست که کجا قرار بدید پیغمبر از حق
 و لکن سنا و نقص بیان بعد از که از جانب ائمه منصوص است
 توان داد زیرا که نص منصوص ایشان از جانب ائمه است

در این بیان

در این بیان که سنا و نقص است و در این بیان که سنا و نقص است
 از این بیان است در هر بیان و شکست که سنا و نقص است
 چون تیر بر کمر خداوند است سنا و نقص یعنی سنا و نقص
 که از این بیان است و این هم که سنا و نقص است که سنا و نقص است
 بالذات از جانب طالب علم است که در طلب صدق و انصاف ندارد پس
 مختلفان در فهم مراد خدا در قول از آیات و ادله که یک طایفه مختلف
 صدق و انصاف را بعد از این که بعضی حصول علم بر ادله غیر شریک
 و ان طایفه که گفته اند که راه تصور و حدیث را درست دارند و از ان
 مطلقا قدر نمیکنند چنانکه خداوند در کلام گفته از ان خبر داده است
 آن اگر علم عند الله تعالی نیست که هر شریک خدا تصور دارند
 شریک پس حال باید عرض کرد مطالب از یک از مختلفان را
 از خدا از یک که مطایفه دارد بان باید ان را متذکر گردید که
 مستفاد از قرآن حدیث مرشود ای است که اگر خلاف تصور میکنند
 او را که امر کند چنانکه فرموده ان الله لا یضد قوما بعد از این خبر
 پیغمبر را متذکران یعنی خداوند که امر کند قوما را که این خبر است
 در این بیان که سنا و نقص است و در این بیان که سنا و نقص است
 از این بیان است در هر بیان و شکست که سنا و نقص است
 چون تیر بر کمر خداوند است سنا و نقص یعنی سنا و نقص
 که از این بیان است و این هم که سنا و نقص است که سنا و نقص است
 بالذات از جانب طالب علم است که در طلب صدق و انصاف ندارد پس
 مختلفان در فهم مراد خدا در قول از آیات و ادله که یک طایفه مختلف
 صدق و انصاف را بعد از این که بعضی حصول علم بر ادله غیر شریک
 و ان طایفه که گفته اند که راه تصور و حدیث را درست دارند و از ان
 مطلقا قدر نمیکنند چنانکه خداوند در کلام گفته از ان خبر داده است
 آن اگر علم عند الله تعالی نیست که هر شریک خدا تصور دارند
 شریک پس حال باید عرض کرد مطالب از یک از مختلفان را
 از خدا از یک که مطایفه دارد بان باید ان را متذکر گردید که
 مستفاد از قرآن حدیث مرشود ای است که اگر خلاف تصور میکنند
 او را که امر کند چنانکه فرموده ان الله لا یضد قوما بعد از این خبر
 پیغمبر را متذکران یعنی خداوند که امر کند قوما را که این خبر است

خصوصاً وقت که مقول شود باز از اینها پس هر عقد حکم میکند
 از خدا و تقصیر اینان و هر از عذاب چنانکه دارد شده که ایمانند اما این
 بی ایمان توانان نوبت و اطلاق حکم خلاصه بی اخلاص در عفو
 و در ایمان موجب عفو نوبت و این قوت میدهد و موجب عتاب را بعد
 از صدور نوبت و از قول امام کم کفایت که جماعت ترک با نیت عتبه
 این قدر در جهل تو کافیه است که هر یک شورش چیز را که از آن نهر کرده
 شده و این دارد شده است که خطا له بیکه مانجه الیسیبیا بی احتیاط
 بکس در این خطا مادر که راه بر خطیاط میاید و این دارد شده است
 که اذنا اجتمعت بمشروع و لم تدروا فاعلمکم بالخطیاط یعنی وقت که شد
 و تقصیرید حکم این را این گرفتار شده به بر شما باد که خطیاط کنید و این خداوند تقوی از خدا را
 بر اطاعت اینها مقدم ذکر دفعه چنانکه فرمود است حکایت عظم القواله
 و اهل حق بی از خدا ابرسید و سر اطاعت کنید پس از آن استغفار شود
 که تقوی موجب اطاعت است و این در حدیث دارد شده است که من انظر
 الله عز و جل فریضه که یک از خدا ابرسید عزیز و فرموده بی در
 و این در حدیث از خداوند قوت کاملی با عطا میفرماید و این دارد شده که

در این دو عقد از زیر
 که عقد الترتیب که بان
 یا بر نفس است و در حق
 که تقوی با دینم شود و عتبه

صالحه

قلیندر الذین کان یقولون عن امره ان تعصیهم فتنه از تعصیهم عذاب الهی بی
 حذر کنند که خدا که مخالف می کنند از فرموده خدا را بیکه برسد با این که امر
 یا برسد با این عذاب بهتر مثلاً جماعت که در تقصیر عزم گونا می کنند و
 با علم را از قانوط که خدا قرار داده است از خدا می کنند و یا چون در مقام
 تقصیر عزم چون فخر خدا را تمام نشناخته اند بلکه آن را ناقص نمیشناسند
 از عیانت چند مرتبه نایب که بر عزم که فخر خدا را کامل کنند باید این
 بهر از این گونه کار محذر کنند که مبادا در مقام استدلال با خود گرفتار
 گرفتار شوند بیک که گفتار که نتوانند از آن خلاص شوند پس در امر دینی
 فخر متجرب شده که راه هرگز دانه و حقیقه این آیات و احادیث در خوف از
 خدا و در حصول هدایت و ایمان و فعل کاملی دارند زیرا که در اینها نهد است
 بگمراه کردن خدا که خدا که فخر از خوف از خدا اعمار کرده باشند و بگویند
 آن در طریقی مخالفه خدا در عمل و نظر شده باشند با اینکه گمراه کردن خدا است
 بسیار سخت و مطلق عذاب بلکه نوبت و ان نهایت خسران است و حدیث
 طبعی میباید اندر از زیر که غایب سر ساعیان که فخر از خسران است
 کیسکه از خوف از خدا فخر را عمار کنند و یا آن را در فخر کامل کنند که بگویند

در این فخر نایب از قبول
 کارهای خدا و از رضا
 دادن بانها و از محبت نمودن
 و فخر را در زیر بار اینها
 متعلق گردانیدن و متسلط
 مرتضی از آنکه کردن و بگویند
 که خدا و رسول در هدایت قرار
 داده اند و فخر را می کنند
 او که چند در مقام استدلال
 منصوب از این فخر خدا و رسول

و با دران ستم

از جهت بر خدا در علم و در عمل کفایت باید و در پند لال با دله خمره سرود قطعی
هنا که شود زیرا که اگر پند لال کجاست کفایت و حصول بیعت و جنب از خمره لال
پس آن در خوف از خدا که ناشی از انداز اینها و از جنب از خمره لال
و صورت هر یک که هر قدر که در پند لال با آن دله خمره تقی کند خوف دیگر
که فوق از خوف از خدا بوده باشد نخواهد رسید و کسی که خود را از راه
خوف از خدا که خارج کند نمی تواند پند لال با پا خود می کند که با
از آن از برای او ایمان بوده باشد زیرا که ایمان حاصل می شود که بعد از
انداز که موجب خوف از خدا بوده باشد و از این جهت که چون از غیر
خدا تمسک بر خدا داشته که موجب خوف و موجب ایمان بوده باشد
فرمود که استغفر فی حقوب آله بن کفوا الرعب بما شرکوا بالله عالم
خوف کاذب است بیکم که تا به روزه است که بنده از بیم در دلهای که که خفته اند
بانه از راه و خوف از راه که سلطان و اولاد و جمیع فرستادیم و شریک
کردند و در خوف از راه خوف از راه که سلطان و اولاد و جمیع فرستادیم
زیرا که راه خدا و دیگر بود بایست که از راه که منظور داشته باشد
ان را با بایست که به کینه مخصوص باطل بود و در حق زبیر که بعضی
شرک جنبه لازم است زیرا که خدایه است و نمی شود که وجه جنبه خلا از
خدا جنبه

در علم و در عمل کفایت باید و در پند لال با دله خمره سرود قطعی
هنا که شود زیرا که اگر پند لال کجاست کفایت و حصول بیعت و جنب از خمره لال
پس آن در خوف از خدا که ناشی از انداز اینها و از جنب از خمره لال
و صورت هر یک که هر قدر که در پند لال با آن دله خمره تقی کند خوف دیگر
که فوق از خوف از خدا بوده باشد نخواهد رسید و کسی که خود را از راه
خوف از خدا که خارج کند نمی تواند پند لال با پا خود می کند که با
از آن از برای او ایمان بوده باشد زیرا که ایمان حاصل می شود که بعد از
انداز که موجب خوف از خدا بوده باشد و از این جهت که چون از غیر
خدا تمسک بر خدا داشته که موجب خوف و موجب ایمان بوده باشد
فرمود که استغفر فی حقوب آله بن کفوا الرعب بما شرکوا بالله عالم
خوف کاذب است بیکم که تا به روزه است که بنده از بیم در دلهای که که خفته اند
بانه از راه و خوف از راه که سلطان و اولاد و جمیع فرستادیم و شریک
کردند و در خوف از راه خوف از راه که سلطان و اولاد و جمیع فرستادیم
زیرا که راه خدا و دیگر بود بایست که از راه که منظور داشته باشد
ان را با بایست که به کینه مخصوص باطل بود و در حق زبیر که بعضی
شرک جنبه لازم است زیرا که خدایه است و نمی شود که وجه جنبه خلا از
خدا جنبه

با ايمان بآنچه اين معلوم شده كه اگر چه از تقاضا خوف از خدا خارج شده باشد
 استدلالات برود كه حق اينست كه طلب حق از خداوند است و طلب حق از خداوند
 خالي است طلب از خداوند منسوب به ما و ما را هم در غير خدا احد حق است
 كه اوله فقره از جانب او نسبت به حقين كس طلب الهال حق خدا و بگويد
 در مقام تمام تمام حق بر نفس و شيطان در مقام قصير خدا خالي است
 با اينكه ثمره ايجاد قصير خدا خالي است علاوه اينكه هر بقدر كه دفع
 خيالات فاسده است و خيال خيالات اوله بجهت تمام بجهت تمام
 خداوند را تمام و تمام نفس حق خدا و ادان از حق خيالات است پس از
 بر استدل خوف از خدا بيشتر لازم است زيرا كه او بجهت آنكه حق از خدا
 بجهت آنكه ببرد در داخل شود كه شايد در اينجا بايد و بهتر حق كوش
 پس بايد اوله فقره داشته باشد در بيان اوله منصوصه و اوله فقره
 تا اينكه در اوله فقره اوله فقره شود و ان بقوه فقره از خدا است
 زيرا كه ترك فقره موجب قبول خيالات فاسده است و موجب قبول
 كه شيطان بمقتل كركه كه جوا اطا عركن اطا صريح فقره است
 و هنوز استدل تمام شده است كه سوره صبر شود اين را بگويد

حساب كه عبارت از

و بجهت تركيد بودن خدا در پشت عالمه و بجهت

عالمه و ادان

به اتمام القاء بشود هم ميگردد و ترك كردار كه مستدل خلاص شود و خداوند
 بجهت آنكه كسوف در حال كسوف مظهر نانو و وجه ايجاد در زمان كسوف
 بهر بجهت اول امر بقدر فقره و بعد از ان امر استدل كرده در جاده
 كه استدل لازم است و زيرا كه بجهت آنكه استدل لازم است بجهت لازم است
 كه گفتا شود بسلام و تسليم در جاده كه حكم خداوند رسیده است و در ان
 معلوم است و از انچه است كه خداوند اسلام را در حق قرار داد و ان
 الله بن خدا الله اسلام قن بجهت غير اسلام و بجهت بقدر است و اوله
 الله بن خدا سر بن بن دين خدا اسلام و قبول احكام او است
 و ان بندي و نصيدن حقيقه ان را از اوله پس كسيكه طلب كند غير اسلام
 به قبول كند احكام خداوند را كه در جاده مطا بعه كرون ان را بر اثر
 حق بجهت استدل كه اگر ان حكم مطا بن استدل اوله شده قبول كند
 و الله در كسوف خداوند ابد از اوله قبول نخواهد كرد و در فقره هم از فقره

زبان كاران خواهد بود و تا بجهت اين طلب را اندي و بجهت فقره است
 كذا و ترك لا يرمون خير كركه جاشجر بجهت هم لا يرمون انهم هم

مخاصيت و بجهت ان بجهت هم برود كار كركه ايمان نرود و بجهت كركه
 كه مطا بن فقره اوله فقره ان

در انكار مطا بعه كرون و ادان
 و نه است فقره فقره در عالمه
 برادر و بجهت و كسوف ان
 از اوله فقره فقره فقره
 كه مطا بن فقره اوله فقره ان
 حاشا بجهت فقره فقره فقره
 لازم تمامه اوله فقره فقره
 حال از فقره فقره فقره فقره

و بیانات خود در سول را بنقص نهد و خواهد داد و از حجه اکال ان نبرم که
 ختم نماید خواهد نمود با اینکه در حق نظر بجز اجرت حساب است
 با هم حس هم فرموده که حق الظن برفع عینک نصبا طویلی حق نظر جدا
 و رسول نور ابراهه مراندازد و از نور چهار بسیار را وضع میکند در
 و صایران بزرگوار با هم حس هم مذکور است که بدان از فرزند که محبوب
 نزد حق است که صبر کند بر نذر بتغیر از خدا در قصد صحاف و
 اکتفا کن بجزیره که خدا در جبهه است از برادر کردن انبیا و تسلیم
 کردن از برادر خدا و رسول و عمل کردن بطریق صالحان سلف نبر
 که ایشان ترک نکردند نظر کردن چنانکه تو می خواهی ترک کردند
 نظر از چنانکه تو هم می خواهی و لکن فوکار ایشان این شد که هر چیز
 که مشورتشان بود عینک حبستند و به چیز که مشورت بود خود را که
 داشتند و نفرشتند بلکه اسلام و تسلیم از برادر خدا و رسول در اینها
 نمودند و اگر نخواهی که در شورش و ستمدلال پس در کمال جنایات بوده باش
 پس معلوم شد که تقوی و جنایات در مرتبه اولی واقع شده است و ستمدلال
 در مرتبه دوم بلکه ستمدلال بعد از اسلام و تسلیم است هم است بلکه باید

که ستمدلال
 و تسلیم علیه السلام

که ستمدلال از حجه اسلام و تسلیم علیه السلام ستمدلال و چه ستمدلال و چه
 ستمدلال و کسیکه ستمدلالین ستم را نکند طایب است ستمدلال بلکه در مقام
 ابطال حق و ابطال حق خود از سول است و در مرتبه ایشان است قول خدا
 که و حسرت ستمدلال که بطول بی ضرر کرده اند در این مقام باطل کنندگان و
 از آن جهت است که در طبع جناب حبیب از آن عیشیم که در آخر زمان ظهور
 میفرماید و نه ستمدلال را یک نفر ستمدلال دارد شده است که آن صاحب
 الکلمه است تقوی بی ستمدلال را از عالم بر طرف میکند مگر خدا را
 که تا ستمدلال تقوی از خدا بوده باشد که ان را هر که از دوسرمان بر
 جمع میکند و گناه که در هر امر میاید به نفس و شیطان بر کرده اند
 فیهده اند که نفس از هیچ چیز اینقدر ستمدلال ندارد که از قبول
 نماید تقوی خود از سول و آنچه هم دارد زیرا که اگر تائب شد حق را قبول کند
 لایه که خود را از کلمات و کلمات و فضولیه و اظهار فضیله
 بگوید آنها نمودن منع کند و این منع عقاب است که بر بانی نفس کشیده
 بخود و نفس را بر ضرر نرود که حبس شود و بهر جهت ظاهر از آن حیلها و
 در نهاد نقص و قصور و در تقوی خود که ستمدلال که اگر این ستمدلال را
 که ستمدلال را از حجه اسلام و تسلیم علیه السلام ستمدلال و چه ستمدلال و چه
 ستمدلال و کسیکه ستمدلالین ستم را نکند طایب است ستمدلال بلکه در مقام
 ابطال حق و ابطال حق خود از سول است و در مرتبه ایشان است قول خدا
 که و حسرت ستمدلال که بطول بی ضرر کرده اند در این مقام باطل کنندگان و
 از آن جهت است که در طبع جناب حبیب از آن عیشیم که در آخر زمان ظهور
 میفرماید و نه ستمدلال را یک نفر ستمدلال دارد شده است که آن صاحب
 الکلمه است تقوی بی ستمدلال را از عالم بر طرف میکند مگر خدا را
 که تا ستمدلال تقوی از خدا بوده باشد که ان را هر که از دوسرمان بر
 جمع میکند و گناه که در هر امر میاید به نفس و شیطان بر کرده اند
 فیهده اند که نفس از هیچ چیز اینقدر ستمدلال ندارد که از قبول
 نماید تقوی خود از سول و آنچه هم دارد زیرا که اگر تائب شد حق را قبول کند
 لایه که خود را از کلمات و کلمات و فضولیه و اظهار فضیله
 بگوید آنها نمودن منع کند و این منع عقاب است که بر بانی نفس کشیده
 بخود و نفس را بر ضرر نرود که حبس شود و بهر جهت ظاهر از آن حیلها و
 در نهاد نقص و قصور و در تقوی خود که ستمدلال که اگر این ستمدلال را

ذکر خواهیم نمود و گاهی که تخلف از مواج مذکوره ندارند و اگر این بسیار
 بزرگ اند چنانکه خداوند از آن خبر داده است در قولی که می فرماید
 الله قسمة فليس ملك له عز الله شيئا اولئك الذين لم يرد الله
 ان يلهمهم حكما شيئا فذا ارادة دارهم كذا ان كراه
 بوده باشد و این سخن را بعد از آنکه از آن را از آن کراهت
 کنایه از آن جماعتی که خداوند از مواج قبول قانون هدایت
 خارج کرده اند و در اراده خداوند از آن کراهت که بدون
 تفسیر ایشان بعد از این برسد و این سخن معلوم است که خداوند از آن
 رسد و از آن کتب را که هدایت غفلان فرموده و از آن علقها را
 در تفسیر فرموده چنانکه دلالت دارد بر این قول امام محمد در دعای
 که از آن اهل تشکیف بر آن مانع از جانب کتب مختلف نبوده
 باشد که آن مانع عبارت است از عدم تفسیر چگونه اراده خداوند
 تفسیر کرد و دیگر این که با آنچه این دو اراده ضد یکدیگرند
 و از یکدیگر متضادند پس این ضد از حد خارج شود اما هر دو ضد
 از این مذکوره ای است که چون خداوند فرمود این کلام را در اسلام

والتیم

و التیم از برای احکام صادره از آنست و مکتوبات اسلام را در کمال
 نگذاشت و بواسطه آن کوشش دادند بوی شهادت و سادس و خیانت
 فاسده که مآثر از حق را باطله شایعین جزو الهیانه و آنها را
 در دل خود برادره منصوبه از جانب خداوند و کتب هدایت غفلان
 بود بیشتر دادند و گفتا بان ادله منصوبه کردند و آنها را بنقص
 و تصور و فساد نهادند و کتب اگال آنها ادله چند خرافات
 کردند و با آنها عقاید کردند پس کراهت شد و خداوند هم اراده فرمود
 که از آن کراهت خاص نشوند مگر که تفسیر از آن کتب را باطله دارند
 آن ادله خفیه نمایند پس در چنین وقت بنوعی روضه جم و جم
 هم هرگاه بخواهد که ایشان را هدایت کند نمی تواند زیرا که خداوند
 کس نمی تواند باطل کند بلکه آن بزرگوار هم بواسطه قبول خرافات
 خدا را بعد از آنکه میباید و نرسد او و بسبب تقرب عجیب و اگر گوید که
 امکان قوه مکرر بر او استقباط احکام و عقاید بر او دیدند و
 و ترجیح بعضی از احادیث را بر بعضی دیگر از آنست که میباید سیده است گوئیم
 چنین است و لکن آنکه که عقاید بر او دیدند دارند سخنانی که

که آنجا کند زندگان خود را در علم و عمل و ایمان و خجالت و در رنج و عدم رنج
 در اینها پس کسی که رنج کرده اند در علم و عمل و ایمان و خجالت و در رنج و عدم رنج
 رنج نیست یعنی بوی که شوق نفسانیه و افکار باطنیه و وسوسه شیطانیه
 تمام در این محکات ندارند بلکه میلی با بطلان آنها که در تحقیق حقیقه
 باطنیه خود ندارند دارند آن جماعه مشایخ میگویند متنبهات را و
 طلب میکنند بوی که بر اینها بگویند و گویا در هر دین و در هر میان مراد
 خدا و رسول و طلب میکنند تا بطلان آنها و او را دور که تا بطلان
 نفیضند و الهی ایشان ارام نمیکرد بلکه بوی که نفیض را راد می کنند
 باطل کنند محکات امور را که جماعه مشایخ خود اند و حال اینکه خود را
 تا و بر اینها را که خود او آنگاه که در علم و عمل محکات رنج کرده اند
 و با آنها خود خود را بر نفس و شیطانی بلکه بر جمیع خلقان تمام دانسته اند
 چندان در مقام تنبیه متنبهات نمیشدند بلکه بهمان محکات گفتا
 دارند پس اگر در متنبهات دخل شوند بعد از اتفاق علم و عمل محکات است
 و هرگاه بعد از دخول در متنبهات علم بر او خدا از اینها حاصل کردند
 خدا را اشکر میکنند و الا بهمان محکات گفتا کرده و متنبهات است ۴

و بنی

و نسیم کرده بهمان گفتا میکنند و دل گفتا بهمان سلام که تو که رنج نیست ارام
 و نسیم کرده بهمان گفتا میکنند و دل گفتا بهمان سلام که تو که رنج نیست ارام
 که فرار بر خلاف آن داده اند و تحقیق گفتا با خدا و ربان مراد خدا
 شریک کرده اند و اینست که بر وجه بطلان شیطانی شده است برایشان که هرگز
 که بخاطر ایشان سید به پیوسته میکنند پس اگر چه خود او در هر میان خلقان
 بر وجه محکات امور تمام مروا هستند و عرض میگردند متنبهات امور را از
 آن چیز آنکه که بخاطر ایشان خط می کنند بر محکات امور از شیطانی
 برایشان و از شریک قرار دادن خدا را با خدا و ربان مراد خدا می کنند
 و در جوار و یکرم خود او شاره بکار از خلوت شیطانی بوی که دخول ارام
 و در توکل بر خدا فرموده است که ما یجاء الیه فی الامور و خلواتهم کاذبه
 و لا یستعینون بخلوت الشیطان انه لکم عدو مفسد میان بنی اسرائیل آن
 بعد از رسول و در هر شریک شما در سلام و نسیم و توکل بر خدا و رسول
 و در میان کردن حکام و پیوسته کنید افکار باطنیه و وسوسه شیطانی
 که شیطانی بوی که آن خود او شریک شما را نفس می نماید و شما را خوف کاذب
 و اخلاص کند و بنی خراج امور چند را شما می نماید که از راه هرگز نمی
 شما را با خدا شریک می گرداند و هرگز بوی که با خدا و خدا شود ابد است

نمونه چنانکه فرموده است که هر کس با الله تعالی عهد نموده باشد که هر چه از خود را
 و یا دیگر را بخواهد اشریک کند چه در ذات خدا چه در صفات صفات خدا
 پس تحقیق که خداوند حرام کرده است بر او بهشت را و کسان که میفهم
 ایشان کوتاهی است و در فهمیدن مراد خدا در رسول و آنچه هم از کلمات
 ایشان بر طولانی دارند خیال میکنند که مراد از شرک در این مذکوره
 شرک در ذات خداست و نفی شده اند که شرک در صفات صفات خدا
 و در شأن از شئون او هم و شرک در شرک است مثلا جماعت عاقله کجاست
 پسند لای با جماع که مندر این خدا در رسول ندارد بلکه معارض بسیار از
 او که عقیده و تعلیه دارد خدا و خداوند نه در شرک با خدا و رسول
 بیان مراد خدا از این را هر که نفی شده اند و این جمع مابین این
 که احراز عقلان را بخواهند بکنند زیرا که عقد فارق مابین حق
 و باطل و صدق و کذب است پس حکم بجهت هر دو محال است و حکم بطلان
 هر دو محال دیگر و حکم بجهت بیرون دیگر صحیح است و لکن بعد از
 توفیق مابین متحقق حقیقه و متعلق لطایف پس کسی که توفیق مابین
 اخلاص بعبودیت و باور توفیق اخلاص بعبودیت ندارد و خطا میکند
 اینها و کسی که خطا میکند طالب مساوی نمیشد و این کذب طلب

و بوجهی که از او
 و بوجهی که از او

چنانچه است بر او و موجب آنکه او است و خدا و رسول هم از این خداوند
 چنانکه خداوند از شیطان حکایت فرمود که گفت است این شیطان نور اکراه
 میکنم ترک کند را که اخلاص در علم و عمل داشته باشند و در حدیث از
 جناب امیرم دارد نه است که لیس طالب الیقین خطا میکند
 کسیکه خطا میکند مابین امور متضاده و متناقضه و عقاید متضاده
 از جمع مابین یقین و از رفع و جمع مابین اینها متضاین مخالف میکند
 او طالب یقین است و اگر او طالب یقین کند در ادعای خود که از حق است و نیز مابین اینها که هر یک را بگوید
 و وجه خطا و عدم خلاص این است که در حدیث دارد نه است که متحقق میکنی و حق را بگوئی و در حدیث دارد نه است که هر یک را بگوید
 لم یجب الا الحق یعنی کسیکه فرمود در شهادت برتر کرد و بسوی حق
 زیرا که کسی که در شهادت دل پذیرفته خیال کرده اند که هر قدر در
 شهادت بیشتر فرموده تحقیق ایشان زیاده مرشوطه و نفی شده اند
 که اگر کسی تعین در شهادت نماید راه خلاص این بخشش سر بند باشند
 و در حق و نفی شده اند که بر خداوند و جبریت که خداوند شکستنا
 که نفس شیطان دارد مراد از نه نباید تا اینکه همه او بخشم تمام شود
 بلکه خداوند در تمام همه اکتفا یک بر آن یار و بر آن سر تسلیم
 نقد نقد و تاسی بالا است

دارد
 و نیز مابین اینها که هر یک را بگوید
 حقیقت یقین اخلاص بعبودیت دارد
 از شهادت از این که دل چنان باشد
 چون است مردن او و جبریت بر آن
 و این دلیل بر این است که عقیدت مایل
 نه است زیرا که عقد عقاید است
 بر این نفس مانده از خطا میکند
 کند از دخول در خطا و خطا در خطا
 بعد چنانکه دارد نه است که حق
 نقد نقد و تاسی بالا است

ایضا در نزد ازان بوده پس مرنا به اگر چه در ظاهر خداوند ازان است
 بلکه غایب است از این جهت در هر چیز دیگر که علی است بر خدا و لکن در
 مقام انعام حق لازم نیست که همه را بفرماید بلکه حق تعالی انعام میکند
 با وضع ازان و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک
 قدری که فغانه است در انعام حق و انعام حق و انعام حق و انعام حق
 که احاطه به حکام و ادله ممکن نیست از برای غیر خدا و لکن حق تعالی
 بکمال اطلاق حق تعالی و غیر خداوند میسر میسر میسر میسر میسر میسر
 غیر معکوس پس باید بنشیند و شیطان مجاهده نمود که گفتا بهای او بر
 کنند و عذر را بماند مقول نمایند و حق تعالی او را بر کف تمام
 و در مقام عذر چون و چرا نکنند و مطالبه زیاد از انعام حق
 نمایند که نفس در مقام عذر مطهر نماید زیرا که مطالبه کردن نفس
 از حق تعالی و تائید آن را از کرمای عظیم او است که او عذر نماند
 از فهمیدن آن عاجزانه پس چون معلوم شد که در کفر با حق تعالی
 از انعام و نعمت و قهر و عذاب و غیره که بتجسس علم از ادله که خداوند
 فرمود است باید دانسته شود که در کتب و علم خداوند بسیار و ادله

ایجاد

ایجاد فرمود است مانند حقایق و مظاهر و دهر و خیال که از برای
 باطنی و غایب است از این جهت در هر چیز دیگر که علی است بر خدا و لکن در
 مقام انعام حق لازم نیست که همه را بفرماید بلکه حق تعالی انعام میکند
 با وضع ازان و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک و لا شریک
 قدری که فغانه است در انعام حق و انعام حق و انعام حق و انعام حق
 که احاطه به حکام و ادله ممکن نیست از برای غیر خدا و لکن حق تعالی
 بکمال اطلاق حق تعالی و غیر خداوند میسر میسر میسر میسر میسر میسر
 غیر معکوس پس باید بنشیند و شیطان مجاهده نمود که گفتا بهای او بر
 کنند و عذر را بماند مقول نمایند و حق تعالی او را بر کف تمام
 و در مقام عذر چون و چرا نکنند و مطالبه زیاد از انعام حق
 نمایند که نفس در مقام عذر مطهر نماید زیرا که مطالبه کردن نفس
 از حق تعالی و تائید آن را از کرمای عظیم او است که او عذر نماند
 از فهمیدن آن عاجزانه پس چون معلوم شد که در کفر با حق تعالی
 از انعام و نعمت و قهر و عذاب و غیره که بتجسس علم از ادله که خداوند
 فرمود است باید دانسته شود که در کتب و علم خداوند بسیار و ادله

ایجاد

چنانکه

میان ایشان نزاعها و جنگها پدید آمد و از جهت ظهور خطای صفات جمال
 جمال بود و گمانند که آنها و نفس نبات خدا و یا بعضی از افعال خدا را
 خلاف اراده خدا از یکجا بدست آورده و بجمع آورده بجهت خدا
 اینچنین گمانند که آنها و نفس نبات و بعضی از افعال خدا و رسول
 امام بهیمنه و کتب اگال هر ان بزم قهاده اختراع کنند و بجمع خواهند
 بود بجهت خدا گرفته و در سر خدا را بعضی کمال در قهه خالص گرفته
 و هر کسی در هر مرتبه که است اگرگاه بجهت خلاص بپوشد و بعضی بپوشد
 افعال و بعضی بپوشد است بلکه گویا در هر کس اصل است از برابر
 گویا در بسیاران و از آنچه است که در ایشان را و بپوشد بپوشد
 و ان صورت خفیه است بر ایشان اندک اندک امور امور ایشان چنان
 رخنه میکنند چون میدانند که رخنه کم صحت بجهت رخنه بسیار و در
 که رخنه را زیاد کنند نفس هم با او در شکست شود و اما در اول مرتبه
 چون شیطان تهاوت دفع ان همان است و اما بعد از آنکه نفس هم
 بپوشان مکش شود دفع کردن شکست شود و بپوشد با اینکه در بعضی
 افعال نوشته اند که مانند جنس است از برابر سایر جنود و عقده که با
 ایک از آنها باید که کمال بوده باشد تا ظاهر از خدا که خدای
 خود را بر او

جنود و صفت و مصلحت است و شایسته است که یکی از جنود و صفات باید و کمال
 اخلاص بود و بپوشد که از انقباض از برابر خدا و رسول و امام را که اند
 که اختراع اختراع کرده اند و دیگران را با ان امور مختصه و دعوت کرده اند
 و که که حبیبی خدا و بعضی خلاف ان و که که عبادت از برابر خدا
 که مراد از ان تذللت از خدمت که در نزد غیر خدا باید تذللت کنند و
 که که طاعت که غیر خدا و رسول و امام را باید ان تذللت کنند مگر بگویند
 راجع باقی تذللت شود و که که در عهد و شایسته و بعضی از
 که باید خالص کند آنها را بگویند که خدا و نفس و تصور و شایسته و بعضی از
 افعال ایشان تذللت پس اگر باید چنان بعضی خود را بگویند که عباد
 تذللت بر ایشان شود و با وجود ان خود را از حقیقت حاکم
 چنانکه این عدلشان اکثر ابتداء زمان است زیرا که بجهت ان بعضی
 و تصور و شایسته و بیانات خدا و رسول و امام امور است و در اختراع
 کرده اند با اینکه رخصت شوند که اصرار بر شایسته یکی از ان نقایص را
 بعضی از افعال ایشان به بدین بگویند که از ان رخصت دارند بپوشد
 آنها را با افعال خدا و رسول و امام که بر این ان سلب التوفیق شوند
 از ادراک مراد ایشان از کلمات ایشان با چاره توفیق اند

بر کسی که اول وجبات را بر کله طول اندازد خود را بیکر کند گویا عنصر خود را
 فاسد کرده و باین نفس را برترسید از اندازد اینها عقال نگذرد و مانده
 کند که سواد و بر اندازد از کمال اندازد و از ترسیدن از آن آزارش دارد
 پس او شبیه بگفارت است که در ایشان وارد شده است که و الله بن کفر و
 عا اندر او سحر ضول میزند که که کافران و معتقدان دارند باینکه
 بجهت بندگی ایجاد شده اند و در روز داد و جرئتند از اندازد اینها عقول
 ان اعراض دارند و اگر باندازد گوش دهد و بکلی بر کله طول اندازد
 و فکر اینها خیر اندخته وضع الوقف می نماید و باین نفس را باندازد
 و بجهت اینها از ترک نظر و فکر و بخت و شانس از آن اندازد عقال نماید
 و چون حدیث شریف موسر دلاله کرد بر اینکه فکر نور دارد پس
 دانست که ان نور در هر فکر نیست بلکه در فکر حرکت که صحیح بوده
 باشد زیرا که فکر صحیح مانند دور است که بر کله ان حکمتها که در کله
 بحسب فطرت موجود است و کس که بتواند شوی در جاهه طبیعت خود
 رفقه بکشد اند بیرون آورده می شود چنانکه دارد شد که با بعضی
 بکنج غور حکمت بیه بر کله عقول بیرون آورده می شود حکمتها که در

طبیعت از آدم

طبیعت خود رفقه اند و شک نیست که مراد فکر صحیح است بقریه لفظ حکم زیرا که
 از فکر غیر صحیح حکم صادر می شود باینکه از آن موجود می شود فصول است پس
 تفرقه باین فکر صحیح و غیر صحیح لازم است که از آن حاصل شود تفرقه باین
 فصول و حکمت و در نزد عقل و حکما متفق علیست که حکمت ضد فصول است
 و این متفق علیست که اگر اندازد خارج غرضه استحقاق الهی بیه
 هر چیزی که از حد خود خارج شد منتظر بسوی خدا می شود و بسیار
 کند که خود را طالب علم نام نهاده اند و در تحقیق مطالب ضعیف و
 خود رفقه کان حکمت با آنها نموده برای نازنین در تعلیم و تعلم آنها
 صرف کردند و در اول الامر بجهت ضلالت و که هر حاصلی نبرده و با وجود ان
 اگر که هر قدر را می فهمیدند می توانستند که بیاورد در دهر انجا نیند و
 و این بکبر و صاحب غیبت غطر در بخت که فخر را حذر کان دارند بیکه
 منصب ناهمی بودن را هم آوا می نمایند با اینکه در دایره کمال
 بهتر از تعلیم فکر و حفظ عقول می نشیند و اگر فاسد شود نقص از ان
 بیشتر از ان می نشیند و خفته زیرا که فکر مانند انبساط است که اگر
 صاف باشد باور آن می نماید خصوصاً فکر که حبش از فساد و
 قطع نموده باشد که در بین انکام برفاد ان افزوده خواهد شد و

از این جهت که گفته اند در هر عصره از انانیت این بهمانست که
 اعتقاد فلان طوطی نیست خصوصاً در حق که در خوف از خدا و در غرض
 تعقیب معبودات سابقه ضعف داشته باشد و تعقیب فکر اگر چه بیشتر است
 لکن این شکال است که تا اثر از غرض قدس محقق است زیرا که کتب طول
 امر در مقام تعقیب آن بر نمراید بلکه بر کتب طول امر افزوده می کنند
 بر شکال استیجاب که شیطان در ادراک و فهم می کند از بودن اکثر اهل
 زمین بر ضلالت و مستحق عذاب و چون طول امر با این استیجاب می شود
 محسوس است ابعادیت میسر می کند بلکه همان را که در نظرش محصور دارد
 از بودن اکثر اهل زمین می بیند و این امر اعتقاد و اطمینان که قرار می دهد
 و حکم می کند بر طاعت و کذا که با اکثر مخالف داشته باشند با اینکه در حق
 ایشان وارد شده است که قید می نماید عباد را لشکر می کند که از بدگان می
 شاکرانه نعمت را و عارضه باطله فاسد و دودیده اکثر وارد شده است
 که در این جهت اکثر از ارض لیسند که عیب سید الله یعنی اگر سابقه و برادر
 کنز اکثر اهل زمین را و در کثرت ایشان را و بعد از آنکه ایشان قرار
 میسر در هر ائمه ایشان تو را که راه خواهند کرد از راه است خداوند
 و ایضا وارد شده است که عفت از حال باقی لا محقق با بر حال یعنی چنین

نباشد در مقام

نباشد در مقام استدلال که مردم را منطاط معرّفه حق قرار دهد و بیشتر
 ایشان استدلال کنیز و کسب طوطی با این اعتقاد غلط پس هر چیزی را که بگویند
 قبول کنیز بلکه چنین بوده باشد که اولاً و ایامه را که خدا بکتاب معرّفه
 قرار داده است بشناسد و انهار از او چیزی را که مردم خیر انجام داده اند
 انهار اوله نهاده اند تفکر کنیز بعد از آن استدلال کنیز با این ایت و اوله
 منصوصه از جانب خدا و قبول بر معرّفه حق و باطل و صدق و کذب و دفع
 و خسران که در چنین وقت هر ایه ترا الضیاع خواهد شد و در حق کذا
 که استدلال بکثرت کرده و کسب طوطی بر دمان نهاد نموده گرفته و حسن طوطی ایشان
 دیده است که منطاط به ایت و ضلالت قرار می دهند و در دشته است که فکر کند
 اینست که با کثرت اعمالا الله بن ضرر سعید بن عجمه الله بنیاهم بحسبون انهم
 بحسبون صنعا بنی ایخردم تو را بکند که بحسب طوطی مردم زبان کار
 تر اند و لکن در نزد حق شان چنین کان دارند که از همه کس کارشان بکثرت
 و ایضا در باره ایشان وارد شده است که و من انما من جلال الله بنعم
 و لا هر و لا کتاب منبرنا و عطفه لیسند و عیب سید الله و ایضا من الناس من
 یجادل الله بغير علم و شیخ کلر شیطان میگوید کتب عید الله من قوله حایه
 لیقول و بعد از عذاب الشیخ یعنی از مردمان عباد که مجادله می کنند در دشت

خدا و یاد رستگار صفت خدا و یاد رستگار خدا بدین علم که خدا
 در رسول و امام با پیغمبر باشد بلکه بعضی را و بدیهه با اینکه ان را از خود
 او مطاعه با ملکات امور که حق خداوند را نمیکند نه از جهت عقیده و نه
 از جهت نفی و از کمال استادان را و بدیهه و ان که از خود و دیگران
 گردانند تا اینکه مردم را گمراه کند اگر چه خودش گمان کند که مردم را
 سر کند و لکن چون باید دعوت بوی هدایت باشد که از خدا و رسول پیروی
 باشد و یا یمنان و دلیل عقلی قطعی بوده باشد لهذا چنین کس درین عمر کفر
 برادر میکند هر شیطان کردن کثرت از برای که شیطان او را با تمام دراز
 کند که خلاف را و بدیهه خدا و رسول است و خدا کرده است لا ابرم نشوند
 برایشان که هر کس ایشان را استولاء امور خود قرار دهد گمراه میکند
 در همتا سر کنند او را بوی عذاب جهنم اما امراد اینست که این حق
 چون نفرت با بین مکر صبیح و غیر صبیح ندارند و بسط ان خطا میکنند
 با بین نفی و حکمت پس مجادله در دین از ایشان صبیح نیست زیرا که یک
 نفرت ندارد و طالب دین نمیشد و اگر با وجه عدم نفرت خود را طالب
 دین نام نمند که بجهت و در حدیث دیگر دارد شده است در حدیث
 کسانی که نفرت ندارند و یکبار و بدیهه سر نمایند که دیگران را

و خود را طالب دین نام
 میزنند

الکلام

له صلا کلام نفی کردن به اعتقاد و به ان اعتقاد و به ان سابق و به ان سابق
 و به ان عقیده و به ان اعتقاد یعنی و بدیهه اسم جبار است در جهت از برای که
 که این کلام ان بغیر ان قائل که خدا و رسول در تقصیر عزم قرار داده
 چنانکه شته این حدیث بران دلالت دارد زیرا که فرجه است از انکه
 بغیر کلامنا و سرگرم افول و ذهاب الله ما یقولون یعنی و بدیهه بران
 جماعت انجا هست که بغیر همان ما تکلم کنند و بغیر ان قائلان که ما
 در شکیان قرار داده ایم ستم لال کنند و ترک کنند فرموده ای ما را
 در کلام و تکلم و سخن بگویند با آنچه مقتضای را و بدیهه شایسته است
 پس این جماعت که مقتضای را و بدیهه تکلم میکنند سر کنند که این
 کلام باطلان فاعده آخر عقیده درست بخوابد و ان کلام درست برآید و
 این کلام بقدر صبیح است و ان کلام صبیح نیست پس بقدر ناقص کفر
 بقانون مطالب آخر عقیده حرج و تعدیل با بین امور کفایت نمیشد
 حسن و قبح اشیا را با ان مطالب عرض میکنند که اگر مطالبی را میگویند
 نامند و اگر مطالبی را بنیاید صبیح میزنند از آن وجه بودن و بدیهه بران
 جماعت اینست که از آنکه در آراء مختلفه و خور شده و با کلام شکار
 تمسک حجت و از قانون خدا و رسول که صمد و مشاء هدایت یافته اند

و قلوب کفر ابراهیم
 بران مطالب را آراء
 و با کلام را گمراه کردند

او نام بر عقول ایشان غالب آمده عقول را از دلالت و حکایت سر و دل ساخته اند
 و ثمره چنین عمل کور و دل است چنانکه دارند نه است که العباد را اگر چه
 عمر بچشم دل دفتر که اگر اه کرده شود برادر که مطالب بعیده کور شود و درین
 سفر گفته اند دل جز از نفهم معانی شده ملول اورا بهر زانکه تکلیف زیاده
 اورا کور و دل و وجهش اینست که تکلیف زیاده و غیر در تکلیف است
 و تکلیف از شیطانی است و اما ما مزله به تکلیفین نفس قرآن است بر دل
 چون در مطالب بعیده و داراء مستغثه و غیرند از تعبیر کفایت درینها
 عاجز شود پس لابد می شود که لیسک و ظن گفتا کند و این گفتا گفته
 دلیل کور و دل است چنانکه دارند نه است که و لیسک الظلم که بر عمر
 الکر و انیس الظلم یعنی کسیکه کور می شود ذکر خدا را که عبارت از سخطه
 اوست منصرف از نزد خدا و رسول است فراموش می کند و در امور حق
 مردمان یا غیره از نفس و شیطانی و غیر می شود پس از ادراک خدا
 کور می شود پس لابد می شود که بگوید گفتا کند و ان رستاقه نایب
 پس ان را چه خدا اسیر بندارده او را می کند کور تواند خداوند را که
 بطنه نه حجج کند با اینکه خداوند ابدی حجج واقع می شود بر او

و با خدا هیچ در
 چنانکه است زیرا که

که حجج نشان داده اند

که حجج شدن مغلوبیت است و ان با الوهیت حج می شود زیرا که صفات الوهیت
 کلا صفات عالیست و مغلوب بودن از صفات دانست است و ایضا در
 قرآن فرمود است که والله غالب على كل شيء و بعد خداوند بر کار خود غالب است
 پس چگونه می شود که مغلوب واقع شود و ایضا مغلوبیت از عجز است و خداوند
 ابدی عاجز نمی شود چنانکه فرمود که ان الله لا يهتبط به شيء الاض و لا
 السماء یعنی خداوند را چیزی عاجز نمی کند چه در زمان و چه در زمان و
 ایضا صفة قدرت خداوند صفة ذات است و صفات ذاتیه خداوند
 تخصیص نمی یابند و ایضا خداوند فرمود است که ارسل رسلا من قبلي که
 کس را بر ما بفرستد و بنده پس چگونه بعد از ارسال رسلا حجج واقع
 می شود و ایضا فرمود است که انزل انزلنا حقنا بالهات که اهدار
 حجج بودن بان خارج نیست پس چگونه خداوند حجج می کرد و با اینکه
 در تفسیر حق بالهات وارد شده است که حق خداوند بر هر کس تمام است
 بخبر که عابد با جهل که ان را می فرستد چنانکه عالم با علم حق را
 میداند و ایضا وارد شده است که حق خداوند بر هر کس تمام است و حق
 یعنی حق خداوند بر حق تمام است پیش از وجود و با وجود است و بعد

از وجود ایشان و اگر کسی که بداند که خداوند را چه میسر شود
 حرفه گویم که اینک از جایی تا چه رسد عالم فیه است که همه
 میان امور متضاده و رفع و جمع مابین امور متناقضه از حکم
 صادر نمی شود زیرا که رضایه با بر تضاده و با بر تضاده
 رفعا و جمعا محال است و لکن غضب پس از آن استیضا حرکت کند که
 رضایه خداوند متعلق یکی از وی و نه نسبت از ادیان و نه از
 که در عالم موجود اند پس حرفه که باید آن را پیدا کرد پس در مقام
 تفهیم و تحقیق بر هر چه پس بعد از آن بر خداوند لازم می شود که
 او را هدایت کند و ایضا گفته می شود که خداوند بهر صافی فضیلت
 العالم معلوم کرده است که نفسی کمال اگر از خود و در خود او کمال
 و بهر کمال را باین معرفه مظهر کرده است که از برای خداوند حق بوده
 باشد زیرا که خداوند اراده فرموده است که خود را اسود کند و
 مصنوعات پس اینها را با انواع صور حشمته ایجاد کرد که از آنها
 استلال کرده شود بر کمال علم و قدرت و سایر صفات عالیله او زیرا
 که خداوند دیده نمی شود مگر در مصنوعات خود پس و چنین کرده می شود

که

مگر در کمال حسن مصنوعات پس اگر کسی که بداند همین معرفه می شود که از
 نفس و تصور و یافت در کمال و کمال از کارهای او داده شود
 پس از نقش باید استلال کند بر اینکه خداوند امضی می شود که کسی که
 یک از این بگویند را با و بدید و همین را اصل قرار میدهند و حکم
 میکنند باینکه که نه که بعضی از ضلالت خداوند و اول و امام نقص می شود
 ان شاء می دهند خطا کرده اند پس در مقام تفهیم علم و تحقیق حق بر
 هر چه در میان ادیان و مذاهب نقص میکنند هر چه در میان
 که عار از نقص است و نقص و قصور مان بزرگواران دیدن را
 محو اعتقاد خود قرار میدهند و اعتقاد میکنند و نکات سر میابد
 بر در نمیکنند قول کمال که عار از نقص است و نقص و نکات سر میابد
 بزرگواران نیست علاوه اینکه در کمال و کمال و کمال و کمال
 نقص و کمال بسیار است باینکه که از این نقایص آنکه که که ان شاء می دهند
 که خرافه اگر چه بزرگواران می کنند مانند آنکه که خداوند آن را که
 بر آن نهاد و بمان آن را انکار می نمایند چون جماعه عامه و با بمان آن
 زیرا که جماعه عامه گویند که پیغمبر در نصب خلیفه بیان شده و گفته اند که
 و فیه اند که درین سخن نباید نقص و قصور و این است که با بر ماننا بر آن

کوان جنب کینه این ترفیع آورده بود که بتسلیم حکام خداوند را بنایند
 مردمان را از حیرت و ضلالت هر برین و دنیا خلاص کنند پس بدو که این
 چگونه تصور می شود که در بیان و جهات فرود عتیقه بیک در بیان مندرجات
 و کمالات گوناگون کنند و در هر ضلالت که بگویند آن خوننا رکنیت و اموال
 بهارت رفته و شراب و خراب و در آن شده که تا هر کس که بگوید که این
 شعور دارد قطعا باین بنیاد لیسنه بان بزرگوار می شود که این
 بنیاد را یکی از احادیثی که در فریه از افراد متصویر نظم امور آن بوده
 باشد نمی توان داد پس این بنیاد نفیست که بفرموده او داده اند
 که مخالفین و بنیاد لیسنه از آن بر نفی فاعلان بیکه مخالفین
 علیه ام ستم لال می کنند بان بر آنکه رسلین رساند پس بنیاد نفیست
 دادن خطا بسیار بزرگ است که از آن ناشر شود مفاسد بسیار که
 عبارت از عجز از هر مقام است در ستم لال بر مخالفین و بنیاد و که لیسنه
 نفیست بیانات بکه از آن می بینیم دادن هم خطا بسیار بزرگ است که
 ناشر شود از آن مفاسد بسیار که عبارت است از عجز از هر مقام است
 بر جماعت عامه و لازم می آید از آن فوت مراد حکیم بیکه لازم می آید از آن

و قول امام علیه السلام
 ایضا در اصول او حکم
 ماضی از آن

خانه بیدم نصب سول علیه و قول امامیه بیدم گفته بیانات آنکه در اصول
 برادر حکیم تا نفس در عقاید ایشان زیرا که ایشان گویند که سبب ترفیع
 او در کینه تسلیم حکام خداوند را از جمیع حوادث که از برای مکلفین
 حادث می شود و که گفته امام کینه این منسوب است که بیان مراد خدا
 و رسول را از کلمات ایشان بنیاد و که گفته گویند که ایشان تقصیر و کوتاهی
 در تسلیم و بیان نفی کرده اند بر کفایت ایشان که بیانات ایشان فا
 بکمال علم برادر خدا و رسول می کنند نفی میکنند قول سابق ایشان را
 پس این نفی از خدا و رسول و امام نیست زیرا که آن بزرگواران حکیم
 حقیق را نه و از حکیم حقیق صد در تاقص محال است پس معلوم شد که
 تا نفس از جهات مکلفین است که ناشر شده است از جهات بقانونه که
 خدا و رسول و امام فرار داده اند در رنج حیرت و ضلالت و یا از عجز
 نکردن بان قانون است پس نفی و تسلیم و بیان که بنظر مکلفین
 از کلمات آن بزرگوار می نماید از جهت نفیست که از خودشان به
 نه شان وارد شده است نه از جهات دیگران پس اگر گویند که نفی
 در تسلیم و بیان از جهت غش و در ستم که از دیگران در کلمات ایشان

را خدایه است گوئیم که این کلام از حدیث نقیص صادر شده است زیرا که آن
 بزرگواران بغش و دشمنی مطیع بودند که از آن خبر دادند پس بر ایشان لازم
 بود که چاره آن را بگویند پس اگر کسی گوید که چاره نفیض بدان آنست
 در نقیص تبلیغ و بیان است و اگر نفیض پس باید که چاره باشد که کفایت
 کند نقیص تبلیغ و بیان را و باید که کفایت چه چیز است و خبر از آنست
 که از آن بزرگواران صادر شده است و در احکام منافقه کلمات
 مفاد داده می شود و چگونه است که این اختلافات بلا حجت جافه
 میان آنه پدید آمده است که موجب حجب و نقیض بعضی بعضی دیگر است
 موجب اهراف و دماء و نسیان و غضب و عصبانیت که ظاهر در عالم
 و ف در در میان اولاد آدم ازین برتر نمی باشد پس اگر آنه که کلمات
 چاره مذکوره مجموع نباشند تبلیغ و بیان فلاح از نقیض و ضرر
 نخواهند داشت بلکه این مملکت و ف را که از رسول و امام منسوب
 شد زیرا که در مملکت خدا و در آن رسول و در مملکت آنه که ف را
 واقع شود که از جانب ایشان مملکت بوده باشد و مجموع نبوده باشد
 جانب خدا و رسول و امام بجز آنکه کفایت یافته هیچ آن ف را که

در اول مملکت

در رسول و امام منسوب خواهد بود و این مطلب علاوه باینکه اینک این مطلب
 از احادیث آنه علیهم السلام و مطیع بر در جمیع کتب مادی و غیر مادی
 جمیع است در عالم صریح عیان نیز می شود که چنانکه در مملکت ایشان
 افراد که حادث شود و او در مقام دفع آن نبوده باشد یا آنکه
 عالم و مطیع بوده باشد مگر عطا حکم می کنند لغیر از در برابران
 پادشاه و نفیض در نظم امور مملکت او علاوه اینکه اگر خداوند
 با اختلاف عباد در ضرر بود لازم بود که رسول در تبلیغ کلام و امام در
 بیانات کلام بفرمانند که چون غش و دشمنی در کلمات ماز منصفین راه
 یافته و هر یک مکلفین مأمورانند باینکه جهاد خود را بجای آورند
 و بعد از جهاد آنچه موافق را در و بد ایشان بوده باشد همان ضرر
 خداوند عالم است و کسی را نمی رسد که بگوید من نمی چاره چاره
 این همه ف و دماء از اهراف و دماء و از انکس نسیان و غضب
 فرج بگویم اختلاف مکلفین در آراء پدید آید و زبان مخالفین بی
 و که مذنب بر اسلام و این مذنب حق بطنه در از خود پس چون
 اختلاف در احکام بدون حجت جافه منضر خداوند نبوده خداوند ف را

سوره بانه خداوند که فرین بجه خدا دشن کا فرین است و بعد از آنکه قطع نماید
 ظالمین را که راه خود را چه فرجه است چنانکه فرجه گفت است که گفته است که رب
 العالمین و در جهانه که حکم فرجه است و باینکه گفته که ایمان و عمل صالح
 ندارند سزاوار عذاب و عقابند خود را با حکم عالمین و صف فرجه
 زیرا که حکم بمنزله است چنانکه اهر لفته گفته اند که اعلت النور
 منعه پس سزاوار حکم عالمین است اما فرین بجه خداوند در مقام
 از رحمت از هر مافین حکم منع کننده تربت پس اگر چه خدا بر خلق
 کلام نام خود باشد چگونه خود را البته بجمع ظالمین چنین نشان می نماید
 و اینهم در بار و کبر از کلام قرآن خود است سوره بانه سبب لعاب و در پیش
 دارد نه است که آن است که اینها چنین در موضع افعال را گفته بجه خداوند
 و حصول عدایش بجه کاران در کمال ستم است و در جهانه که سزاوار عذاب است
 عقابش از عقاب ارفعا بدست تربت و کلام گفته که هر چه فرجه منع
 فرجه تر از سزاوار نقض و قصور و دفع و بمنزله خدا و رسول و امام است که
 این سخن عذاب است خداوند برود باشد و سزاوار باشد که خداوند
 کمال ستم با و برسد با اینکه این نهاد باطل میکند اصول را و خدا را از

الکاد و اراذل

یکبار و از اذن زیر که سابقا از عهد پیش گشت گزرا محضاً آه مستقیم است
 اراده خدا از یکبار و از اذن سحر و شمن بهضات علیا و سماء سحر
 و سزاوار نقض و دفع از افعال خدا و رسول و امام ستم است با آن بر این
 سزاوار که گمان فرجه تربت و مناسبت بر حصول بعد ابعاد است خداوند
 و از این جهت که جهان این صفت در دنیا هم بعد ابعاد خدا که خداوند
 طس و ال و فرین و ستم راج و کور و دل و فرین و ستم شیطان و ستم
 و طبع و ف و ف و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 و فرین و دل و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 در اموال و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 بر این که در در اوضاع و احوال امور علما و با علمای ستم نم کنند و در
 اوضاع ستمانه ندارند و با نفس خود ابا با عقاب ستم نمایند و بجه
 اند که ستم با ستمات بران مملکت و اوضاع و احوال ستم نمایند و ستم
 خداوند بر اینها بر جمع فداقی تمام نم کنند و در کار از کارهای خدا و رسول
 و امام معین نقض و قصور و دفع و ستم کنند و بر خداوند و در برابر او عذاب
 بلاد بیشتر ستم کنند و بر خدا و رسول و امام ستم فرجه ستم کنند که ستم کنند
 بنقض و قصور و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم

ایشان معصیت در ادراک فتح این نهاد و بعد از آن شکست چنین باشد که
 از نزد این بزرگواران غایب نباشد و الا ابد ابد این نخواهند یافت
 و عا و هر که سبب این جزئیات و سبب است که با آنها ننگند ابراهیم
 بر و در ایشان منتهی نخواهد شد و همچنین است جاریه کار هر که سبب نقص
 و با قعود و بیاد بکار از کارهای دیگر رسول و با نام داده باشد و
 بگویند ان از راه هدایت او را غایب که خوانده شده باشد و از این جهت
 که خداوند فرمود است که ما خلق را شرف داده الاله و الاله رسول
 و حق که در چیز اختلاف کردید رجوع کنید در آن بوی فرموده خدا رسول
 و شکی نیست که رجوع بوی خدا و رسول رجوع بوی اوله و ایالت است که از
 ایشان صادر و در آورده است پس رجوع بوی مطالب جزئیات رجوع
 بوی خدا و رسول نیست و ایضا از جمله غایبان که از خدا انبیاست
 با معرفت جزئیات و در هر نزد این است که فرمود است سبب رجوع
 لا یحکون بجز ندانست که معصیت از طریق خدا و رسول را فرودیم
 ان انکسبت انک اندک از آن راه که نغمند و ایضا فرمود است که که
 سلکنا فی قلوب الجحیم بین راه مردیم و عواید و بخت را در

الاعراض فی قلوب

و الا رجوعی که معصیت اندک از قانون خدا و رسول و از ادراک سر او خدا
 رسول بان قانون ما نامراد است که چنانکه در صدر اول از خلافت را
 بگویند اخترا بر سبب و بگویند اختراع اجماع در سبب الی بگو
 از جنس حرکت داده و دیگران بر طبق اینان نغمه بلکه نقایص
 افزوده کردند استقامت که از قانون خدا و رسول خارج شده سبب الی
 بان اجماع رسیدند و دیگران بگویند شکست بهمان اجماع با با
 کردند که راهها را مفسد ان رسیده که طعن در سبب است که قانون خدا
 و رسول را از آن دفع کنند و جوایز چند بکتاب بعضی بعضی ان اجماع
 در هم بسته تا آخر کارشان بجا رسیده که جمیع شرایط کفر استغنا
 کردند و هنوز خود را مسلمان خوانند بلکه مسلمان پاک هم گویند
 و خود را از راه هدایت و فی القین خود را از راه هدایت سبب دارند
 و بهین گمان هم میسرند و این سبب است که خدا با ایشان تعبیر
 آورده است از آن راه که نغمند و ایضا فرمود است که که که
 که خدا بر جماعه معصیت دارد و در ادراک است که فرمود است قسری که
 فی الضلالتة فلیدور الی القیاس یا پیغمبر که در هر که آمده باشد باید

اور ادراک که اینجاست که شایسته و الیه دارد نه است که خوانند بعد از
 التماس لا یغفرون به شایسته که که از دانه مغفرت بیج شده و
 از عتق و کفایت اول منصوصه از جانب خدا رسول و شایسته
 اخوان شایسته این پس شایسته اخوان خود را می کشند در کمال
 و تقصیر در آن نمی کنند و این از جهت خدا باشد که خدا بر همه شایسته
 در هر در و در کفایت ناکام است چنانکه زنده نماند و اگر در این
 علم ابواب بخشش خود را در حواصیل او قرار دادند تا نام نرفته خدا هم
 این جوهر فراموش کردند آنچه را که بخاطر این داده بودیم کشیده
 کردیم برای این ابواب چیزی را تا اینکه انکار که خوش حال شده
 بجزیر که با این داده شد گرفتیم ایشان را تا که با این بی فایده
 و به چیز بودند و اگر گوید که این است و به چیز گرفتیم خدا را
 به که نیاید بود با اینکه نیاید در آن به بهیض معصوم گویم که نیاید
 در عتق نه در علم و کلام که سوار چنانکه در دانه کمال دارد
 نه است که هم در عتق سوار و کلام که در تقصیر قرآن به طولانی
 ندارند خیال کنند که اکثر تقصیر است که در قرآن از قبیل این است
 شایسته آن مردم مانده

ادا العلم

مراد و تقصیر و تقصیر علم نیست و کلام دارند که کمال دارد و تقصیر
 علم و نه است که که کلام خداوند را به همه شایسته که هر چیز را
 که تقدم داند و بهیض دارد و اول بان را به است و کلام که در تقصیر
 کلام خدا حفظ تقدم و اول را به سوار می کشند بهیض حقیقه آن
 می کشند و از اقامه بهیض توقف دهند که حکم الفا کند تا بهیض
 چنانکه دارد نه است که که کلام حقیقه تا بهیض علم بهیض
 بهیض که در ادراک مراد خدا در کمال حقیقه تا بهیض دارد بهیض
 کشنده توقف و اقامه نمی کنند و مثال این آیات بهیض احادیث هم
 فراد است که دانه دارند بهیض در ادراک بهیض که کلام که کلام از
 فرقه خدا در کمال می نمایند خدا بهیض که کلام نازل می شود که در کمال
 دارد و در آنچه در کمال کفایت برای کمال علم و تقصیر بقانون
 که فراد داده و رسول و انما علم این حکم است و مناسب است و بهیض
 ذکر آن پس می گویم که خداوند عالم اولاد آدم را ایجاد کرد و بهیض
 در بهیض ایجاد سوار و بهیض علم فرقه که آنها بهیض خدا بوده بهیض

و اگر آن سعادتمند را بر طبق کثرت دادن آن شخص برساند شایسته آن شخص
 صدقه عارض شود اینقدر باقی خواهد ماند که بجز نقص نیاید و اگر
 سزاوارت آن را نباشد بجز خدا را بر نفس نیاید و اگر بکمال آن کمال
 غلبش بان کمال خواهد داد و چنانکه عبارت حمد و ابنا و استغناء
 انهم بران کمال دلالت دارد و نیز آنکه آن کمال حق آن کمال است
 از نفس بر نفس نفس و هر نفس توانه نفس نفس را کمال کند و
 از بختی که گفته میشود در مقام اتمام حجت بر عاقله که اگر
 باین قول شود و دیگر اسناد نقص را بضرر و فساد در بیان
 کار و به ابد از ضرر بیان اسناد و شخص از نفس اسناد و نموده نخواهد
 پس چگونه میشود که کار رساله را که خداوند عالم بکتاب در آن
 محمل از همه عاقله و شهادت ایشان اسناد نقص برساند و رسد به وجه
 این عاقله شفاقت از او نماید و حجت خدا و رسول را بر نفس تمام
 بندارند پس این حق حقیقه آن کمال است که بعضی گفته که و تفاسیر
 حقیق را باطل کرده اند و اگر برده از دور که نشان برشته شود
 پس این کمال را که
 و در عالم اول و آخر

این ابطال را آنکه در حقیقت که در تناقض و انداخته اند شد بر عاقله
 و در بنا و حجت بر او بجز خواهد داشت همان قدر از سعادتمند که باقی
 مانده است پس اگر همان قدر باقی مانده عدل است و آن که توفیق بر این
 که بگوید که هر چه که در مرتب بر علم و عدل است معلوم است و اگر آن
 و بعد از حصول علم بان قبول آن را هم علم و علامت کند و قبول
 و بگوید که بران مرتب است معلوم کند و بگوید او را که بان قدر باقی
 مانده عدل است و آن که بگوید که عدل از عدل و بقیه نیات آن در
 نظر و نظر در جهل و مشابهات و مشکلات و فساد و در دنیا
 غور که و توفیق کند که از معلومات فطریه که عاقله شده و در پرتو
 تا و میر مشابهات افتاد و شیطانی و در این ضد آنچه با او مشکلات
 و مستبعد است را بنظرش صبر و داد آن وقت فاسد میشود و از قانون
 و این خارج می گردد و به اینه میرسد ما و هر که از آن توبه نکند و
 رجم نکند با بعد از معلومات باقی مانده فطریه و این حق حقیقه
 مقرون است چنانکه در قرآن خداوند عالم فرموده و که که حق کلام
 و قائلین کنند آنها را از اینها
 و مستبعد است

علی القین منقذ انهم لا یؤمنون بیه حقیقه بویست سخن برورد و کار تو
 برنگی که از قانون استمال بطریق که خدا و رسول و آرداده آن
 خارج شود ایکن ایان نبوده یعنی توفیق نمی یابد که ایان آورده
 زیرا که هر ایان تدریج است مانند صعود بر سلم مادر که کسر بر
 پایه اول از آن کفر را ممکن گرداند و تدریج نماید که بتایید
 صعود کند و بهر قیاس با پله دیگر برود هر ایان ام کفست
 می شود که مادر که کسر را نقد از محارقه که دارد و عمل بر حقون
 سازد و تا هر چند عقدر ادران بکار بریزد توفیق نمی یابد که قبول
 و بکار را معلوم کند و همچنین این صبر باید مرعاه شود در
 مدتی و این صبر است از خدا که بر همه خلق تمام است و هر از
 تمامه آن بر نفس ظاهر ندارد و این اگر کرد در بلدان بعیده بوده
 باشد و از آن کفر نصار بوده باشد و شنیده که پیغمبر دیگر غیر از
 عیسی قریب آورده است و مراد است دعوت نبوی و بی کفر است
 بر او لازم است که در مقام تحقیق بر آید و ایکن آن تحقیق از جمله کفر
 دیگر است

و شنیده که پیغمبر خدا بر سر کوه نبوت
 قریب آورده است بر او لازم است
 ایکن و بی و طریقه عیسی خدا را بیک
 کند بر خط ایکن در دی عیسی
 جمله که آن دین نباشد و آن
 دی عیسی صحت بر او و آن
 بعد از آنکه

دیگر نقد کند و اگر در مقام تحقیق بر نیاید و بستر کند و یا بکفت جماعت
 که کذب بر کنند گفتا کند و یا بر او شایعین جزو کفر گویند و او را
 نصیب علم و یقین گردانند معصیت و حج خدا را و تمام است و در قیاس
 صغیر و کبر سخت مواخذة و انتقام است زیرا که شکر بی غیر از خدا را
 بجای آورده است مانند سایر کفار و عقاید بدین عیسی و بعد از
 شنیدن تزیین آوردن پیغمبر دیگر نفس و حوال او نمیدهد و صغر
 نموده خدا بر خط آن تنهائید و هر از دره نمیشود زیرا که ایکن آن
 پیغمبر را بعد از شنیدن تزیین آوردن او و خدا و کلام و خدا را
 دیگر کفر و یا شکر یا بد و خدا است را بر او ام کفر است حکما که در
 ایکن و در قرآن سلطنت و انتقام کشیدن از او را بر خط لازم
 فرمود است و شد این گفته می شود در عاقله و ایمان ایشان زیرا که
 نمیداند که خدا رسول محمد خزان را بیک حکام و تبلیغ و تبیین اینها
 فرستاد و تبلیغ و تبیین ام باید که قطع و یقین برسد تا ایکن آن
 رفع شود و سر او خدا قوت نشود و کسنا و نفس بعد خدا و رسول و تمام

هم گفت پس باید در بعضی امور خدا و رسول از حکمت ایشان بزرگوار
و بعضی جماعت عامه که مردم را می آید و او بجز اینها نمی آید که بعضی
نمی آید بلکه باید از بعضی که گویا هر کس با اینکه می گفت بر حق است
قطع و یقین ایشانند زیرا که ما هر که قطع و یقین می شود
از بزرگوار و شکست خورده نمی شود چنانکه فرمود است که لازماً بدانیم
الذین یؤمنون بالله و یومنون بالآیات و یقطعون فیهم و اگر قطع و یقین
می شود و در بعضی که گویا هر کس که از شک و ظن هم کارزار
نمی شود زیرا که بعضی خدا و رسول حق خدا بر همه تمام است و مطمئن
تمام نمی شود زیرا که هر طایفه از طوایف این مملکت را او می بیند
پس باید با هم بر حق باشند و یا حق خدا را تمام باشد و هر دو با هم
علاوه اینکه در عدم الکفا مطمئن در تمام این حق خدا واراده است
که من گفتم او طریقی تا تمام است احدی از طایفه الله عز و جل علیه السلام
الله استحقاقاً و حق استحقاقاً که هر کس که شک و یقین و یقین و یقین
با حق خدا اعمال او را می بیند زیرا که حق خدا حق و حق است
ندارد که حق شود و مطمئن بر آن که مطمئن الکفا می کنند و حق

خدا

خدا را تمام می نمایند و هر کس که شک و یقین از حق است بیرون آورده
و بعضی علم و یقین مستفیض شود از تقصیر کتاب ندارند و بعضی آن
بهاست حق قول خدا را که لازماً اینها را می بیند که حق است
همیشه اینها را در همه ادب و دین مختلفه که هر آن که حق است
رحم کند که در ایشان چنانکه نیست و سابقاً می گویند که هر کس که حق
که میداند حق کند و هر کس که می داند چنانکه است اینها را می بیند
و کتابت که دارد و اعمال او مقبول در کاره خدا نیست چنانکه
که آنما بقدر الله من المتقین یعنی این است و فرایین نیست که خدا
اعمال مقبول دارند که ان و چنانکه است و هر کس که حق است
و از آن استغفار می شود که هر کس که از تقوی خارج است و در بعضی اینها
که چنانکه کنند که ان اراده ندارند که حق و خواست حق را تابع
مرا و خدا کنند و از این جهت که بعضی از اینها را می بیند است بلکه
اراده دارند که مرا و خدا را تابع سازند و حق کنند و بعضی اینها
که بعد از آن نمی رسند با اینکه خداوند وعده فرمود است که هر کس که حق

قبول نمی شود

مجا به گفته اورا بعد این برساند چنانکه فرمود است که در آلهین مجا به و
 قیام کند تا تمام سلسله بپایان آید که مجا به کردن یعنی شیطانی از
 حسن و این است البته به است خواهم فرمود این را بر اینها
 و خوشتر صدای و وعده خداوند که خلافت ندارد پس گاه
 مختلفین بگویند که مجا به یعنی شیطان گویم و کفر علم می باشد
 و این بیانیتم پس این جماعت قطعا روع گفته اند زیرا که اگر کسی
 هناد و روع بایشان نهد لازم آید که هناد و خلف وعده که او
 و آن کفر است و اگر این را نماند و بگوید که با عدم خلف وعده
 مطایب پس بیستم و کس در این حدیث شده پس با تمام این
 خداوند بر همه مخلوق مطایب می خواهد اما پس جماعت مختلفین
 می مانند از اینها و بعضی می خواهند و رسول و با اینها و خلف وعده
 که او با اینها و بعضی تقصیر بوی گفته شان و شی را بر او
 و اینکه گفته اند که دیگران مانع اتمام حق خدا شده اند کمتر و بعضی
 و از اینهم در شعور خدا و می شود زیرا که خداوند غالب است
 کارها می کند

کارها چنانکه فرمود است که و الله غالب علیه همه یعنی خدا بر کارها غالب است
 اعدا می تواند و از کارهای مانع شود و اینهم فرمود که ان الله لا
 یجوز شرف الارض و الله است آنچه جبریت در آنها و بر اینها
 که خدا را عاقل کند پس خداوند که جانش تمام و وعده این قطعا
 مرفوت است که بجا بر رسول م یوفایه که اعلام کند مردمان را که
 بعد از او در پیش خلفا می شود اگر کسی بعد از آنکه مجا به کامله
 یعنی شیطان در چیزی که مقتضای راز و بد او نباشد بهمان عمل کند
 که با این بد و قوتها در دست لال در هر دین خیال کرده اند که اگر
 بخواند این برسد باید بگویند تا اینکه خدا را از تقصیر ممانع
 کنند اما تقصیر اطلاق نموده اند و علم اطلاق را ندیده اند که
 چه قدر ناگفته است و در شرافت عقده و معناه آن چنانکه
 فرموده که ان الحاق و آراء علیه و تقصیر و اعدا و این
 زبان عاقل مانع دل او است هر چه بخواهد بگوید اول فکر میکند
 و حق و علم آن را می فهمد اگر جمع است میگوید و آله زبان حق است

دفعه ششم

دادن موجب غلبه نفس است چنانکه قول خداوند که فرمود است در مقام ثبوت
 که تا عین الکذب بران کمال دلالت دارد و انکار که منعم شود با ایت
 سابقه اش که دلالت دارند بر اینکه برساند شیطانیه و بهر حال انکار
 باطله نفسانیه لیاکوتش در اوله که خداوند بکبره دایه نفسیه
 عارض شود و شهادت در دل او بر اوله پیشتر گرفته و مانع شود از
 تاثیر اوله و ایت منصوصه اندر زیر که شیطان و نفس اکمل آن
 شهادت را هم اوله و ایت نهاده اند و انهارا در مقام اوله و ایت
 خداوند مجبوره داده بلکه چون انهارا مقرون بشهرت نفسانیه
 و اکثر خلافی را مانع انهارا نموده در ظاهر کمال قوت در دلالت بهم
 رسانده اند و اوله و ایت خداوند را نظر بحدیم متعینه اکثر خلافی
 انهارا این نظر ضعیف می نماید پس شیطان و نفس لیب باین سبب
 که فراهم آورده اند غالب شوند بر عقودان و ضعیف می کنند
 عقودان که ضعیف شدن اوله و ایت و معارف فطریه که

و حکمت را بر کمال چنانچه انهارا
 بخود کاذب برقرار کرده اند

۱۱ و اوله و ایت

در بر و ایجاد با و عطف فرمود بود نمی تواند محقق کند پس لابد حیران
 می شود و حیرت عقل موجب شک در دلالت ایت و اوله خداوند می شود
 کرد و اگر شک گوشت چنانکه فرموده اند تا اوله شک اوله شک و اوله شک
 یست و عطف به خود راه می دهد که شک خواهد بود که شک نکنید که کار
 خواهد شد و اگر شک نکنده در هر دین در تیرا بر خدا و رسول
 خداوند کرد و به سبب آن است که بر جدیت زیر که اگر کرد کار که نظر
 خداوند کرد که ش را از او و اناتر خیال که است و بهی معقول
 است که بر خدا و رسول است و گناه که مقود بعلو و استکبار شود و به
 از آن قبول نمی شود چنانکه دارد شده است که شیطان از پیغمبر سوال
 شفاعت کرد در جواب فرمود که خایه شک نیستی غیر خدایت
 که بجز ما نیستی صامی ما را و در وجه آن دارد شده است که چون
 گناهش مقود است استکبار بر آدم بود لکن اتوبه قبول شد پس
 که در کار خدا این نظر و نکته تغییر بر خدا که خواهند بود و حال
 این در ضمیمه مابعد از تیرا شک بر آدم و بلایه

زیر که کسی که حیرت او را حدیث بخود
 از اسلام و تسلیم از بر تیرا بر خدا
 رسول و عطف به خود که گفته حیرت
 که می دهد و در از اسلام تسلیم می کند
 شک نیست در عطف تیرا بر خداوند
 شک خدا و اسلام و تسلیم است چنانکه
 در حدیث در مقام خداوند
 عطف و حیرت که حیرت دارد و تیرا

برین نظر خداوند از عذاب است فرار دادن اوله مخوف ترماندن کما مکت
 که همان مانع شود مکلف را از ارتکاب بیای معصیه و لکن بعد از آنکه
 مکلف چنان خواهش خود را مشاهده کند که مطلقا خواهش خدا را بیا
 نماید و و نمرد و بیا بیا و مطلقا در اوله ان استقامت صفات
 خداوند در کینه استقامت از او انارش ظاهر شود که او را مطلقا بر او خدا
 را خدا کند که عبادت از او اقرار و تجدید و عدل بوده باشد و لکن
 برابر او خدا و زیرا که در عین حال اختیار است و خداوند هم ترک این
 نخواهد کرد زیرا که خدا امر کار خودش غالب است و هر چه خواهد باید
 شد چه کند و ان کار چنانرا کند و با هم طرار این اگر اختیار را که لایق
 رحمت حیرت و اگر از حال اختیار خارج و در حال اضطرار بود و
 مراد خدا اینست که خدا را اگر نتوانست عبادت کند و لکن ان مجتهد
 از او تمنا را به شهادت خدا و در مساحت برین نظر است که مکلف نفس
 بر نفس دارد و او در است چنانکه خداوند فرمود است که ماطلنا هم و لکن
 انفسهم الطیون یعنی ما طعم کردیم بر این طعمه شفا و نیایان بلکه
 بر نفسشان ظلم کرده اند بلکه آنجه نصیده و نوشیده و نوشیده و نوشیده
 سرشته و نیت شکر خدا را در این راه رفت
 خدا را این را با این که
 با یکدیگر این را بنمود و بیا

خدا را اگر کند و داخل و شمان خدا شده و خدا هم بشاید شکر میکند چنانکه
 فرمود است که ان الله عدو لک و لکن فی غیر خدا دشمن کند و با کافران
 و این است و فی غیر خداوند با دشمن است که چنانکه در دعا کید دارد
 و لکن تقدیر است که ان شاء الله من الکافران و ان شاء الله
 المعاصین یعنی خداوند از همه کافران و معاصیان و از هر کس که نیکو
 باشد و با بدی است که این خطاب را که هر کس خطا میکند و او را که نیکو
 کرده بعد از او که حکمت او بر فضول و سعادت و بعد از او که غلبه
 باشد و آنکه که که فضول و سعادت و جهات این غلبه دارد مطلقا
 نظر شنید این طالب غرض نیستند تا به رسید به عید و بعد کردن
 بر تکرار دلی که هر را توفیق علی کند که نتواند نفس و شغل
 کند و دوی را از دنیا بسلامت بیرون ببرد و حال بر کردیم و بفرمود
 مومنان که ساقی در کشد و فرمود بود که شیخ عیسی را میبندیم
 بلکه هر زمانه که از اینها طول آمد بود که گفته شد و دوحی
 و در این راه رفت
 خدا را این را با این که
 با یکدیگر این را بنمود و بیا

این را که خداوند از عذاب است فرار دادن اوله مخوف ترماندن کما مکت
 که همان مانع شود مکلف را از ارتکاب بیای معصیه و لکن بعد از آنکه
 مکلف چنان خواهش خود را مشاهده کند که مطلقا خواهش خدا را بیا
 نماید و و نمرد و بیا بیا و مطلقا در اوله ان استقامت صفات
 خداوند در کینه استقامت از او انارش ظاهر شود که او را مطلقا بر او خدا
 را خدا کند که عبادت از او اقرار و تجدید و عدل بوده باشد و لکن
 برابر او خدا و زیرا که در عین حال اختیار است و خداوند هم ترک این
 نخواهد کرد زیرا که خدا امر کار خودش غالب است و هر چه خواهد باید
 شد چه کند و ان کار چنانرا کند و با هم طرار این اگر اختیار را که لایق
 رحمت حیرت و اگر از حال اختیار خارج و در حال اضطرار بود و
 مراد خدا اینست که خدا را اگر نتوانست عبادت کند و لکن ان مجتهد
 از او تمنا را به شهادت خدا و در مساحت برین نظر است که مکلف نفس
 بر نفس دارد و او در است چنانکه خداوند فرمود است که ماطلنا هم و لکن
 انفسهم الطیون یعنی ما طعم کردیم بر این طعمه شفا و نیایان بلکه
 بر نفسشان ظلم کرده اند بلکه آنجه نصیده و نوشیده و نوشیده و نوشیده
 سرشته و نیت شکر خدا را در این راه رفت
 خدا را این را با این که
 با یکدیگر این را بنمود و بیا

فصل دوم

بیان مفسد دوی

از مفسد عقل

چنانکه در کتب کفری

طرائف حکمت بفضول کلام

بیست و یکم از کتب

که در کتب خود را قرار داده

بر کتب خود و این را

بر آن

کسرت که محکوم است طرائف حکمت بفضول کلام
 و او حکمت و فضول و حکمت مقدم که بفضول در دیکه
 در علم و عدم بفضول مقدم دارند تا به ایضا
 از مقدم و پیش بفضول را بر حکمت تا بفضول و کلام
 در حکمت است که حکمت بفضول است و حکمت در آن
 و هر ادا از حکمت بطل است که در وضع و در کتب
 باشد نه به حکمت و علم ما به حکمت باشد چون
 خدا و عدل خدا و عدم تقی رضایت بکس ما به حکمت
 و اشغال آنها که در آنها طوطی دارد که در لسان
 سر مانند و خداوند آنها را بجهت هر حکمت و حکمت
 طوطی آنها را در بدو یکا و تا هر که در مرتبه آنها
 و کتب بزرگ نفس هر حکمت شدت بر این مطالب میدهد
 نفس را به الله الکبریا صیده اند و عقده را از حفظ آنها
 بر آن معارف و عقده کلامی خداوند اند بر حکمت و در حدیث
 و وصیه او و عمل او و غیر آنها از آنچه مکتوب و مکتوب و مکتوب

از کاه و حکمت بفضول بطل است و این معارف باشد
 که بر دوش داشته و علم و دمان و پادشاه ایشان است
 این مطالب از لایا بر وضع و حکمت بر غیر و کلام
 و با و حکمت و علم و حکمت بطل است و حکمت بطل است
 از جهت وضع این مطالب است که به دمان با حکمت
 اتفاق دارند و خدا هم آن را بپناه کاه باشد که در دمان
 چنانکه در کتب خود را قرار داده و علم و دمان
 به این مطالب از لایا بر وضع و حکمت بر غیر و کلام
 بر این و کتب بطل است و حکمت بطل است و حکمت بطل است
 به شریکین از کاه با این مطالب که تنقید علیه ایشان است
 علم این مطالب باشد ایشان را بر شود در حدیث و کلام
 که با خدا شریک می کند باید ادا از مرتبه و از پادشاه و از معبود
 بهره داشته باشد تا شریک صادق باشد و الا که نباشد خواهد بود
 مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب

خدا را و صا شد و دان که امر است که خدا او را در این خصلت
و مجازه اش در جایی که او را و ان خصلت را فایده و ثواب
نمودن است و اگر ان خصلت است که بر لیل خیر است و توبه اش در
ترک نشکست با آن و رجوع با دله است که منصفه بر ارض است خدا
و رسول در ادراک ان طبع که با آن دلیل معلوم شود و خصلت عاقله
ما در که با جماعه است که نه بکار که خدا ان خصلت است با آن و طبع
که خدا را ندین انگاه نمیداند که کراه لعل عاقله است ارض است خدا
و دانستند که خدا است آء عاقله بر کند بلکه از جهت طبع است که از
بنده کان عاقله شود و بعد از ان برود و در حساب هر دوی و نمیداند
که اجماع و دلیل مخصوصی عند الله نیست پس تو که نمیداند با یکدیگر از
نمک با ان اجماع و درت بر دارند و برود و در طبعی که خدا
و رسول از جهت معرفت خلافت نصیب فرموده اند آن وقت خواهند
بهر است رسید و فرمودند که خلافت حق جناب امیر است و
که لکن غیر عامه از امامتیه هر کرا ایشان در باطنی دانسته اند

بهر باطنی
که و مادر است

نیز که یکی از خصلت او را و باور
الحکم خدا غایب میسر در این
از ان طبع بر با که در این
استحاطه از ان که از این طبع
خدا را دارد نه است که
بهریستند و بینا

بشد و با در باب چهارم با حکام مانند کسان که در ستم لال حکام او که خصلت
اختراع کردند در مقام ادله که خدا و رسول در معرفت حکام قرار داده
ایشان نیز بجهت همین اختراع ادله و کتب نمک با آن ادله خصلتیه کراه
شدند و در این طبع و صفتیه که در این است که ایشان کرا هر عاقله
نمردانند پس بعد ایشان علم هر یک شده است و لعل علم نوشته و
برسند علم نوشته و کتبیه که حکم را نمیکند و حدیث این قدر نافع است
که نمیداند که او بعد است بلکه خیال میکنند ان را که علم است از کسر
که هر دوی خدا را اخذ میکنند و نمیداند که این خصلت ارض است خدا
و از جانب خلق هم اگر بوده باشد سر خدا لازم است که قانونی نوشته
که ان قانون حدیث سکلات ایشان کهند و راه حکم را نشان
نمایند و از جانب نفسش هم ندانند و حدیث از تفصیل خارج برانند
سر او است که همین کرا هر یک و قاطعیه ندارد که از ان خلاص شود
و اما که نه که امر دایه اند چنین میگویند خداوند کلام خدا را به
قسم فرمود است که قسم ان و صفات و حکلات نیز که انهار مجاز
نظر بر نمانند و بجهت خداوند را باطنی تمام بر همه کس تمام میداند

بر کسی که در آنها رنج کنند بکسب علم و عمل توفیق می یابند که بگویم
 مشکلات کلامی که هم در کتب و کتب فایز و تفسیر شوند باینکه
 چون مشکلات صاحب جمالات و جرات متعده اند این
 از جمالات که با آن معلوم فطرت و وضوح مطالبه میکنند اینها
 متافیه میکنند و حکم خدا میداند و هیچ جمالات دیگر که
 مطالبه ندارند باینها بکنند و عبادت نمیکنند و اگر در جمالات اینها
 شایسته جمالات مطالبه کنند با آن معلومات از جمالات را
 که مطابق حیاط ایشان در مقدم درشته متافیه میکنند پس
 انجم انجم که این را این را عارض می شود و همیشه در هر
 هدایت اند و گویا که در دل ایشان از علم و یا علم مشکلات
 زین و صلی لوی قضا باشد بوده بشیخی غیر معلوم که را بگویم
 که خط قضا است معقول بگویند از این جماعت طالب و میر
 می شوند و در یکدیگر هر حرفی قضا است را انداخته که
 بر وضوحات و مشکلات غیر حق که فکر این که از این انداخته

عالم عالم
 و عالم عالم

جماعت عامه و نهان ایشان را این فراموش کرده اند که حق معلوم در ضایع
 که این موجب توفیق است و حق این عبادان است پس اگر که این معلوم
 عمل شود هر گاه که است بر این معلوم خواهند و الله لا اله الا هو
 معاشه بسیار که غایت این وصول بغضب خداوند رحمت است و توفیق
 که در قرآن و احادیث آمده است که راجع است به هر یک از علم
 که این معلوم مانند حکم و طبع و ضلال و انقلاب و تدوین و ضلال و طمس
 الباطل و دفع الخیال و حج و سو و طریقه و توفیق شیطان و تقیض شیطان
 و استیلا و غیر اینها و بعضی تعلیمه اند که در هر یک از این و قبول این معقول
 موجب نوال علم است با آن معلوم و عجب است که با وجود این که عالم است
 با این از سر غایت شده اند خالقین کفایت علم از آن عالم را با آن ندارند
 زیرا که اگر در علم مشکلات و وضوحات کفایت نبود خداوند امر با کفایت
 نمی نمود بلکه علاوه باینکه امر با کفایت نمی نمود از دخول در ابواب جمالات
 هم نموده اند چنانکه انکار که امام م بارز با کفایت صاحب سر کرد و او را از
 قبول وضوحات هر جن و بابها گفتا کرده هر و سر شیهه است که سر شده باو
 زنده که در عز من القبول و ابواب جمالات میسر نگذارا که در خدا

و بگویند غیره که می شود پس اگر آن عمر بر سر من که دارد دارد و بر سر من
 عمر عید لازم باشد و وضع آن در جواب از آن عاقل می شود از اثبات پس
 این عمر عام البیوت است چه عمر من و چه عمر دیگر ندارد بلکه همه
 در میان در آن شرکت دارند پس لابد که در اثبات وضع باشد پس لابد
 که میان و بیانی که عمر دارد گفتا شود نهایت عمر که درین حالت
 معترف و لیست که از دلیل نمی تواند باید نیز آنکه عمر حرف واهی علم
 تا شرا از عدم نفوذ می گوید است چنانکه عامه اعجاز که خدا و
 رسول و عقد صحیح آن را دلیل می گویند نام آن را دلیل نموده اند
 و اسلام را که درین خدا است بر کسب آن نیست داده اند و هیچ احد
 اسلام بر کسب نموده اند و در دیده که بهم اسلام گفتا که در عقیده
 که عباد بر او دیده اند شافعی است از آنکه با قبول شریعت که عمر است
 اسلام که پس خدا قبول را از خداست بر آن حج و دل نمی و درین
 بهرین و آنکه پس خدا که در کتب است در کلام عید که که کلام در کتب لا یقول
 خیر که که چنانچه بر من هم که بگوید و اینهم عربی است و نیست و بعدا
 تسلیم بر من بر او که که ایمان خوانند و است که میگوید که پس
 با حلال که میگوید که در میان ایشان از وقت شام می شود و فرما
 حکم کند

پس سلام



حکم کنند و بعد از آنکه حکم کرد در میان در دل که شان یکی از آنکه حکم فرمود
 و قبول کنند آن حکم را قبول کاملی بر من است که حقیقت اسلام قبول است
 و تصحیح نه ابر خدا و رسول است پس آن که که بگویند برابر و دیده که در ایات و ادله
 که خدا گفته اند آنکه آن یکبار در عهد است و در عهد در دلاله از آنها بر مراد
 می نمایند و کلامه قانعانه باینکه خدا و رسول را در دلاله آن ایات و ادله قانع
 است که مراد خدا از این و بیست و یک و وضع و شکار می شود پس باین
 در عهد چه چنانچه است بلکه درین اسلام آن و دوس از کلمات فضیله است
 که حکم الهیه بر کسب تفکر در آنها و بر و آنها می گوید و چنانکه پس از
 که میگویند از عهد آن که چنانچه که عقودا با آن و بنیان آن بر من هم
 حرا زنده کلمات فضیله است که که میگویند حکمیه بر من است بلکه از آن عهد
 مستفاد می شود لیکن قطع و یقین که خاصیت کلمات فضیله چنان است
 پس اگر کسی که را و می گویند در آنها با تمام آنکه عقودا و را می خوانند که
 او عادت است که با شرا از خود و محافظه است و در مثال این مقامات
 شیطان نفس امید آن بسیار و بیست و یک و خطی است پس اگر کسی که
 که در قرآن خداوند فرموده است که ما کسبنا فی رسول الله ان قومه

کمی که خدا و رسول قانع از
 بر من هم مراد که قرار داده
 برین قطعان است عقد صحیح و نفوذ
 چنان است اگر
 دلاله که بران

و در آن مقام الناس کفر را عالم نموده تا آنکه رسید به آنکه
 باشد و یا آن را مستحکم نماید از طریق تصدیق علم بسیار دور اند
 و ضرر ایشان در دین خدا و رسول از هر چیز بیشتر است و ایشان را
 در احوال دین الله علیهم السلام علماء سوء نامیده اند و مکلفین را
 از متابعت ایشان بسیار کفر نموده اند و در شان ایشان دارد
 شده است که اوقات عالم فساد عالم بجهت و فقر که عالم فاسد
 عالم فاسد می شود زیرا که جهل مردم بوی اوست و افعال ایشان
 مستند به اشتباه است پس عالم که اشتباه است او فاسد باشد افعال
 کلام فاسد خواهد بود و چون فارغ شدیم از بیان مفسد و فساد
 مفسد عقده که حدیث شریف موسوم بر آن شد بود شروع می شود در ذکر
 سبب از آن مفسد پس می گوئیم که فرموده که من اظفا و نور بر
 بهر وقت لغت غیر سبب از آن که عقده فساد را میسر کند و بیایم
 این را بخدمت می سازند که تا آنکه خواستش کرده اند نور عینه را
 بهر وقت و خواستهای فساد بهیچ تکلف بعد از آنکه اراده تصدیق علم
 نمود بایعقش سالم بود بهیچ تا علم حاصل شود و الله اعلم بالصواب

بیان مفسد بتجویز
 مفسد عقل

شد و عقده را سبب چنانکه می کند یک طول اند و از دور در آنکه بر کمال
 وضع الوقت کرده فکر و نظر را بنا بر آن چنانچه نوران را تا یک می کند
 و تا سر عقل را با یک می کنیم و خواهم کرد نفس می کند اینها عجزانه که بنیال آنکه
 تصدیق علم را از قوه بعقد خواهم آورد انکس و از ند و عی الدوام مشغول
 تصدیق و نیاید بهیچ زحمت و پیوسته به دیگر کسان فضل آن که حکمت
 البته بر کمال اینها موقوف می ماند یعنی یک که اینها تصدیق و تفوق یافت که صاحب
 تصدیق علم را از قوه بعقد آورد و لکن چون قدم از میدان تصدیق
 ازل گرفتار فضل گردید و او را داخل در کفایت فضل گردید و موقوف
 حکمت را البته برابر او نشسته کردند پس عقده را از اینها فساد در نیم می رسد
 که چاره ندارد مگر آنکه نفوذ کند از آلهامین کسان فضل و کفایت
 و بعد از آن تکلیف کند فساد را از آن فضل و تکلیف کند فساد را آن حکمت
 و این هم می شود مگر از فساد عالم زمانه یعنی تصدیق علم فساد عالم زمانه
 کند تا او را از این ممانعت برساند چنانکه دارد شده است که علم عالم
 عالم زمانه و شایسته آن عالم زمانه چنانکه که تصدیق کند از علم که موقوف

شده

اورا بجا می رانند و چون در کمالی دارد و در امور خود و رسولی خیر می کند و است و کسی که طالب چنین
 شود و در طلب صداقت باشد بر خدا لازم است که او را هدایت کند چنانکه
 در معرفت او را هر چه از او می آید و هر که در طلب صدق باشد و در طلب صداقت
 بر خداوند او را هدایت می کند و اگر کسی طلب معرفت نکند و یا در طلب صدق
 نباشد بلکه طالب کمال و دنیا بود و فواید معرفت نمی یافت بلکه امام عالم
 او در تقیید بود و همچنین است حال کسی که نوبت آیه علمیم است عالم
 ربانند اگر کسی طالب صداقت است او را هر چه شناسد و هر که در طلب صدق
 ندارد و فواید معرفت او را ندارد و ابد ازین جهل خلاص نخواهد
 پس بعد از آنکه طالب صدق عالم ربان را شناخت و از درستی
 امر و سخنان تعقل هم خلاص شد و از کفران عالم ربان و تقصیر
 علم نمود حال به تمام علم رسیده است و درین جایان نفس شهرت است
 یعنی دلیلی که آن عالم با او القا نمود از دلیر لیبی مقتضای آن باشد
 عیبه بگوید و بهتره نفس که خواست خلاص شدن از شیشه شیشه نور عبودیت
 خاموش کند که اگر چنین کند عقدی را فاسد میکند و فواید

عالم ربان

علم نمی یابد چنانکه هر که در راندن ثبوت اینقدر حراص شود که چون
 دلالت آیه بر مطهر کند آن ثبوت نفس در امان آید از عبودیت کفران
 تجاوز کردن از آن و دلیر لیبی مولی چون غلبه شدن حب متانیه
 آباد سلامت کفار از از متانیه اینها و از قصدی ایشان و غلبه کفران
 حب ریخته ملاقاته از از قبول دلالت آیه امانیه و از عبودیت کفران
 از اینها لیبی مولی اینها و غیر ایشان از کفران حب غلبه شسته از
 کساد که در هر دین و دینداران کفران کفران کنند و اراده کنند
 که بر خشم که غالب شوند پس از یک ایشان که در دلش ضعف بود
 شد حرام است که محارقه کند با آن و بگوید و لیبی افرات علیه السلام
 لازم است که ثبوت نفس کفر را متانیه کند و اراده غلبه را از کفر
 نماید و وسکوت کند و از دلیر خشم که عبرت بگیرد لیبی مولی آن
 و قصدی نماید و با نفس کفر را با آن تعقل کند و او را از مخالفت منع
 نماید و در آن منع نشد و کند تا از خیر خدای عقول این شود چنانکه
 و از رنده است که لازم نیست فقه الحق میسر تا خودی شر را از رنده

ج

از نصف عقد و مکران غیر شش و از پنجه وار شده است که لو سکت چهار
ما مختلف الناس غیر اگر نادان بناداند خود مطلع شود و سکت کنند
و اختیار سخن را بحالم دهد ایاد و غیر ما هم در امری اختلاف نمکنند
بسی از این حدیث شریف مستفاد می شود که این همه اختلافات که در عالم
پدید آمده و مرا به از پنجه این است که چهار کعبه یک جهت میکنند
و از پنجه قصد ریاست و جمع زلف و نبوت و حقیقت و آثار را
عالم سارضه میکنند و بر عالم هم که انظار حق لازم است در عالم که
اگر کعبه حق باطل میشود پس در کعبه سارضه چهار عالم معلوم
شکل میشود و کعبه را که در طلب و قصد علم صادق بوده
و اما طالب صاف را بر بعد لازم است که هدایت کند چنانکه فرمود
والله انی اهدا القبلة لکم ثم سلطنا و ان الله لمع الحسین یعنی
گفت که اگر قصد علم می برد از خدا از پنجه خوشتر و خدا از پنجه
میرساند هر خدا ایشان را هدایت میکند بر اهل عالم موعود می راند
و گفت که چهار کعبه در راه
خدا سبزه که راه بر خدا باشد صدق و در پنجه خدا بار میکند ایشان را و عقد ایشان را قوی می دهد
لکن در کعبه

ان معقولات اولیه که معلومات فطریه میباشند مقصود علم و معقولات
 اولیه و معلومات فطریه آنکه قرار داد که شک را رفع کند پس این معقولات
 و معلومات فطریه خود را در سواد و سواد طوایف مختلفین و تا مگر کثرت باشد
 که در جهان وارد شده است راجع بیک غایت که نفس و شیطا و جزو
 این را با هم جمع کنند و تا مگر غایت باشد که در دنیا خداوند برین کار
 دارد و در هر یک که خروج از عدل و ان معقولات و معلومات است مانند سبب فوجی
 و ختم و طبع و سبب راجع و اضلال و غیر اینها از آنکه بقا بقول حال
 تعصید داده شده پس کماله که بویک طول امر درین باب فکر کنند
 و با بویک فکر در مطالب فضولیه از تفکر درین امور که حکما القیه
 اعراس کنند و یا بویک را اندک شوق لغایه ازین دلالت
 عبرت بگیرند و جهالات فکر معلوم کنند معقولات اولیه و معلومات
 فطریه فکر را غراب و میل به بیان اینها را در بیان کرده اند
 و از اینجهت که از فیض حصول علم محروم مانده اند و بویک شایسته است
 با اینکه در خیر از آن شایسته تر نیست چنانکه وارد شده است که لا یضی الامر
 از اینجهت که نقد فکر بیک فقر است از آن شایسته چنانکه وارد شده است که لا یضی الامر
 نه تمسک به مال و محروم از العبد فی وجه فقر است از اینجهت شایسته

ان معقولات اولیه که معلومات فطریه میباشند مقصود علم و معقولات
 اولیه و معلومات فطریه آنکه قرار داد که شک را رفع کند پس این معقولات
 و معلومات فطریه خود را در سواد و سواد طوایف مختلفین و تا مگر کثرت باشد
 که در جهان وارد شده است راجع بیک غایت که نفس و شیطا و جزو
 این را با هم جمع کنند و تا مگر غایت باشد که در دنیا خداوند برین کار
 دارد و در هر یک که خروج از عدل و ان معقولات و معلومات است مانند سبب فوجی
 و ختم و طبع و سبب راجع و اضلال و غیر اینها از آنکه بقا بقول حال
 تعصید داده شده پس کماله که بویک طول امر درین باب فکر کنند
 و با بویک فکر در مطالب فضولیه از تفکر درین امور که حکما القیه
 اعراس کنند و یا بویک را اندک شوق لغایه ازین دلالت
 عبرت بگیرند و جهالات فکر معلوم کنند معقولات اولیه و معلومات
 فطریه فکر را غراب و میل به بیان اینها را در بیان کرده اند
 و از اینجهت که از فیض حصول علم محروم مانده اند و بویک شایسته است
 با اینکه در خیر از آن شایسته تر نیست چنانکه وارد شده است که لا یضی الامر
 از اینجهت که نقد فکر بیک فقر است از آن شایسته چنانکه وارد شده است که لا یضی الامر
 نه تمسک به مال و محروم از العبد فی وجه فقر است از اینجهت شایسته

وین عالم دوام دار تر از عقدی و خداوند عالم در کلام مجید خود میفرماید
 جماعه قروم از فیض حصول علم شایسته رفعت چنانکه فرمود است که در حق
 اعظم حق ذکر بایست برستم عرض عباد و سزاوارست براه آگاهان
 قدیم گفته اند این بختی و خداوند آنم و خداوند آنم عظم الله قدره
 اذا ابداه فی کتب غلام ترا که ایستاده اوله برادر کار و خواهرش
 داده شود پس او عرض کند از قبول ان آیات و اوله و از عمل بدول
 آنها و فرمود که ایچرا که مقدم در پیش نیست بزرگتر که عباد که از ما
 این عبادت دار و در شرف این است که هر کرد اینم در و لعل این عبادت
 از جمله و اوله که بر خط آنها بختند مراد خدا را از ان آیات و اوله
 و هر کرد اینم در کوشش این خود را که از جمله و اوله و اوله و اوله
 رسول خدا از عبادت ایشان را بخواهد بوی هدایت پس این حال
 ابد قبول هدایت از تو هم نخواهد کرد و در این و بزرگتر است که در
 الدین گفته اند اینم در و لعل و غیره که عباد الله و اوله و اوله
 بعضی با کسب پس اینم در و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله
 لا یخذه فی اولئک الذین یسلوا بکسبوا لهم شریکهم و عذاب الیم
 کارا بخودن بختی که در و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله

که هم

گفته اند و فریب داده است ایشان را از خدا که دنیا و بخواهد بایشان
 که کار میکنند که منوع شوند بر خط که ایچرا که عباد الله و اوله
 حق و اوله امان حاصل نیست از برای ان غیر از خدا منوعه شوند
 امور و شفاعت کننده بر خط و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله
 شد بر خط از خط که بخواهد تا عملها خیر ابد در و اوله و اوله
 نمی شود ایشان عباد الله که منوع اند بر خط که بخواهد از برای ان
 ابد که هر چه عذاب و عذاب در و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله
 سر از این جماعه که اسلام اند که دین خدا را واجب گرفته درین
 اسلام بر عبادت خیر انجام کردند و با بنیاد را این که کردند و اوله و اوله
 قبول نمی شود زیرا که بدعت و خیر است با اسلام از برای خدا و اوله
 و در این و بزرگتر است که قدان کان ایوبکم و ابناؤکم و اوله و اوله
 از و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله و اوله
 تر ضرر نهما حب الیکم من الله و رسوله و جهاده سبیل فرقه و آخر
 یا عباد الله امره و الله لا یهدی القوم الضالین بینه بخواهد معین
 که اگر چه بختی چو باری ثواب اولاد شما و برادران شما و اوله و اوله

و در حق و خیر گفت و اوله و اوله

بیان مفصلی چهارم
انقسامی که

فهم الخلقین بران کمال دلاله دارد پس در حجتی که باید کمال
افلاص بعد از او را تا از تاثیر شیطانی خلاص شود و چون از تفسیر پیش
شریف گویم فایده شریعت می شود و حدیث دیگر که در باب
فنا و عقرب از جناب امیرم واروده است پس بگوئیم که در کتاب
نهی البلاغه از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام واروده است که آن
بزرگوار فرموده است که اگر مصداق العقول تحت بروق الکلام
بزرگتر باشد که عقرب مایک می شود بزرگتر شد شریعت است و
مستطیع توقع هر سرت که حساب آن موجود باشد یا حساب آن
موجود نبوده باشد مانند کانی که عسک مر جریه با دله مخترعه
که از خدا و رسول رسیده باشد که در حق قبول می پذیرد اولاً کتب
حج رینه و یا حجتی که با آن و کلاف و بعد از آن از برای حق
ان اخراج نماید چنانکه عاده در تفسیر مذکور است اوله خراج
کرده اند بعد از آنکه بر خط حجت مذکور است قبول آن مذکور است
ما اینکه قبول از مذکور است پس لال با دله منصرف از تفسیر خدا
رسول است پس این حجت قبول مدلول را بر اجراء اوله مقدم می آید

این کلام را که
از کلام صمدی است

و این کلام بسیار بزرگ است که مرکت شده و بزرگ چیز را که خدا مقدم قرار
داده بود مؤخر نموده و اینکه را که مؤخر قرار داده بود مقدم داشته
اوله را که خداوند لقب فرمود است ترک کرده و اوله که خداوند
نظر از آن فرموده بود لقب کرده و اگر بعین انصاف نظر کرده
شود این عمل شکرست با خدا در هر هدایت و صلاحه و ظلم از آن یاد
نبرد بزرگ تر نمی شود و در کلام مجید واروده است که آن انشراح
عظیم و صدق آنکه مذکور شد ظاهر می شود از کلام بزرگوار است که
گفتند که حدیث مذکور هم را صد نفس از جناب رسول خدا روایت کرده اند
که از ایشان ده عشره منبیره و لکن من تعجب دارم که چرا اینجه هم این
کلام را در باره اید بگویند زیرا که همین تعجب او دلاله دارد
بر اینکه اول مذکور را قبول کرده است و بعد از آن در استدلال و حجت
این طریقه از قانون استدلال خارج است و از آنجه که استدلال
گفته اند که مستدل من حیثانه مستدل را مذکور نموده است
از کلام اوله صحیح مذکور شده است اینکه اوله مذکور را قبول کند

که گفتن و آنچه خداوند از ان کفایت نفی می کند و شیطانی
 در ادراک آن بر حق و کفایت مراد از او چنانست که زیرا که کفایت
 ضد غایت و کفایت از ضد شیطانی است و در قرآن فرموده است که
 ما انما نعبد الله و نعبد انفسنا بر کسی که می گویند که ادراک که ذات صفات
 خدا را نماید عقداش باک سر شود با اینکه خداوند عقداش را
 ادراک قرار داد چنانکه در آیه است که العقد الی علیها ^{لن یوق}
العبودیه لا لک الی ربوبیه یعنی عقداش بر آنست که با عطا فرماید
 که بان طریق بندگی خدا را بشناسیم نه اینکه در ذات و صفات
 بان تفکر نموده در یافت کنیم و در حدیث دیگر وارد شده است که
 من تفکره ذات الله ترندق بعزک یکه در ذات خدا تفکر کند
 تا فرموشد انا مراد الیک که چون چشم که یکی از آلات ادراک است
 را که به کرم افتاب نگاه کند که ان را بحقیقت ادراک کند تا بود
 میشود بگوید که اگر در جوار و بکفر کند نمی بیند هیچکس عقداش
 را که در ذات و صفات خداوند نگاه کرده شود که حقیقتا
 در باب جهان حاضر شود که جمله در جوار و بکفر از ادراک

و در حدیث وارد شده است که
 اذا عظم الکلام المأثراً
 یفرق من کلمه ارسیده
 اسما کتبه الله الزکام
 در آن که دارد

و در حدیث

و در حدیث وارد شده است که
 اذا عظم الکلام المأثراً
 یفرق من کلمه ارسیده
 اسما کتبه الله الزکام
 در آن که دارد

و در حدیث وارد شده است که

و در حدیث وارد شده است که
 اذا عظم الکلام المأثراً
 یفرق من کلمه ارسیده
 اسما کتبه الله الزکام
 در آن که دارد

اول آنها که فاجر و خول بهشت بوده باشد که با فرائض که سلام و تسبیح بوده
 بهشت پس نظر کن بهقول صد اقی شون این حدیث که چگونه این
 با هم مربوط گردیده است و صلاح و خول بهشت را که همه سرسایان بکنند
 تسبیح این است مرتب که است بر سلام و تسبیح و سابقا که تحقیق کرده
 شد که مسخر سلام قبلی را از دو به خدا و قبول به ابریه او رسول است
 و اکتفا کردن بر هر دو به ثواب است و اگر که مسخر به سلام و تسبیح
 و با قراین صادره از خدا و رسول در تسبیح علم حکام این نماند
 پس این کار که خدا و رسول در سوره فرار داده اند هرگاه فکر کرده شود
 حکام خداوند میفرماند تسبیح با اجمال معلوم میشود و اگر تفصیل از آن شود
 معلوم میشود که هر چه و عینا می شود فکر کننده با کتفا و به منطقه و منطقه
 در شریعت موجب حکم نمیشود چنانکه وارد شده است که اذ اظلفت
 فلا تقص یعنی و فکر که منطقه کرد و درست دل بهم رساند حکم نمیشود
 و در قرآن و حدیث الصلحی هر چه معلوم شده است و اطلاق علم
 و شریعت بر منطقه شده است و کما اطلاق منطقه بر علم شده است پس
 آنکه در مسخر منطقه را با علم و حکم برابر کند و بگوید که مسخر که ایاست
 و اوله افاده علم نمیشود بلکه افاده منطقه کنند حکم جایز است مگر است
 که در اوله

که در ایات و اوله خداوند کرده اند و در قرآن در منطقه آن وارد شده است
 که خدا لهم که فرموده ایاست و دلیل بر بودن آن که در ایات خدا این است که از
 منطقه هدایت میسر نمیشود و تحقیق خداوند را با تمام نمیشود با اینکه از قرآن
 و حدیث اوله بسیار ذکر کرده شده بر این تحقیق خدا بر هر کس نام و بودن
 شمره ایاست و اوله هدایت پس یکسکه طبع دارد که منطقه تحقیق خدا را تمام کند
 و از اوله و ایاست هدایت میسر کند عقیده خدا فاسد کرده است با یکسکه
 وارد شده است که من لا یقدر له الا ان لا یقدر یکسکه عقیده دارد و برین بنابر
 و ایضا و در قرآن مجید وارد شده است و اما کان یفرض ان یفرضه الله ان لا یقدر
 الله یجبر الی وجه الحق الذی لا یقدر ان لا یقدر یفرض ایمان فرار و مگر با بودن
 خدا و از آن خدا هم متقی میسر و تفقد دارد با اینکه کتابه هر چه معلوم
 شود برابر کند که تفقد نمیشود در هر امر خدا از ایات و اوله و احاطه
 سر کنند مابین اوله صغیر از تفقد خدا و رسول و اوله محقره از نفس
 و شیطان و وجه ان علیه اودام است بر عقول که ناشرب ارفقه
 خوف از خدا و از جهل محقر است که خوف صادق که کار کرده باشد
 رفع میبکند خیالات فاسده را و وضع میبکند از غلبه اودام و عباد

و بدینست بر حقه صلوة جمعه زیرا که لام از این بر خفاصت پس دلالت بر آنست
 بر خفاصت با نام و غنیمت است که کمال لال با این کیفیت است که
 قرینه بر بیان مراد نبوده باشد و قرینه در این مقام کلمه از آنست
 که دلالت کرده است بر آنکه منصب خلافت و امامت در زمان جمیع خفاصت با
 که از آن غصب کرده اند با آنکه ایشان خاصین را در آن بهره نیست پس نص
 افسانه خواهد بود و تحقیق نمیشد که شیعیان و جعلی از قبیل آن نماز
 محرم بوده باشد و قرینه دیگر بر آنست که این تعبیر ای دین بسیار است که
 واروده است در هر نماز جمعه بدون شرط حضور امام یا نائب خاص
 و این مقام تفاضل و تقدیر را فرماید و الله مخرج اعلى الله قدر
 رسالت که در نماز جمعه بطریق دیگر در کمال و ادوات پس قبل بقرینه
 معیشت سنده از روای که اذعان شده است و جواب از آن هم در بخش
 گفته شده است پس بکلمه جنایا در وضع نماز با این ای دین
 نماز به نقص جمیع خداوند و لازم نماز است و نقص در حضور و در
 و هر متبعی که خدا رسول مود بیا که خدا امام است تا آنکه کمال
 کنند مخالفین اسلام و مخالفین مذاهب شاعریه بر نقص ای دین
 این دین مذاهب امام و لازم نباید گفت و نقص بر اینست زیرا که چنانکه سابقا ذکر شد آن

نقص بر اینست

و بدینست بر حقه صلوة جمعه زیرا که لام از این بر خفاصت پس دلالت بر آنست
 بر خفاصت با نام و غنیمت است که کمال لال با این کیفیت است که
 قرینه بر بیان مراد نبوده باشد و قرینه در این مقام کلمه از آنست
 که دلالت کرده است بر آنکه منصب خلافت و امامت در زمان جمیع خفاصت با
 که از آن غصب کرده اند با آنکه ایشان خاصین را در آن بهره نیست پس نص
 افسانه خواهد بود و تحقیق نمیشد که شیعیان و جعلی از قبیل آن نماز
 محرم بوده باشد و قرینه دیگر بر آنست که این تعبیر ای دین بسیار است که
 واروده است در هر نماز جمعه بدون شرط حضور امام یا نائب خاص
 و این مقام تفاضل و تقدیر را فرماید و الله مخرج اعلى الله قدر
 رسالت که در نماز جمعه بطریق دیگر در کمال و ادوات پس قبل بقرینه
 معیشت سنده از روای که اذعان شده است و جواب از آن هم در بخش
 گفته شده است پس بکلمه جنایا در وضع نماز با این ای دین
 نماز به نقص جمیع خداوند و لازم نماز است و نقص در حضور و در
 و هر متبعی که خدا رسول مود بیا که خدا امام است تا آنکه کمال
 کنند مخالفین اسلام و مخالفین مذاهب شاعریه بر نقص ای دین
 این دین مذاهب امام و لازم نباید گفت و نقص بر اینست زیرا که چنانکه سابقا ذکر شد آن

نقص بر اینست

از خدا بگوید اگر گوش دهنده خدا را بنده که عبادت کرده است اگر از
 شیطان بگوید این گوش دهنده شیطان را بنده که عبادت کرده است
 پس چون باحوال اوله محترقه نظر کرده میشود معلوم شود که از جانب
 خدا نیست زیرا که اگر از جانب خدا آید بآیات که لغو باشد و بآیات که
 بر آیتان حاصل شود و بجهت آنها بر کسی تمام بوده باشد و بآیات
 آیهات که اوله محترقه است که از جانب خدا در اول و امام
 نرسیده است بلکه آنچه رسیده است با آنها مخالف دارد و بدانچه
 از آنها حاصل نمیشود زیرا که بگویند آنهاست که در عالم انبیا
 بریده است و آنچه ظاهر است با آنها بر کسی تمام نشده است زیرا
 که در حج باید متوقف از عبادت شود و بجهت تهافت بر صفاتی
 شود و اگر چنانچه فایده که در اول و اوله و میان و نه است
 باید که بکفر و منافقت دارند و خداوند واحد است در صفاتی
 با هر متصفه و منافقتی محال است و بطالان این عقده و نظریه
 و از عقول اولیه است که مبادر کتب علم بهر گویا اند و بگویند
 که اوله محترقه از جانب خدا در اول و امام نیستند پس نتیجه
 آیهات که اوله

اینست که از شیطان اند پس اگر کسی بگوید محترقه گوش و دهان و دست و عبادت
 اعیان را خواهد کرد پس چرا باید که کفر مستدل که در طلب حق صادق است
 از ترک مسکنه باده محترقه و الکفای در مسکنه باده منصفه اول برادر
 و بجهت خوف کاذب گرفتار کند و بجهت او در دنیا بکار و اصد نماید
 و در قیامت در نزد خدا هیچ بوده باشد و حکام جواب عاقل شود و عاده آنکه بعد از حجب و نه الهم
 پس بگویند که نفوذ ما بین اوله منصفه و اوله محترقه از برای التمس
 بر تفسیر علم و اگر چه انهم و در تفسیر علم است لکن اینها را
 که ایان بان حاصل میشود بعضی بر بعضی تقدم دارند بحسب قضا و قدر
 و از آنچه تقدم است که ایان بعضی از بعضی حاصل میشود و ایمن فرمود که بگویند
 مقول سازید پیش از آنکه تفسیر علم دیگر را کنید زیرا که اگر کلاه علیها
 شد و علم دیگر از آنها مقول نشد شیطان بر چنین کس مسلط میشود
 و اگر که راه برگردد ایمن تر است که مسکنه باده محترقه جسمه است بسیار
 حدوث شهادت و مشکلات پس اگر الکفای باده منصفه برگردند
 با خدا عذر را متوجع نموند و حدوث شهادت و مشکلات موجب کمال
 ایشان نمیشد پس کلام که از باده منصفه برگردان دارند و مسکنه باده

فصل پنجم در بیان
 الاله عند الله السلام
 فیه که هرگز نیست
 اختیار کند از حق
 پس تفسیر علم میکند
 مسکنه باده محترقه
 و مسکنه باده منصفه
 پس چرا باید مسکنه
 اول برادر
 عذر او ده

الکفای

باد که محضه ساکت بر غیر طریقه و در حق این جاده دارد و نه است که
 زبانه و سپیدان زبانه نمیکند بر ایشان مگر دور از راه حق را
 بلکه مژگان گفت که کسر که اوله غیر اوله منسوب را میگویند و نه
 در اوله منسوب به نظر حقارت کلاسته و انما را در بیان مراد خدا
 کافیه نه نیست پس در نزد او هر صفت بر نفس خدا در نفس اوله غیر طریقه
 در بیان مراد و نیز باینست که خدا این اوله محضه را هم با اوله منسوب
 ضم کند در بیان مراد و این هم من استحقاق است بر خدا در کمال برادر
 امر کفایت و اگر بگویند که این اوله محضه و خدا اوله منسوب است پس این
 است که از اینها هدایت صادر شود و با اینها چه تمام شود و سابق بیان
 کردیم عدم حصول هدایت از اینها بلکه بیان کردیم که اینها منسوب
 شده اند و اگر اینها را که خیر است و مگر این همه را بر عالم بدیهه نکرده
 پس نمیکند با اوله محضه جاده و فکر ندارند از قبول یکی از این دو امر
 با قول بجهان اوله کفایت کلام هدایت و بودن خدا ان اوله محضه
 کلام حکام الله و رضائاته و با همین نفس حق که میگویند که حق
 و مستحق بر خداوند عالم است پس چون سابقه گذشت که اگر چه همه منسوب

قرصه و هم

میان منصف و غیر منصف

محضه و هم اند و کمن عده آنها و صفت چنانچه بعد طبقات چهار
 از آنها گفته شد حال شروع می شود و محضه و غیر منصف که میگویند که
 از ان است چیزی که بعد عقود مانع حصول علم اند پس منصف است
 سبقت گرفتن شبهه بر دلیل و دل اوله باید داشت که وجه ایجاب شبهه
 حصول در کفایت است و ظهور آثار صفات جمال و فقر خداوند بر
 که اگر شبهه نبود و حق واضح بود احوال را از حد و مقتضای بکار گرفتار
 نمیشد و کفایت صفات جمال و در حق ظاهر بود و آثار صفات جمال
 در بر وجه خفا مانع از فهم منظر خداوند بود از اظهار آثار صفات
 کمال تا تمام بر بود پس شبهه را خداوند ایجاب فرمود که اگر کسی شک دارد
 و از شک بدلیل را بر آخر کند گرفتار فقر و غصب خداوند شود و کمن
 خداوند را از بر این فقره مابین دلیل و شبهه قرار نگیرد و علم بود
 نقص خداوند از نقص منافه کمال است پس منافه و تافض در اراده
 خدا و اخلاص است پس عدل خداوند بر تافض خداوند که محضه ضلالت نام
 کند که مانع حق تعالی شود مابین دلیل و شبهه و احوال بر خدا و بر هم
 است محضه و شبهه و حق خدا را بر همه کس نام بوده باشد پس اوله محضه

نکند و هم دلیل عدم جواز بنسب و نقض بیان آن بزرگوار در کتاب
 گوئیم که دلیل عدم جواز نقض بنسب و نقض بیان تقدم دارد و دلیل
 اجماع زیرا که اجماع بعد از زمان رسول بزرگوار او عاقله است
 و دلیل عدم جواز بنسب و نقض بیان آن بزرگوار در زمان آن بزرگوار
 بوده است پس آن اولویت دارد و بنسب و سابقا ذکر شد که ایت
 مرتب دارد و کتب تقدم و تاخیر و کتب ترتیب مابین این مرتب
 مرتبه و عمل کند از قانون استدلال فاسد و خارج است و در کتاب
 چنین است که فاسد این نباید چنانکه فرمود که و کذا حققت
 ربک فی الدنیا فسوا انتم لایؤمنون بکفیفه برین است کلام خدا
 که فاسد و خارج از قانون استدلال ایت نباید و ایتان
 در وصف آمده و در نوشته است که مقدم خوانده بر این مقدم
 علیم مارق و کما هو علم از حق و القادر لم لا حق غیر بزرگوار
 بر ایشان از ایت خارج و پس مانده از ایشان و مانده است و علم
 نیز بر ایشان ملحق خوانده است بایشان و خداوند عالم در کلام
 از این قانون که ذکر شد خبر داده است چنانکه فرمود که او
 الذی

الذی انزل علیک الکتاب منه آیات حکمت ان انزل کتاب و غیرت کتاب
 فاما الذین فی صدورهم ریح فیتسعون فاما من استخفاء الفتنه و فساد
 تاویل و ما یعلم تاویل الله و ان یخون فی العلم یقول من کلام
 فی عذر تنها و ما ینکر ان اول الالباب غیر خداوند آن است که در کتاب
 بر تو قرآن را که بعضی از آن حکمت و وضوحات اند که انما ام الکتاب
 زیرا که انما حق خداوند اند و صفات حصول علم کجالات اند و غیر
 مشایخات اند که پس آن که در و لیا ایشان ریح است غیر در علم
 و عقاید حکمت کبر و عدم استقامت و ریح در علم و عمل مانده اند
 در شناختن حق خدا را تمام است حق خدا ابر صفات این حکمت کفایت
 نمیکند بلکه نظر بوی مشایخات میکنند و با بنابر حکمت غیر این
 میکنند طلب میکنند بجز و تاویل مشایخات را با اینکه احاطه نمیشد
 ممکن نمیشود که از بر خدا و تاویل بر همه خداوند و بهر آن قدر
 که خواهد عطا میفرماید و اما آنکه که در حکمت علما و علما ریح
 کرده اند پس همان حکمت کفایت میکنند و حق خدا را با بنابر
 و سایر صفات نام مردانند و در مشایخات کلام و تعلیم از بر خدا

در حکمت را

مگر کند و بهان علم اجمالی که تا شریعت از اسلام و فقه کتب می کنند که
 بحث بهات علم محلی باشد با آنها بر حکمات بحث و به هم می دارند و
 دارند بلکه میگویند که بحث بهات ایمان داریم که چه و میسند ایم که
 در حق و صحیح است اگر چه علم تفصیلی با آنها نیستیم و در مقام علم
 حکمات علم تفصیلی بحث بهات لازم نداریم حکمات که از سایر بر
 حکمات بحث بهات از زمانیه چه حکمات خاف شده و بحث بهات حکمات
 در دل ایشان پیش گرفته و مانع حصول علم بر ادوات حکمات شده و در دل
 ایشان بغیر هر سببه مگر گذارد که حق حکمات را ادا کرده و علم محلی
 با آنها مقبول کنند و این مطلب را کسر کردند که از حجاب عقلی مانع
 باشد اما طلب کنندگان تا ویدیت بهات و ادراک بر ادوات بهات
 و مطالبه آوردن بهات را با حکمات در اشبات مطلب و در نام
 کردن چه و دلبر این ختم صراض لازم است و این صریح است
 موجب جزای عقل و افهام و عیبت غلبه او کام شده است زیرا که
 اگر چنین چیزی در اشبات مطلب بر هر علم لازم باشد تا در کنار
 حلال و مطلق خواهند ماند و در قدره بر اشبات مطلب نخواهد
 داشت بلکه خصم را که طلب صادق است در اشبات مطلب
 در نام کردن
 در حق

در نام کردن چه را بر نفس برای این چند که دلاله کنند مراد بهات
 اگر چه این دلاله معونه فرقه بوده باشد انکشاف میکند و طلب کردن هم
 حکمات فقه را از مکر و حیل است و طلب کردن مقتضای حکمات است
 که دارد و در اول طلب بهات حکمات است و این مطلب را اگر
 حکمات را فیه و شایسته در یافت مگر در مفرقند که آنچه در کتابها
 فقه ثبت کرده و غیر ما را می بینیم که از برابر اعمال و حیل و از برای چاره
 نفس و شیطانی ایشان داده شده است در جمع و تالیف آنها صرف کرده
 و حکمات نفس و شیطانی را بجز آن آورده و طبعاً چه قدر خواص بهات برادر
 کار آورده اند و این که این صرف غیر از کجاست که تصدیق فقه است
 کیفیت مطالب حکمات الهیه که مطالب تفویض می کنند آنها را که
 سابقاً تفصیل ذکر شد و حفظ آنها است از غرض شکوک
 از ادوات غلبه او کام بر آنها است و ترک اتم و طلب غیر اتم
 منفی از قواعد اکلا سلام و ایمان خارج است و اگر کجاست اتم
 چه است بر نفس و شیطانی و شیطانی است که از حجاب ایشان
 طلب کرده اند و حد همه حکمات را تا آنکه مطلب بر ایشان است

در مقام ما بعین فقه
 رجوع داده اند بهای
 جادیه اوله که هر اشیا
 که نفس آن فقه را در مقام
 بیک گفته می شود

داخل کرده اند پس شرط افاده خبر ستوا بر علم در آنکه نشان منفرد است
 چنانکه خبر حصول علم بکمال علم و علم بحدیث است و مصروف شدن
 درین مستدل البته که ماکن گفته است پس شرط حصول علم بحدیث
 منفرد است و صاحب از وصول بحقیقه و درین از راه کمال کبر و
 سلوک نظریه در کمال تحقیق و مباحثه و حیاط بوده باشد شبهه
 نمی تواند ادرا از تجربه و تقاضا از ارباب لوی در اول مست کند
 تأیید میکند این مطلب را حدیث که از جناب امیرم وارد شده است
 که می گفت که حقیقه ثابتی لم یعم عما شبهه آمده غیر کسی که در
 سلوکات برابر حقیقه تأیید بوده باشد شبهات لایحه ادرا
 نمی تواند است کند و از عبرت توقف و بعد و کمال شرط که شبهه
 داخل محکات کند غیر و بعد شبهه را محکم خیال کند چنانکه صاحب
 از علماء عبادت حکایت شده که این اجماع را در عمل اوله نمک
 کردند و بهیچ خیال محکم اوله نمک و بکرا از دست داده بود
 علم و علم که از خواب و درین کردن یک یک مصروف شبهه
 شده اند و در او همیشان گرفتارانه و مشغولان آن را در

24

تمام شد و حضرت چنانکه واروده است که امام یکمین نفر بود که
 انعام یک مجتبیٰ بی شیطان تر است نه تیرای خود که دست داعی
 شیطان او را دنبال کرده است و کسر را که ان عیون دنبال کنند آنها
 میزد چنانکه بعضی با عود ایشان کرد و ملک محمود در باره او وارد
 شد و است که داعی علم بنا آید اینها آیتان فانی است و نه فانی شیطانی
 و فانی نه العادین و در شش نفر خواه بها و گفته اخلاص الاله
 و آنچه بود به قتل کشد الکلب ان کدر عیب ملیت او تر که ملیت
 و کشتن القوم الذین که ترا با آیتان فصل القصص لعلم
 شکر کردن بی عادت بود و این پیغمبر را ایشان کجاست ان کسر
 که او را آیات سروده را در بر و یکجا بود و عطا فرمودیم
 معلوم فطره و عقول و آیه پس او که بر اندن شد است و
 یکباره بسیار گوش دادن ایشان شد و از ان آیات و ادله منتهی
 کردند از حواله سروده با حواله جهل و جهل کرد پس شیطانی چون
 او را باین احوال و دید دنبال کرد او را زیرا که باین احوال
 توفیق سروده از او است پس کرده از نگاران و مانکن و اگر

قطعا

و چون بکمال رسانید
 فخر اکرام از غایت
 بان بر وجهی که بخواهد
 از خود که در صورت
 فخر است پس اندر شد که
 کشف بود و شد پس از
 شد نقد تو ایضا و نقدی
 بهر چیزی که فرجه
 که غیر راه امده و ان را بر در کرده است و شمع را شکسته است
 چنانچه بر است و ان بر روی شمع از شمع را داده و انات منور تیار
 جان خود و رسول و انکار کردن حق مدلول انکارت و در کوی
 اول بر روشن از حق است و دخت نمودن از ان است که تعبیر از
 و خود کاذب است که انرا
 دهم است چنانکه اگر کسی که
 فخر حاضر عار از کفایت عاید
 و با عار عار نشانه است
 استحال ان عاید قوت نمود
 بخیر تر کند حق و بکار که کفایت
 اند انکار میکند از انرا
 و اندیشه خود را در کرده
 از انداز انبیا که فخر بکار از شمع را انرا خارج کرده است پس در دل او حق و شمع را داده
 که در کفایت کند خوف از
 ستان انبیا را بگوید و امید
 اند انرا در خدا و خداوند کرد
 چنانکه فرجه و انرا که در انرا
 منور شود بکمال که انرا عاید

ان این را هر کسند پس او ایم و چیز است و ما هر که از خواش
 نفس قطع علفه کند ترانه که بقصد از آن منسوبه کمال شکست
 بگوید و بان شمار است قول خدا را که که لا اله الا الله
 ربیع قوبهم الله ان تقطع نوبهم و چنین کسی ایشینان بر
 او بخت گرفته و دلپسینان هم باو میرسد و او منور صلا
 کار فخر را کرده است بلکه در زیر دست و باو سوسه شایان
 و انکار را بطول نفس اماره با مال شده است پس بیکه بول و فرجه
 از قبول شمع را داده بخت بر هر که در و منور شود و منور شود
 بیشتر نفس بر دیگران در نه که از او بصر شود و بیکه کردن منور از
 بر از حد و داده و انرا پاک میوه با ایشان و بیکه نبات باید
 از نقد یقین و از بر کات ان خواهد بود که
 و انرا که بیکه که شد اخات یقین نه و کنز از یقین چیزی
 تعبیر شده است پس بیکه که بصر تعبیر کند و ان را می فخر نماید
 هر کس که در درج است اهل تره خواهد کرد چنانکه دارد است

باینکه هر کس شکسته و دله
 منور کند

ثابت کند و یا خواست نفس را بعد از او در این آقا صحت نفس را بگوید
 و بسیار سید به باطل نبرد که کان حق نبوده و هر چه در حق تحصیل علم
 خدا و رسول کرده است و بعد از هر که تربیت یافته کان باطل بگوید خدای تعالی
 بان منسوب شود و نیز آنکه باطل کان عین دارد و در میان کان آن
 قبول که در تقویت آن سرسبکند و کلمات خدا و رسول را که در میان آن
 وارد شده است تا وید که جزایب نامطابق دارد و آن منسوب نماید
 از اینکه باید اول حسن ظن خود را در رسول داشت زیرا که ایشان مستحق عقوبت
 و تقصیر از راه باید بعد از او که مجازات است از قطع و یقین بکنند
 مستحق تحقیق تعلیم را بعد از آن فایده که افاده علم و یقین کند و از سید به
 و بعد از آن از آن قانون تحصیل علم را نماید نه اینکه کان حق را بگوید
 و رسول در حق تعلیم بگوید که اگر چه بگوید که موجب سوء ظن خود را در رسول بوده
 هر چه بگوید قبول کند اگر چه بگوید که موجب سوء ظن خود را در رسول بوده
 شبهه چنانکه مخبرین اوله گویند که چون تکلیف ثابت است تکلیف
 صدق نیست و کلمات خدا و رسول و بیانات ایشان از افاده مراد است

لله اعلم
 ما انک مکلفه
 علم

لذا اخرج خودیم تکلیف همه که را تعلیم و تعلیمه که این سخن از چندین
 وجه منافات دارد و با کتب علم زیرا که اولاً تکلیف تکلیف است و بعد از او
 رسول را این تکلیف و تصور و فایده و یا نیاز لازم دارد و نهادن نفس و فایده
 و تصور را اعتبار خدا و رسول دارد و تکلیف که خدا و ایشان و ثانیاً این
 نهادن نفس و تصور و فایده و بعد از خدا و رسول لازم دارد و عدم مراد است
 مخبرین خدا و رسول را بر وصف کمال و راجعاً لازم دارد و نهادن ایشان
 آن که باید را که در رسول ابطال هر غایتی که در آن آمده خدا و رسول است
 باینکه صرف شد بر وصف کمال که است از جنس و صفات علمایان و فایده
 لازم دارد و این نهادن تکلیف و تعلیم و بعد از او رسول را زیرا که هر که تعلیم
 بعین نفس و تصور و فایده و بگوید که از او و اما مراد باینکه خدای تعالی
 و ساد لازم دارد و سوء ظن خود را در رسول او در حق تعلیم که قانون در حق
 قرار داده اند که هر که از آن قانون تعلیم بگیرد و بعد از ایشان برسد و
 ساد باینکه لازم دارد و هر چه تکلیف را از کتب علم بهر خدا و رسول
 از کلمات ایشان و قبالی بوی اختراعات چند و در حق تعلیم و نهادن

در شریقه

لازم دارد تشریح محرم را که عبارتند از هر کس که چیزی که نزد او خیال
 آن وارده شده است بلکه که قطعا و در آن رسیده است و در این چون ا
 بطریق و از او دیده و در حقش اطمینان شریقه با اینکه این در هیچ یک و در سز
 شریقه نیست زیرا که در هر کس که با او معامله نموده اند از آن احوال که گفته است
 و کس که این اختراع را کرده اند چون در این هر طریقی که گفته اند
 و در مطالب این بعین کیفیت که گفته اند بلکه گفته اند و آن گفته اند
 و در میان آنها و تعقیب خطا کرده اند که بعضی از مطالب را که تعلیقا
 دارند و اخذ در چهار کرده اند اندامی که در او اوج و قله
 و عکس تر از آن که گفته اند که ظاهر از این همه جهات محلی نام نهاده اند
 و عقیده اند که این هم جاره این خوشبختی را نمیکند بلکه نزد عقیده
 ایشان می شود و زمان را با بطلان یافته و نه است که شریقه را بطعنه
 بیشتر دراز میکنند و او که در در ایشان از عقیده و نقد در مقام محقق
 و معارضه با آنها احتیاج می نمایند بیشتر ضعیف کرده این نشان
 به و خرقه و بر تملال با نماند و آنکه که شان مستدل بنده از این است
 که احوال از این لعین این نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
 از آنکه دنیا

زیرا که دنیا تجریر است و تکرار دنیا بر کس که تائید حق ایشان و صد خدا
 و شریقه که از آن گرفته اند بلکه صد آنکه هم از یک و در از آن و تعلیق و آن
 از این هیچ و ثواب و عقاب ظهور را محض صلا و حال را که
 احوال غایب است و یکا است بهیچ وجه قراره او چنانکه در همه کس که گفته است
 بنده و دیگر تر از حق بنده است و سبب که در این مقام فکر که موجب نقص گفته
 امام را در این کس که باید که در این مقام فکر که موجب نقص گفته
 بود و بنده از او صادر نشود چه جابر اینکه این حق معقوضه است و در این
 که گفته قراره و در و با و کجا ان حق را بفرمان مذاب و اندام ایامی
 تجریر کنند که با و کجا بجهت متناقض که از این مستدل صادر شده است
 بتواند احوال از این لعین وی و مذاب را بجهت ایامی او را با اینکه شان رسول
 امام از کجا ظاهر بودند این بود که اگر کسی هدایت را طالب بوده باشد
 و در طلب حقایق باشد او را هدایت کنند بر معلوم شد که اخراج شهادت بیشتر
 دادن شهادت را بر مملکت در دل موجب شد و موجب عدم حصول علم است
 و این جمله و علل و ادیان مستغاثه و مذاب بنده که در عالم پیدا شده است

در شریقه که

از ان است و کیک خواه از ضلالت و کراهت بیاید باید اول شکر بگوید
 بجا صفی فطرت و عذر اباها بخون کند و اگر خدا نخواهد شیطان نفس
 آنها را بران کرده چنان نیست که هر آنکه کلمه در بران کند و حق
 بالله خدا را با طره بر طرف تنبله و بعضی از صاف فطرت بر شیطان
 نفس را در دفع آن نیست پس هر قدر که عالم باقه مانده حق خدا را
 بکشتن لب صادق ان را اولید و حق خدا را در دفع و صاف
 و انکار باطله نفس تازه و انکار اسلحه بگوید و با انما نفس
 مجاهده کند و در مجاهده کوتاهی نکند که مانند کس خواهد بود که با هم
 در میان دشمنان رفته و کس اسلحه که را انکار نمیزند و کس که
 از صحر که دارد و کاه نفس و شیطان مجاهده نکند براد غالب خواهد بود
 و طریقه مجاهده این است که ان معلوم و صبر قرار دهد و از ان مجرب
 معلوم کند و صبر بگوید و اگر توقف کند از ان معلوم بهره نخواهد برد
 زیرا که شیطان نفس را در ادامه در خواست اسلام و ایمان میگرداند و حق
 ارام و توقف نمیکند پس اگر کاه مکلف در شهادت در صبره کوتاهی
 نماید

و اگر در حق و در اول
 و عذر و در شهادت
 و در حق و در شهادت
 و در حق و در شهادت
 و در حق و در شهادت
 و در حق و در شهادت

براد غالب خواهد کرد و چون یک کلمه را معلوم کرد ان را هم با ان
 از رقیب خم کرده چهل دیگر را معلوم کند و بعد از معلوم کردن ان
 هم با ان معلوم صبر کند و چهل دیگر را معلوم کند و بعد از ان
 و اگر در این میان نفس تازه و شیطانی از حق فطرت و اعتقاد کند
 انصاف دارد و در حق کس و اعتقاد و خود و مجاهده کردن با نفس
 پس اگر در حق و اعتقاد مجاهده نمیکند و توطئه نماید موجب جلود کس
 و غضب خدا و عذر شود باینکه خدا او را هدایت نکند و شیطان را بر او
 مسلط کند که او را دایم گمبایند و کراه کند و بر دشمن هر کورزند
 و در دشمن خود را می از صبر و نادان و اخذ کند و او را در میان شتر
 و ضلالت بداند و از هر طرف کفایت باطله و توطئه کاه و توطئه شود
 بخواند و دل او را با انما خوش کند مانند چنان که کبه اطمینان خواند
 پس از خیال سکینه که آنچه بر او اعلا کرده اند و قبول نموده است کس
 ان علامه است و است بلکه نظایان اعلا کرده اگر کاه زیاد از کس
 بسیار و خرام او رده اند و در ان نظایان کس کرد و با انما و کس از ان طعن کردند
 بلکه کس از انش و دیر طاعت شود که چنانکه بر او اعلا کرده اند و انرا هم

و اگر در این میان
 از انکه نفس شیطان
 علم و عذر اعدا و نه
 از انکه نفس شیطان
 از انکه نفس شیطان
 از انکه نفس شیطان

و اگر در این میان
 از انکه نفس شیطان
 علم و عذر اعدا و نه
 از انکه نفس شیطان
 از انکه نفس شیطان
 از انکه نفس شیطان

احادیثیست بر حق و این مستند برای احادیثیست که گویند که خداوند
احادیثیست که بر سر این است که در این حدیث آمده است که هر که
کسیکه بتوبه و چاره ایشان گفتن کند و بتوبه نماید و بتوبه نماید
فکر کرده خواهد بود و بتوبه ایشان را بتقص و قصور و اشتباه داده
خواهد بود و آنکه در حدیث ایشان در سها کرده اند که این است که
عشق و ناز و بیرون جفا و او را نماند و تمام و عشق و ناز و نماند
تمام نبوده و جفا و او را تمام و نقص و قصور و اشتباه در آن
که قصور و اشتباه و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
و از آن پس استلال بر نقص و کمال اگر با یک استلال با نماند
از خدا و رسول استلال با خیال ایشان است چنانکه وارد شده است که
الله تبارک و تعالی با نماند و اولی الله تبارک و تعالی با نماند
حروف و الف و عی و الم و نماند و اولی الله تبارک و تعالی با نماند
و همان امر امانه و خلاصه را با نماند و معروف و معروف و معروف از
سک و خلاصه و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف
که هر چه هم ما را استلال با نماند و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف

احادیثیست که بر سر این است که در این حدیث آمده است که هر که
کسیکه بتوبه و چاره ایشان گفتن کند و بتوبه نماید و بتوبه نماید
فکر کرده خواهد بود و بتوبه ایشان را بتقص و قصور و اشتباه داده
خواهد بود و آنکه در حدیث ایشان در سها کرده اند که این است که
عشق و ناز و بیرون جفا و او را نماند و تمام و عشق و ناز و نماند
تمام نبوده و جفا و او را تمام و نقص و قصور و اشتباه در آن
که قصور و اشتباه و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
و از آن پس استلال بر نقص و کمال اگر با یک استلال با نماند
از خدا و رسول استلال با خیال ایشان است چنانکه وارد شده است که
الله تبارک و تعالی با نماند و اولی الله تبارک و تعالی با نماند
حروف و الف و عی و الم و نماند و اولی الله تبارک و تعالی با نماند
و همان امر امانه و خلاصه را با نماند و معروف و معروف و معروف از
سک و خلاصه و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف
که هر چه هم ما را استلال با نماند و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف و معروف

[illegible]

تجرب منبذ بدلیل تافض که از این انکار و شبهه بر این لازم می آید و مستتر
این تافض در نزد عاقله نیز می رسد و اتفاق این میان انکار و خلاف
که هرگز از این امر روشن می آید زیرا که گفته میشود که این اتفاق این
متناقض نیست با عقاید ایشان در یکدیگر پیوسته و در میان کوه هرگز در این
که مصداق عدم تغییر در متغی یعنی خلیفه است از برای آنکه پس عاقله
که بعد از تغییر خلیفه فائز اند لابد که بنیاد تغییر در متغی فائز شوند
و اگر گفته گفته میشود در باره آن که گویند او که منصوصه از نزد خدا و رسول
و امام در بیان انجام گفته میزنند و محکم جیم بخیر است او که با اینک
از این نزد کاران در خارج رسیده بگویند از این رسیده است با اینک
نقض در کتب معتبره و بنیاد نقض و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره
و اما در این بر این که این گویند بنیاد و آینه کذا و رسول و امام صحت نیست بکار
اتفاق کلامی و ملاک است زیرا که هر کس کرده اند باینکه این گویند با
با این صحت نیست و این تغییر کرده اند باینکه نقض منصوصه و نقض
بعقد و نقض این حدیث و قدرت پس قول ایشان بگویند که ای
ایشان هم بخدا نام خواهد بود
نیز که ایشان

بگوید که این تافض
نقض در کتب معتبره
و اما در این بر این که
با این صحت نیست و این
بعقد و نقض این حدیث
ایشان هم بخدا نام خواهد بود

منصوصه و در افاده علم بر او متناقض نیست با قول ایشان بگویند که از این نقض
نقض و نقض از این خدا و رسول و امام و عقاید ایشان در حصول
نقض و نقض ایشان از دیگران پیوسته است در عقاید او که بنیاد
نقض و نقض از این که اگر هر کس بخیر است او که این بنیاد
او که بنیاد و با وجود صدور از این بیان در کمالی غایت کمال بود و نقض
بیان و نقض بخیر خداوند رحمن راجع نمی شود و اگر گویند که اگر دخول
نقض در عقاید موجب عدم امکان احتجاج بکثره است پس در عقاید کفار
و در عقاید اهل کتاب نیز نقض متافض بسیار رسیده پس چگونه ممکن است
احتجاج بکثره ایشان در اثبات وجه خدا و یا سایر ادعیه و معبودیه او
و احتجاج چهار این در ثبوت نبوة اعیان ایشان و در احتجاج
چهار این از این سلف هائیکه پیوسته بخیر خداوند ساقا احتجاج
کرد در کثرت با قول ایشان و کثره ایشان در ثبوت آنها گویند
که کفار در برابر ایشان و عقاید ایشان بگویند که بنیاد است
و معبود است متافض نیست زیرا که خلاف آن کار ایشان قول بود
فلا حدیث است و در حقیقت خیرای دیگر اقوال و عقاید ایشان بگویند

با اینکه نام کفار و غیره
و هر از وجه نقض بان
راجع نشود ایم است زیرا
که هر از وجه رسیده و رسیده
بسیار است و ثبوت آنها در نقض
از این بر این که بنیاد
تمام کون چه آنها در نقض
و این نقض متافض
تجرب و این با این که

بسیار این گفت چه که نگارنده از سخنان عقد و از مراح حصار علم که در مخفی است از ایشان
چنین اذاحوا این که سر مکلف دارد شنیده و اورا از زمانه که که عادت تا شایع و

شیطان و اهریمن است مانع می شود نه پس باید که مختلف مر قبل حواله
بشد که اگر کسی از آن حواله شد ساجد کند هر قدر افتاد و ب
این است که او را گفته چرا مرا بر این می نشاندند که او را

که از آنکه مراقب می شد و حال نگذاشت که از غناص و دماغ عارض
بیاید که معلول اگر گرفتار است که بواسطه انورفتش زایر شده و غش
شده و غش از حد معتدله حدود دردمه و با کمال سکون فصول افتاده

کفر خراب و طرب خراب و غیره شده و یا بهر از شوائب نفسی کفر شده است
و بهر عصبه او خرابش شده و عصبش را توقیف عارض شده و از حکم رحمت
احد متضاد و یا بهر تضاد و نقصان دیگر متضاد و دیگر متضاد و دیگر متضاد

عقلش ظاهر شده و یا یکی از اعضا افتاده و بر طبق عقلش ظاهر شده و یا یکی از اعضا
بجز عقل افتاده و بر طبق عقلش راجع به عارض شده و عقلش بر اثر افتاده
را ظاهر شده است و یا از اراض خارج شده و در غیره و تفصیل در آخر

۱۰۰۰
 ۹۰۰
 ۸۰۰
 ۷۰۰
 ۶۰۰
 ۵۰۰
 ۴۰۰
 ۳۰۰
 ۲۰۰
 ۱۰۰
 ۰

و یار نفس را از دهر گریخته بایستد
شمره عقد بقدر یار نفس است بایستد
با مهر که حق علیّه و صدق است
و منفعت و رشته باشد

نصیب شدن است زیرا که هر که از این
در هر چیز که عاری باشد در هر
نصیب شدن است پس لا یتلف

و از کوهان از خاکه خارج
و منور از خفا و در حاشیه
و از بسم و نسیم که به باد است
بر سر علم میرود و خداوند است

باز نموده و از قبول حضرت پذیرفته
و در قبول خارج شده
و در تقویت و حرف از خدا شنیده
و از کتابها و از حضرت و در آن

ما نفعی ندارد و بیانات خدا
و رسول را ناقص نپندارند و پس از
آنست که در ناقص پندارند
ما اینک خداوند را نازل می

مردم را به این جهت و متبکیه و با استیلا در احوال خود و به که عشق را از یاد او که هر
مرد آید پس هر یک از این اوقات که فکر از خوار جنبه به نفس مجاهد کرده

[illegible][illegible]

و عاهد بهایا بکسان و در این باب که
گفته اند که هیچ ناخوشتر از در این خوف در سفر نیست زیرا که کسیکه او را از
افسوس تحریف کرده اند و خوف فرموده اند که هر کس از آنده شکست بیاید او را نصرت
از خوف خدا و رسول کند و خداوند او را ایدایه نگیرد و او را

ای ای هر تهنديت حاضري كند اخنبد كه ايا مستقيمت يا بقدر
 كند لاش خرم و اخلاص يا نه از خرم و اخلاص و دانست كه ايا
 تهنديت يا باش بر نسيده است زنده كه مرگشته كند و زنده كه نه است هم و خويشتن

وَقَدْ اَمْعَدْنَا لَكُمْ كَثِيرًا مِّنْ دُنْيَا وَمَعَادٍ وَلَوْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

بزرگوار و انبیا و ائمه
که از آنجا بیایند و او را
و فقر و فقر فقر که در
از آنجا که میفرستند

بدرود و خیر و برافرازی

درخواست از خدایت

1

برایست اوله منصرفه و کتبها و کردن از متفقا را بنام از لحن اگر خدای
 بر طاعت ان که کار آنها بسوی شیطانی کشانند و عداوت آنها که
 عبارت از بسوی اید صیغی بر شنبه و از تواضع کردن خدا اوله و این
 منصرفه و از ترک استیفاء از متفقا را اوله است بسوی خدا کشانند
 نامشده و کتب بسیار حال منظر بود که ذکر نه و این الله اوله و آخری
 علی حذیقه کتب الله تعالی

و رضای حکیم با بنده عقلا و علقا حال است و چون این عقده است که بنده شکر
 از طاعت که بیانات خدا در اول از آن داده علم بر او خدا را نصرت بنده است که آن
 که تبلیغ و تبیین مراد از برضه او را و دل و جگر بنده اند و کفایت با ترک بیان
 سکتت بر از خدا لایان کرده اند و آن کجاست که در معرفت و صفت وجود
 نبوت و اسلام و تسلیم و توکل از برضه او را و دل و جگر بنده است که آن
 امر بر تو واضح شود پس بدانکه هر که از مشرق و مغرب از دور و آن آدمی که
 شوق آنده بر آنکه بنده اند و معبود دارند یعنی آنکه یکایک از آن که در معرفت و
 سید به تبیین است که مردمان او را عبادت کنند و اهدای ایشان در آن بار
 اختلاف ندارند و این اتفاق دلت دارد بر اینکه مظهر آن بر این معرفت و خداوند
 ایشان در چنین ایام و فرقه است و اگر چه از ایشان التفات کند این معجزه از راه
 و عبادت خواهد بود نه از جهت اقتضای دلیل و لکن با وجود اتفاق که خود اختلاف
 درستی او کرده اند و بعضی مادی که اختلاف درستی شریکی بلکه شرکاء هم
 با او قرار داده اند و همه آنها از این معجزه معجزه است که معجزه شتافت
 معجزه است و این معجزه شتافت که در آن بر او دیده شد است و شتافت معجزه

ان کون

ان معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 معجزه مراد خود و آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 و بعد شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 بهر جهت اعلام و بیان مراد و صفت و شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 که آن معجزه شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 و ما شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 که در و صفت و شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 سکتت که در آن معجزه شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 که در و صفت و شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 که در و صفت و شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن
 که در و صفت و شتافت که در آن معجزه شتافت که در آن حال است زیرا که حقیقت عبادت شتافت که در آن

ان کون
 ان کون
 ان کون

و از این که گفته شده که دلالت دارد بر آن کلام امام هم در جواب آن که گفته اند
 از این کلام و کلام من از کلام رسول الله هم در کلام خود است که تا آنست
 ترکیب رسول الله هم به غیر ترکیب رسول خدا که چنانکه شنیدیم کلام رسول
 و اطاعت کردن لازم است کلام شنیدیم کلام رسول قبول کردن آن هرگاه
 بشنیدیم رسول ترکیب رسول خدا را هر چه بود پس چون معلوم شد که کلام و
 اراده در تعیین عبودیت و در تحقق عبادت لازم است معلوم شود که کلام
 که به سبب بی اراده دارد و در خود اسطفا به بانه ابرضا در اولی نمیکند از حقیقت
 عبودیت خارج اند بلکه در تعیین بودن عبودیت حقیقت نزد ایشان در وجهه ام
 کلام است. و این خطای نفسی دارد که در هر خبری که در بیان آن است که خواهد
 و این خطای متفقین نشانه که چنین معنی که بگویند از ترکیب رسول خدا که
 که بگویند بگویند از هر خبری که در تعیین علم خبر خواهد کرد و با کلام در حدیث
 خواهد نمود پس چون معلوم شد که بر خداوند متعال و تبیین مراد او اتم معلوم شد
 که امر عبادت بلکه سرور عبودیت و البته در حدیث متفقین نمیکند که در قبول لازم
 بیان بدانند خداوند بجهت تبلیغ و تبیین مراد خود اولاد و ایامه قرار داد و اولاد
 رجوع بان فرموده و مقرر نمود که هر کسی از این بدلال با ناهم مراد خدا را نخواهد آید
 الله اعلم

هدایت نزد خداوند فرموده که ان الذین یؤمنون بایات الله لا یجوز
 الله و علم غیب الیم یعنی که ایمان نبرادند با اولاد یا که خداوند
 نصیر فرموده است خداوند ایمان را هدایت فرموده و از برای ایشان هدایت
 و اولاد و ایامه را هدایت است که چون هر عبادی که عرض اصلی از کلام
 از برای است خبر نمیشود مگر بعد از شنیدن بنده مراد عبودیت را و بعد کردن
 اقرار از او عبودیت و ان نمیدانند مگر بنشیند و مکه که و تبیین
 ایامه اولاد و مشاییده و مکه که بعد از محال بدو مشاییده مراد او هم در اکثر
 اوقات محال پس لابد باید رجوع اولاد و ایامه از صاحب خدا رسول و ایامه
 نصیر بوده باشد که بنگان با ناهم رجوع کرده نخواهد مراد ایشان از ناهم
 پس هرگاه نصیر اولاد و ایامه که افاده مراد از ناهم بنشیند امر عبادت گفته و رجوع بکلام از برای
 ناقص و تعقل انهم راجع بیکدیگر رسول و ایامه خواهد بود اما هرگاه اولاد و ایامه
 در افاده مراد واقع بوده باشند و لکن محققان بگویند مکه و سادس شاطین
 جزو انهم و از اجتماع هر چه نماند دلالت آنها را بر مراد ناقص نمیدانند مراد
 خدا را در یافت گفتند صادق خواهد آمد که ایمان با بایات اولاد خداوند

پس نهادن این آیه شریفه جزو مصلحت است مصلحت اول اینکه ایمان بایات و اولاد خدا
امور کیست و این چیز است که مکرر در حدیث و کتب معتبره آمده که در قصید این سخن
کنند و بجهت این از آن گفتار کنند و احدی را یمنون اند و خداوند و کلام
شریف که ازین جمله خبر داده است که و بعد از آنکه این کلام را گفتند
الکس لهم ثواب لای یقوتون بها و الهم اذن لک یحیی بها و الهم اعیین لک
بها و الهم کلام بلام خبر و اولی که هم الفاعلون و مصلحت دوم اینکه
بعد از آنکه قصید کرده شد حفظ آن لازم است از جهت آنکه در آن راه است
از گوش دادن برساند شیطانی و هر چه نصیحتی زیرا که خود قصید مصلوب
بالاهل بیت علیهم السلام و سبب است برای قصید رضوان الهی بر مادر که محفوظ
ماند چگونه و سبب شود و شماره بایست قول خدا را که در خبر کفر بایست
حفظ خط علیه و السلام و الفرة فی غار ساری و الهم ایمان از عهد و حال است
تا بهر شود و مستقیم بر بایست که حفظ آن که تر باشد که تا بهر انتقال شده
و مستودع گردد چنانکه بایست شماره است قول خدا را که فستق و مستودع و الهم
ایمان بجهت تحقیقات اخرا و دارد که آنها بر یکدیگر ترتیب دارند که در عباد
ترقیب در آنها لازم است و الا هم افرادان مصلحت خواهد شد چنانکه
کلام

مصدق اثر بر سوره شریفه تقدم دارد و سوره ثور بر سوره و سوره و سوره و سوره
در سوره رساله بر سوره رساله بر سوره خلاصه و اما در سوره امام بر سوره
الحکام و سوره و حجب تبلیغ و تبیین بر خدا و رسول بر عدم حواجز مصلحت در
نفس حکام شریفه تقدم دارد و شماره بایست مصلحت است که حکام سلف خلف
و علما مستغرق حکام کلامی کرده اند باینکه سوره تنبیح و قصیدین بر سوره
و قصیدین مصلحت است و خداوند هم در کلام خود بایست شماره فرموده است که
بعد از آنکه بایست و امام هم در کلام خود بایست شماره فرموده است که الایمان
بجهت من بعضی بر کلام استدل قبل از آنکه روح کند در علم و عمل مستقیم
در او کند که جمعی که بکند علم کمال را سبب التوفیق خواهد شد و خداوند
او را که راه خواهد فرمود چنانکه در کلام خود بایست شماره فرموده است که و لفت
اقتدایم و ایضا هم کلام برینوایه اول مرة و نذرهم طغیانهم
و الهم فرمود و که کسخت فکر است که الی بنی فصرنا انهم لای یمنون و الهم
و که کسخت فکر است که الی بنی فصرنا انهم لای یمنون و در حدیث این است که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بایست از برای قصید علم کمال بتسخیر شاف
چنانکه در حدیث و الفرة بر کس که بایست خداوند چنین کند در کتب است که هر کس چنین

و فرقه ای که در اوقات ایام
فاسد شود و در هر یک
چیز که شود را می بیند
تسلی می دهد که کاف

ایمان می کنند و باطنی که از اینها می شود کاذب خواهد بود چنانکه ظاهر می شود که در
عالم بهم رسیده اند که این است که هر یک و یکی از این گروهان هستند خود را
داده اند در عقاید و بان مذہب و ایمان کاذب می گردانند و در مقام نفوذ
با این صفت که در ایمان و عقاید خود بر نیامده اند پس بعضی بجهت جادو و دیگران
بجهت ابد و کلمات و بعضی را جمیع و کثرت و شکر و جبر و تعقل و غلو و باطل
چون جبر می کشد که در بدیهه ایمان و عقاید دارند و لکن چون ایمان بسوق باطل
پس باید که بران سرب پورده باشد تا صادق شود که هرگاه بسوق باطل باشد
و باطن این را یک مختلف باشد ایمان کاذب خواهد بود چنانکه دلاله دارد در این
قول جناب ایدم که التقریر علی الاطلاق یعنی خوف از خدا اصل است از ایمان
یعنی مادر که موجب خوف می باشد و یا حال خوف در کسر می شود که بعد از آن
و ایمان نمی باشد و نمی کنند تا آنکه خود را از ایمان کاذب و دایمی کاذب هم می گردانند
مادر که ایمان می شود از ایمان مادر که خوف ابد است پس از این جهت
آمده و از این توان چاره کرد که با ما که از این جهت آمده است چنانکه اشاره کرد
دارد و قول خداوند عز و جل و توب الی الله یعرف ما اشرکوا بالله عالم منزل
عظیم که تا و قول دیگر که تر می هست و کلمه بانه او را در آن و بعد و کفر تم و ان

الحق

و ان هر که به تو را نام کند که الله اکبر هر یک که از اینها در این جهت آمده را
کرد اند که چاره کنند به طبعی که از خدا می رسیده است و خطی بسیار از کاذب
چنانکه انداز از هر خطی که از خدا در رسول داشته اند هم بسید هر یک که از غیر
و حدیث و عقاید طبعی که از ایمان می کشند و در خودان انداز از اینها می کشند
چنانکه شکست جسته اند و در خودان با هم می کشند و در این جهت می کشند
ان را از خراج کرده اند که اینها را می کشند و دلاله امانیه را بر عقاید می کشند
تکلم کنند بان عقیده خاصه خود را و عقاید مختلف و جور و چنین چیز
که مخالف ایمان و احادیث متواتره بوده باشد پسند ایمان نمی شود پس
تکلم باین ایمان دفع خوف می شود از ایمان و حدیث را در عده می کشند
نمی کنند پس ایمان می شود از ایمان کاذب خواهد بود هر یک که این عقیده را
در سرب ایمان بر خوف می نماید و عقاید از خوف کاذب می کشند و خواهد داشت
و بعضی وصول با ایمان و یقین صادق است یعنی نخواهد شد که کاذب از ایمان
دینا و آخره را می کشند که تصدیق کنند و اشاره با نهایت قول امام که ما
نویسید عن الی الله و ما یشتک علی الی الله و الی الله فن کاف و فی السیاق

بینه خیز که نور از روی خارج میکند طبع کردن است در اینک ایامند چنانکه از آن
 راه که خوف صورت شده است و چیزی که نور از روی ثابت قدم سر دارد و در آن
 بینه چنانکه نمودن از آن ایام است که از جهت خوف صورت شده است و این
 که کجاست بافت از زمانه که درینا فرقه بر این دقت یقین باین مطلب یافته است
 و کینه شک و شکسته شده درین مطلب ادا از آنکه هر کجا که خواهد داشت چنانکه
 گفته اند خداوند از خوف باطل محال گرفتار خواهد بود و یا حیال و اگر گرفتار
 که هرگاه از اجسام بوده باشد که کلماته بران بوده باشد و احد از آن که گفتن است
 و به غیر از اها دین متعارفه را از اجسام در روانه ان بوده باشد یا حیال اها
 بنابر سرشته و ایمان چنانکه از اها دین خوف چنانکه از آن حدیث است که از آن
 گویند که اگر از آن که چنین اها بنشیند که از آن حدیث خارج بوده باشد و کلماته
 در اها دین و در نماز و در سجده و در مقام نماز اها دین را
 چنانکه بنشیند و حدیث حج علیه السلام صحیح و بهم برشاند و در علامه ای که از آن
 چونکه قواعد بیان شده و در رسول را که کلماته بسیار را صفا و بر باد و در حق
 در صدد و ولایت فاسد کردند و حق شده بنشیند با اها که بنشیند و بنشیند
 ظنون را بر غیر و الا اها نیز از ایشان هم و غیر علم غریب شده و اما در حدیث
 اهل کلام و اهل
 ادعا گفته اند

اهل کلام که در جزای علم غریب از کلماته ادعا شده است پس کتب واضح است که از آن
 اهل بیت علم بر خلاف آن تحقیق چنانکه اگر کسی متبع این دین است
 که است و در اها همین تحقیق نظر نموده است نه بدیه است که ابد از سر بخواند
 علم غریب نموده و بنشیند که امور چنانکه اند و در سینه چیز که حلال است و حرام
 بین و نه است و در نه است بر علم و حیاط چیز غیر حق و ایمان اهل
 از شیعیان استا غیر هم اها بر خلاف آن دارند و بنشیند و ایمان صحیح
 در حق رسول و آنچه هم که دلا از بر خلاف آن اها دارند و بنشیند و ایمان
 صادق برشته و چون سرشته که با یک عقیده ایمان از آیات و ادله بوده باشد
 که از اها حدیث است و بنشیند و ایمان پس بنشیند و در آن و اها دین شواهد بسیار است
 اما در آن بر چنانکه فرموده است که آنکه کلماته بر خلاف آن است و ایمان است و ایمان
 بنشیند و بنشیند و کلماته بنشیند و ایمان که ایمان بود اینه حدیث آورده اند
 و لغت در امور و امور در اها امید اند و در علم حکام و در اها حدیث
 از آن کرده و بنشیند از برایت ابراد در امور و عبادت نموده اند و بر اها حدیث
 بنشیند و حدیث و حدیث و کلماته بنشیند و ایمان که بنشیند و ایمان است که
 چون معاند در هر عبادت حدیث می شود و بنشیند و بنشیند و بنشیند که کلماته

بچه را ندان شوی و در میان بچه که گاه گاه بشنوی و می شناسد و چون در
 تیر خیزد و در بول بنظر در آورده و جلوه میدهد و بگویند ان از سر اسب
 بر آید و بگویند و شکست هر چند بعقول نماند و بگویند بیدارند که انما
 خدا اند پس باید تیر خیزد و در بول را با انما عرض نمود هر چه را که بگویند
 بگوید هر چه را که بگویند نماید قیاس نموده و عاقل تر کنند از انکه عرض بعقول
 بعد از تفکر انما است از جنود جلد و از انکه جنود جلد را بگویند که
 از جلد بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 و تقیم از بر آید و در بول است از جنود و عقرب که عقرب و در هر که عقرب
 بان نشود از انکه عقرب از جلد بر آید و عقرب از جلد بر آید و عقرب از جلد
 که انکشاف شود و در ان زمانه که از ان زمانه رسیده است و در ان زمانه
 و شهادت و عقرب نشود از ان که ان در بول از انکه عقرب شده و در ان زمانه
 کال معلوم است بگویند از جلد بر آید است زیرا که شهادت عقرب نشود از ان
 و کلا نشود بگویند ان از ان که از جلد بر آید از انکه عقرب نشود از ان
 دیگر شهادت و عقرب در ان جلوه می دهند و ما در هر که از جلد بر آید شهادت
 عقرب را انما می کنند بر عقول بعین بعین نماند و انما عقرب نشود از ان
 بر عقرب نشود و عقرب نشود بر عقرب نشود از ان که انما عقرب نشود از ان
 از ان

که عقرب شهادت
 انما عقرب شهادت
 در ان زمانه
 عقرب شهادت

از ان زمانه بیدارند و بگویند شکست هر چند بعقول نماند و بگویند بیدارند که انما
 و تقیم از بر آید و در بول است از جنود و عقرب که عقرب و در هر که عقرب
 بان نشود از انکه عقرب از جلد بر آید و عقرب از جلد بر آید و عقرب از جلد
 که انکشاف شود و در ان زمانه که از ان زمانه رسیده است و در ان زمانه
 و شهادت و عقرب نشود از ان که ان در بول از انکه عقرب شده و در ان زمانه
 کال معلوم است بگویند از جلد بر آید است زیرا که شهادت عقرب نشود از ان
 و کلا نشود بگویند ان از ان که از جلد بر آید از انکه عقرب نشود از ان
 دیگر شهادت و عقرب در ان جلوه می دهند و ما در هر که از جلد بر آید شهادت
 عقرب را انما می کنند بر عقول بعین بعین نماند و انما عقرب نشود از ان
 بر عقرب نشود و عقرب نشود بر عقرب نشود از ان که انما عقرب نشود از ان
 از ان

از ان

ان را هم فرض نموده با اینکه فائزانه با یکدیگر حریف و قبیله عقیقت از ادراک حسن و قبح
 شایان عقل و عاقل نیست نه از عقل که فطرت اند با دام عکس معلوم اند
 پس چنین چنانکه در درجه شهادت که یکم بود انفرادی اخلاق و صفات
 و سمع و عاقلی و دنیا و آخر خود چهار درجه است نه اینکه بر لایحه است تفسیر از
 تا عقول انوار ادراک می شود پس بنفید ان فی معارضه با تفسیر
 و رسول را دلاله دارد بر اینکه عقل انسانی در حلقه و موقوفه است
 با کمال ان عقول از ادراک شرعی قرار دادن تا شایان دارد و باید دانست
 در قول امام م درین حدیث نیست که در معصیت سمع و عاقلی و دنیا اخلاق و غیر
 وان در کمال ان افاده عموم می کند و لفظ گفته ام در ان حدیث اشاره
 بر این مطلب است پس باید که امام هم دلاله دارد بر یک در ادراک از
 تفسیر عقول از هر جنود چهار لایحه است و یکی چون امور از ان است و فاعل کردن
 عقول و جنود ان را توقف دارد بر موقوفه جنود و بر عمل هر یک از جنود عقول
 در ادراک امر را لایحه است تفسیر از جمیع جنود و تفسیر به جنود عقول با یک
 ان طلب کیفیت نموده شود و شکی نیست که ان در کمال صورت است و بسیار
 بر سجد و سجد است پس اگر که منظور از نظر از بود عقول از ادراک شرعی

مسلک

فقرت تفسیر و تفسیر مکتور است پس ای حدیث لایحه بر خلاف ان دارد بلکه در کمال
 ان را عقل فاعله ام بطمان ان می شود است و چنانچه می شود در ادراک
 امر و ان ان از بود عقول از ادراک تفسیر به جنود و تفسیر مکتور است
 ان در کمال صورت است و شایان است بسیار شری که سجد و سجد است پس معلوم
 که قرار دادن ان عقول از ادراک تفسیر به جنود در حکم فرعی است خط است و
 از این جهت که کلمات خود در کمال که دلاله دارند بر موقوفه عقول از بود
 در کتب تفسیر است و اما در سایر امور پس در قرآن و حدیث حواله اسلام و تسبیح
 از کمال چنانکه و تفسیر ان لیس سلطان علی الدین انوار علی رابع می شود
 پس تفسیر خط ندارد بر یک خط که ایمان نوحه خدا آورده اند و در کمال روایت
 پس در کمال خط ندارد بر یک خط که ایمان نوحه خدا آورده اند و در کمال روایت
 خدا امر دانند و در هر چه در مملکت خدا واقع می شود از امر خدا است و دارنده
 و از این امر بر همه اسهام و تسبیح مرغانیه انهم از کمال که انما سلطان علی الدین
 می شود و والدین هم می شود پس تفسیر خط که است که شایان است و تفسیر
 امور گفته کرده اند که اگر بایشان القا کنند قبول کنند و خود را بگویند ان
 از ان امر خدا عاقل کرده اند پس عاقلانه از هر یک مملکت خدا بدون تفسیر از

تفسیر در کمال تسبیح

و اینچنین است و تفسیر از

شایان است و تفسیر از

از کمال خط ندارد

[illegible]

از این راه و سنجیده پس اگر در خوف از خدا اکتفا به حدیق کرده است
اولاً آنکه جوید بقدر رضا و بقضایاتی که عباد از تو می باده
منسوب است بعد از توقو مای منسوبه و در هر فرض اشتباه متفق بقدر
از خدا این است که از اشتباه عمل کو تا هر کجند و صحت در عمل منطبقه و غیر شود
زیرا که عمل بهم متفق نیست و کافیه صبر از این بقضیت و اینم ابر هم
قادرانه باینکه اصول عمل را در عمل منطبقه خلاف عمل که هر دو است
و اجماع و ضبط از این اشیاء منطبقه و اینم ابر هم در عباد ابر هم و الله
در هر زمانه موجود اند و دعوت می کنند مخلوقین از این باب حدیق از این
بوی طریق خدا و اول و نه می کنند ابر هم و الله بیان می کنند که این
در تجویز عبادان طاهر کرده اند بلکه آنها را نقص و تصور فدا و حیوانات و اول
و الله و این طریق اسلام کما در التعمیم از این راه ابرضا و اول فاشیه
پس باقی این مقالات چگونه هر در خوف از خدا و اینم ابر هم حدیق می باشد
نمی باشد باید که معوق بخوف حدیق باشد از این شده باشد و الله
که بر عبادان باشد غیر از مادی شایسته و از این حدیق است و حیوانات
شدن در باره الله و الله گفته شود حیوانات سابقه تعصب و الله

در کس داد و در آنها شود معلوم است که از آنها شش طایفه است و چنانچه در بعضی
 دشن انسان و قطع طریق خود او در شش است هر کس سر کند او را از راه خدا که
 در او کرده و از هر سیاهان ضلالت و کراهت جهالت و نادان سر کرده و از هر کس
 راه خدا و طایفه آن قرب بان درگاه عزالدقوان سر کشیده چنانکه در او شده
 که لا مرض فیهم و لا مال لهم و لا قدر و اینم که از کمال فقر و لا قدر و لا کمال
 و اینم که لا مرض فیهم و لا قدر و اینم که لا کمال فقر و لا قدر و لا کمال
 ایسر یافته و اینم که لا کمال فقر و لا قدر و اینم که لا کمال فقر و لا قدر
 من شود که با خاص صفت خاص جزوه عقید را از جنود جهل و کس که در دنیا
 متع و از تنه های آن با بهره اند و از بسیار شایع است با فرصت خط و در حال
 خود را ندانند که ستم و حق آنها را از یکدیگر تمیز دهند بهمان تمیضات خوش
 و از هر جهالت و نادان و ضلالت و کراهت به با کمال چنانکه در وصف حال
 ایشان آورده است که و لکن سقیم و ابائهم حتر لک الذکر و کانوا حرا
 بر کمال که او عا سر کنند که از خداوند در کمال خوف و تقیر و در طلب علم در کمال
 صدق نبی و در آن خوف و صدق در کمال اخلاص اند و بر خدا از هر وجه از هر
 ضلالت و کراهت کافه دارند و خواهند به اند که درین ادعای خود باید
 خود سبک نه پس درگاه از بهر این است که او در کمال در امور عباد و بلاد و کمال

و تقیم دارند

و تقیم دارند و در آنها هم در کمال اخلاص اند معلوم است که در آن ادعای صادق
 و از هر کس صدق انهم این است که بر خدا استغنی میکنند و درین خدا و در
 و از هر کس خود میکنند و از هر کس این هم قوی کنند و بر او خود صحت خود
 عقود و ادراک خود را از راه خدا و رسول که میکنند و خلوت مشایخ و
 حضرت ایشان را استغنی نمایند و در جهالت و ولید قاطع اند از بهر تنه
 و تقیم انفعالات و تقیم نمایند و از فرمود ایشان که ما شایسته این است
 بر او و ایشان عبره بگیرند و تقصیرات خط خلوت توقف از هر تقصیر
 و تقیم تقیم کنند زیرا که از جهل خباثات نفس این است که کینه ای که در حال
 تقایف در کمال تقاضا نباشد و اخلاص در تقیم تقیم نمایند و از هر کس
 از جهل تقایف عظیم است چنانکه آورده اند که الحفول علی خطه عظیم در
 تعارضات مقامات بر او خود صحت شده در جهل جهل و غنا خود امور شود
 و طلب علم را بهمان سر کنند و در هر ذره و به غول خود را در هر یکند و با وی
 او هر کس را که تقصیر نماید بکینه دفع هر یک از آنها سلبه و لیدر کنند و چون
 اگر آید که بجهت و قور شهادت مدخوله شده اند و تقیم تقیم نمایند و لیدر
 آن آید که از خط ان شهادت کمال صحت و در نفس این را اند خود را

توقف در عمل و عجز از رسیدن به اینک بکار همه سبب غلظت توقف است
عبره از دلیریت نبوی در لولان و با بخت اقبال با مورد نیو تیر از احد و دلیر
عافیت و نفس کشیم بعد سطل که دلیر کند و حال اینکه فکر کاملی باید بود
نمان دلیر که نظر از بخت کسب شود که حکم فرمودند و دلیران را بیان کرده اند
و نفس را کمال اعجاب برادر سطل که دلیر میکنند و ما هر که دلیر آورده شود
قبول کرده بلکه انکار هم مرنا به با اینکه در ان مقام کبریا جاده نمیشد
یا اینکه باز سطل که دلیر و حصول ان شد و دیگر سید کردند و باز سطل که حلال
مرنا به و بخت او چون ثبات شد تعیف ندارند و بر سطل که در ان شوق
بر نفس کشی اقام شوق این عمل شود و از قبول نه ابرضا و قبول خود را مانع
میشود و از کفین ضارضا و در سطل که عافیت مرنا به و در سطل که در سطل که
و اقل مرنا به و با مرنا به که این طلب از حصول عافیت است و بخت توقف از عبره
و شکست در ان کاف و مرنا به شود و غرضند عکس خیال کنند که چون در مقام
است لال است بگویند توقف است شکلیات ضرر ندارد و بخت عافیت
که خداوند دی حوز را در اسلام قرار داد که سطل خود را از بخت عافیت
و شکست مرنا به و اگر در اسلام و نسیم کو تا کند خود خدا معذور نبوده باشد
و این جهت که کبر نبوت و تدبیر است و از مرنا به است از دخول در علم
کلام

کلام و در پیش چنین فرمودند که موجب عجز از رسیدن به اینک بکار همه سبب غلظت توقف است
عبره از دلیریت نبوی در لولان و با بخت اقبال با مورد نیو تیر از احد و دلیر
عافیت و نفس کشیم بعد سطل که دلیر کند و حال اینکه فکر کاملی باید بود
نمان دلیر که نظر از بخت کسب شود که حکم فرمودند و دلیران را بیان کرده اند
و نفس را کمال اعجاب برادر سطل که دلیر میکنند و ما هر که دلیر آورده شود
قبول کرده بلکه انکار هم مرنا به با اینکه در ان مقام کبریا جاده نمیشد
یا اینکه باز سطل که دلیر و حصول ان شد و دیگر سید کردند و باز سطل که حلال
مرنا به و بخت او چون ثبات شد تعیف ندارند و بر سطل که در ان شوق
بر نفس کشی اقام شوق این عمل شود و از قبول نه ابرضا و قبول خود را مانع
میشود و از کفین ضارضا و در سطل که عافیت مرنا به و در سطل که در سطل که
و اقل مرنا به و با مرنا به که این طلب از حصول عافیت است و بخت توقف از عبره
و شکست در ان کاف و مرنا به شود و غرضند عکس خیال کنند که چون در مقام
است لال است بگویند توقف است شکلیات ضرر ندارد و بخت عافیت
که خداوند دی حوز را در اسلام قرار داد که سطل خود را از بخت عافیت
و شکست مرنا به و اگر در اسلام و نسیم کو تا کند خود خدا معذور نبوده باشد
و این جهت که کبر نبوت و تدبیر است و از مرنا به است از دخول در علم
کلام

کلام

از شران حفظ نماید و از خرابی غفلت ندارد که وایه دومی از آیات را کند و
مرا در علم قول خدا را که است که در صورت دان تقوای علی الله و علی
بیش از همه حقوق خدا را نیست که حرام کرده است بر شما ای که بگویند بر چه چیزی
که نمی دانید و چه استلال باین این است که خداوند نه فرمود است از کفایت
بر خدا بفرستد و علم کردن بطنه و علم در غیر علم است همان دلیل که سابقا ذکر شد
و اطلاق این علم را بر علم نفسانی و ضرر استلال این علم ندارد و
ایه سیمی قول مذکور است که ان الظن من الحق شیئا بطنه
از حق نیازی نمی کند در هیچ چیز با هیچ مقدار از به نیاز چه کم و چه بسیار چه
استلال باین این است که خداوند فرمود که بطنه از حق و از وصول باین نیازی
نمی کند پس چه بطنه در رسیدن بچیز چنانچه با اوست پس فرمود که علم
زیرا که علم فوق بطنه است و فوق علم چیز نیست و مکره در سابق نقل افاده
عموم میکند و مختصر ندارد و اجماع و نظر را که این علم او را می کند در بعض
اطلاق ادخل آنها را در ادله و درین مقام و که لفظ لسان جواز استلال آنها
علاوه بر آنچه مذکور شد نمی بود ای الله تعالی قصد می کند که خواهد شد و اما این
بسیار هم ذکر خواهد شد در بودن چنانچه قائم مقام علم نه بطنه و ایله

هم

جسادی قول خدا را که است که در مقام مذکور فرموده ایم که بطنه و
ای که بگویند بطنه که اگر از ادله گان بگویند و چون این در مقام مذکور است پس بطنه
جانبی تر نیست و مختص با بطنه بودن مقام استلال باین که گفتار در مقام استلال بوده و
ای که بگویند بطنه و چون استلال قانون دارد که باین قانون باید عمل آورد تا افاده حاصل
کند و این قانون قانونی که در بطنه بطنه و اولی طبقه و محضه را از خود و بطنه
و بطنه تر کرده و قانونی استلال در آنست که در هر معرفت که بطنه دارد و در استلال
چنانکه سابقا گفته شد و اگر کرده شد و مورد هم در میان بود و نیست و در بطنه
چون که شود و جمیع مطالب سرتیبه بران فاسد خواهد شد پس باید در استلال حق
بزرگ و علم بطنه است اگر چه در نظر افاضل حقیق نماید پس بر بطنه استلال که آنها را
معاذ می خوانند و بطنه بطنه بطنه راه ندارد از بطنه بطنه بطنه بطنه
و چه مذکور است این قرار داد و اگر علم بطنه و مقام استلال و قصد می دانند و هر
مردی است خداوند ان را مورد مذکور قرار فرموده زیرا که در این مقام نفس مذکور
مردی که بگویند که از ادله و مقام استلال توانم که علم هر کس علم بطنه است
نجاهت پس باین لایحه باین شک می شود و اگر کسی گوید که وجه مذکور این ندانم
که در این مقام علم هر فردی مسئله کفایت می کند بطنه بطنه است که چون این
وجه و در مقام و ادله آنها در کمال و صریح است که گویند که کمال و صریح در نظر این حق

در اینست که قانون استدلال را منجر که خدا بر وی قرار داده اند تعلیم بکند و در
وقت فراغت که مطلع بر همه چیز شود در آن صفت خلاص کرده و آیه توحید
خدا را بر آنست که لا تشعب اهواء الذین لا یعلمون یعنی سائده کائنات
کدام است که نمرد اند و صبر استدلال باین آیه اینست که ظن و اخراج علم است
نه فرجه است خداوند عالم از شما بگوید که علم ندارد نخواهد که عدم علم بگوید
نمک که تغییر آن باشد مطلقاً و یا یکباره تمام کردن قانون بوده باشد که خدا
در بر وی آن را قرار داده اند مانند آنکه که بعد از معرفت خود خدا در آنست که
از کمال و صفات غیب که نام دارند و آن را کفایت هر عاقل نمیکند و در این
خدا خواست نفس خلط مرغی و توقیر نموده خواست خدا را بر او نشان دهد
میدارند از آن را اگر که نمیکند پس از او که هر شونده بی دلیل و ادله از آن
خدا بر وی بعنوان کامل و خبر شونده بگوید و معرفت امور بعل ناقص که نمیکند
در آن که احوال با علم نماده و بر شونده خطه که شایلی حق آنست از آن
کوش میدهند و آنها را دلالتین خود می کنند بیک بر آید حکم و بر علم با آنها
بیش میدهند و از بسیار کمال آنها که از او حکم را در علم میدهند و
خاطر نمایند و علی البصر شونده که ارشاد که نفس و شیطان که ظاهر ایشان میدهند
و میکنند

گرفته اند با جماع و با ضبط و بفعل نافقه و بکلیه ان مشهور در ارکان
 دین و ایمان انداخته اند و در اینها کتبهای را که و بفعل ایشان را صحیح نموده اند
 و هر یک برافق دارند و دیدگاه خدا و رسول را در کتبهای معنویه و ادبیات
 جاهلان کرده اند و بکلیه ان اختلاف در حکام را در عالم شایع ساخته اند
 الله اعلم الله و حقیر میگوید و تجویز کردند بر حکم حدیثی و ضابطه با حکم مستفاده
 و مستفاده را الله اعلم الله و نه فرار دیگر در همان لسان داد که کتبهای و با و با
 مذکور را چاره نماید و ان قرار اینست که در بسیار از کتب حدیثی غیر معتبره
 از معتبره منطبق و در احادیث معتبره اند هم تعدید بسیار از ان رسیده است
 و نظیر خدا در رسول از هر کور چاره ان کتبهای و با و با است زیرا که
 انها کلاً تاثر از زناد و دیده دار عد منطبق است و اتفاق است که ان فاضلها در
 عدیم نمیشد بر همین احوال با اول آن منقسم و مطابقت میشود و معلوم کرد
 که ان اینچه حقیر علم است بر این طریقه و اینهم معلوم میشود که این طریقه را
 از ان مذکور لغت نموده اند و زان آنکه منطبق میشود که بهر این و حدیثی که در جلال
 عد منطبق است لال نموده اند لغت نموده اند لال کرده اند زیرا که قاعده ان
 اینست که بهر این و حدیثی که خواسته اند لال کنند بقوله و اصول آخر این خود

که بر جبهه و منطوق

الله اعلم

استدلال کنند و در هر کس که خواهد که کند همان قریه کند که انما الله
 قرار داده اند از برای فهم قرآن و هدایت با اینکه از انجا که منطبقه چیز صریح میشود و با اینکه انما الله در کتب معتبره
 و در نه ان ایشان دارند نه است که گمان انتم کتب و کتب و کتب با هم دیگر قرآن و حدیث است
 این انما اصول فهم مراد خدا و رسول مراد بود که انرا کنند تعبیر منطبقه
 با اینکه علماء و بهر هر کور غیر معتبره زان فرموده اند و کتبهای را قبول نمیشد قرآن
 از کتبهای گفته اند و نموده اند چنانکه دارند نه است که ان کلاً منطبقه بر کتب
 و دارند نه است اینهم که پس منطبق بر کتب معتبره کلاً منطبق بر کتب معتبره و دارند نه است اینهم که
 ان الامان بعد من بعض و ان القرآن المجید که بهر یک بهر یک با انهم و غیر اینها
 از ابانته احادیث دیگر و در جماع که قرآن و حدیث علم حدیثی است و با و با
 فهمیده اند و اینهم که از جماع ادب تعلیم و تعلیم این بوده باشد که باید در هر کس
 متوجه باشد که ان نفس در سلطان و در مراد در حدیثی تا انکه علم حدیثی که در ان
 این که در عالم هیچ مطهر معلوم نشود زیرا که در هر کس از سلسله اصول و فرایند
 و ساد و شهادت از شهادتین حجت ان ظاهر شده است که عد و حدیثی که از
 انما و فاعلم که با اینکه قرآن و حدیثی که متبر علی منطبق و حکا در این است
 یکس بر کون با و بر ان در اشکات از مطهر انما که کنند و اگر حدیثی باشد
 هیچ مطهر در عالم ثابت نخواهد شد زیرا که این طریقه در بر مقام هم گویند

عقد و قرآن و حدیث نبوی بلکه بنا بر این بر قبول دارد و بدین حدیث است که تا هرگز از
 خط فقهی فخری و واجبات قریب و گویند و در این مقام هر چه می شود که گویند که
 چون اجماع معتقد است بر جواز حدیث نبوی بر خلاف قرآن و حدیث و معتقد است
 بر اهل حق خداوند بر هر مفسر تمام مآل است بر این و در کفر می شود که خداوند
 ایستاد الهم الله از حدیث لایستاد ایستاد فقهی مجامع و بدین که از حدیث لایستاد
 مراد تفسیر و تفسیر خداوند حکیم چنانست که متناقض و متضاد است این باقی فضا و فضا
 دارد و بر آن که بعضی در بعضی از مقامات گویند که اجماع بدون سند از قرآن حدیث
 معتبر نیست و در مقام دیگر میگویند اجماع را که مخالف قرآن و احادیث است
 چگونه می شود که این جماعت ناسا و بی خدا و بول بوده باشند و آیه شریفی
 قول خدا را است که صامع من ابا فی الذین یسکرون فی الاغصان
 الحق فی ذلک که برگردانیم از تفسیر مآل از آیه است که معتقد است از کتاب
 مآل ذلک که برگردانیم در روزی و قبول نمی کنند تا ابرار را در هر بار و
 و عباد و انهارا مضی القور و فایده می بیند با آنکه بدین امور مملکت مآل
 شان مآل است و دیگران می رسد که در آن تفسیر کنند بدون اراده مآل و آیه
 دیگر فضا است که آن الذین یسکرون و آیه است که بعضی مفسران ایستادان

صدور

صدور هم الذین یسکرون فایده می بیند با آنکه بدین امور مملکت مآل
 الذین یسکرون فایده می بیند با آنکه بدین امور مملکت مآل
 در کفر می شود که خداوند بر هر مفسر تمام مآل است بر این و در کفر می شود که خداوند
 ایستاد الهم الله از حدیث لایستاد ایستاد فقهی مجامع و بدین که از حدیث لایستاد
 مراد تفسیر و تفسیر خداوند حکیم چنانست که متناقض و متضاد است این باقی فضا و فضا
 دارد و بر آن که بعضی در بعضی از مقامات گویند که اجماع بدون سند از قرآن حدیث
 معتبر نیست و در مقام دیگر میگویند اجماع را که مخالف قرآن و احادیث است
 چگونه می شود که این جماعت ناسا و بی خدا و بول بوده باشند و آیه شریفی
 قول خدا را است که صامع من ابا فی الذین یسکرون فی الاغصان
 الحق فی ذلک که برگردانیم از تفسیر مآل از آیه است که معتقد است از کتاب
 مآل ذلک که برگردانیم در روزی و قبول نمی کنند تا ابرار را در هر بار و
 و عباد و انهارا مضی القور و فایده می بیند با آنکه بدین امور مملکت مآل
 شان مآل است و دیگران می رسد که در آن تفسیر کنند بدون اراده مآل و آیه
 دیگر فضا است که آن الذین یسکرون و آیه است که بعضی مفسران ایستادان

صدور

وکن ماه صواب را بکرم کرده بودند و آن را از خط نیز داده بودند پس متفاد از این پیش
که در حضور امام بر مخالفین حج گرفته شد بان این است که ایان بگویم کتب
کتابخانه که در هر دی و در کتب آن کوه هرگز در تیر صواب را از خط
و در دی خدا او را از هر چه از خط خود کرده باشند و آنکس که در خط
و فرار او داده بود و از آن تون به ابرایشان خارج شده و در آن چیز را در
و از آن چیز را خارج کرده اند بر این از خط و تیرین ایان بگویم کتب
چون که آن بسیار از ایشان صادر شده باشد زیرا که چون معترضه باشد
اداره اند معصیت سوتی خواهند شد که توبه کنند و خداوند توبه ایشان
قبول خواهد فرمود چنانکه این معصیت و غیر قول خدا را که الله و الله
است و اگر چه من الظلمات الى النور گفته اند است و در بعضی از این دین
پساره شده است چنانکه در دین که در میان غزیرة القدر و بحیة البقیع
نقشه الله توبه لانه کلام اذن تاب و کس که در دی خدا او را در کتب
و از آن چیز را خارج کرده است و آن معصیت خود را داده است پس او
توفیق توبه بخیر باید زیرا که توبه از جلد علم است و او که علم ندارد و بیگانه
بلکه اعتقاد که است بحیث آن پس چگونه می تواند توبه کند و بوی حوائش خدا

لکه

نقد و جمع و انما به نام که توفیق از او سب شده است و در هر کس اعتقاد خدا را خارج
و در کتب گفته و بیگانه او را و با هر چه که در دین است توبه را که اعتقاد
او را شتر از قانون حساب شده بر چنین کس قانون حساب نهاده و با کتب
ایان خود را در کتب و کتب که ایان بگویم کتب دارند و از این جهت در کتب
که بر علم و کتب معصیت حضرت او کبر است تم آنکه او بنا و معصیت علیها فرموده
بنی الطایف بکیم که کتب معصیت کند خدا را معصیت هر کس که کتب معصیت با
بزرگ و آن را دی و معصیت خود را در دی و بگذرد از دنیا در هر چه از کتب
بر آن پس او معصیت خواهد بود در میان طبقات جهنم و اگر کسی که در خط او
با هر چه که در میان بقانون حضرت علی و انهم یکا از جهنم حضرت گویند که هر طایفه
از طوائف علی مخالفه که چنین هر را بر سر کتب شده اند او را گفته که توبه
پس اگر خود او عمار ایکنه فلان حکم شتر از حضرت گفته کند باید هر آن که در کتب
ناجی شده و آن باید به باطل است بلکه گفته می شود که اگر او معصیت در هر طایفه
بود و به سبب حضرت که در حوزة او از حجت هر جزو و جهل خاص باشند و آن
نفر خود نکرد و اینها و او حساب از کتب است که توبه بای حق و باطل توبه و عقوبت

ان بزرگواران است و دیگران را سرانجام بدیهم از این سیادت نشسته اند و این
 چنانکه این سخن مستفاد از حدیث است که در منع الباطل از جانب ابریم در کرب
 بجهت آن بزرگواران امیرین با هر مظهر که دارند در بعضی از مقامات بقره فخر
 عقود ترانه ان مقام را در یافتند و محتاج اند باینکه در و با لیاقت شود و در
 و عزت نام این بجهت هر مقام چنانکه از دیوان این بزرگواران مستفاد است
 فرموده است ان کنست عجايب الامم انزل الله بکبره بعض الامم
الحج در کلام مجید امیرین است که لنقل عیسا بعض الامم
 منه بالیس تم اعطیتم الله انما احد منکم کا جری بی اگر به سبب
 از سوره با کلام دیگر است که انتم هم و بر توان را انوشاه امیر
 مرکزیم بکمال قوه که بعد از ان هر قطع بر کنیم و دل را و هر مرتبه که ما را
 از این کار مانع شود پس بعد از آنکه خداوند بر سوره که چنین بنده بر فرماید با دیگران
 خواهد که دکن این گمان بگویند که در دین باطل که خرد و خرد و غلو و
 نموده و غیر من شود چه جای که بل این تاثیر کند و از سبب ما و در این
 مودر اند و در نهایت خرد و خرد و انهارا و دل که بر او که و این و این
 شافیه و کافیه بیشتر واده اند بر غیر ما به مکنند و این بنده است در کتبشان
 نعم را بزرگواران

بعضی را میگویند که امیرین خوار و ابله برگاه حکام شرعیة قول بعضی فخریه
 باقیه میماند چنانکه دارند است که اگر تیر از اذیت محبت بی شرعی و فخر
 بعضی را ان عرش شود و معلوم است که فیس از حکام عسرت و حکم مستفاد از
 و حدیث در فیس میمانند و در آنکه حسن و قبح شیا و که بعد از آنکه در کرب
 و انجا در کلیات شرعیست نه در جزئیات و در فرض که در جزئیات ان حکم
 سید نظر بطایفه گفته که ان کاهانه است که در کرب است که عقود از خود و بعد از ان
 انما نقل عیسا بعض الامم را دارند که طالع شرعی را بجهت فخریه نامید
 باقیه و اینها و این بنده است که هر بنده است و در ان و احادیث متواتره
 از سوره فخریه و حکام شرعی زیرا که خطی است از عقول و خود است و هر کس که
 در ان قصید و با فخر ان قول چنانکه فرموده است بر بعضی فخریه و در هر حکم خوار
 و اول و او هر دو را هر خدا و رسول که تا شریعت ابراهیم است با ان عرض که ان
 و بعد بر انما نمودن از قانون شرعی خارج است خصوصاً در حکام ثانیه ایشان
 چنانکه خانه و در حکومت خاندان بر حکومت عقیده اجماع را در کتب قرار داده
 از اینها و احادیث متواتره و انرا کننده بر انکار خلاصه بعضی در خطاب ابریم
 نموده و دل که اجماع خرد که در من از خدا جدا است و از خدا جدا و

تجلیال نیز تفسیر که مرگند و غافرا از یک خدا و رسول بیانات قدر انفسه کرده
 و قرآن و احادیث و در هر جائی که هم بکسر هم فزعه از قرآن و حدیث فزعه
 بغیر اینها از اجماع و غیره قول نموده که اگر چه در روایت از ایشان شده
 ان افعلی باجماعات مخالفه قرآن و حدیث ندارد و لکن اگر چه از طرف هم نوشته
 حکومت عقیده اجماع را در علم معتقد نمی گویند قرآن را دارند و از اجابت بیانات از
 احادیث متواتره لفظ و معنی که دلالت صریح دارند بر عدم جواز متابعت معتقد در
 نفس حکام شرعی بر عرض نموده و بگویند که این اجماع که از مخالفه معتقدان
 ایستاده است که این یه اند و از قرآن و حدیث لایق ظاهر شود که خدا
 و رسول نفوذ مابین بهلول علم و ظن نموده اند و این آقا شایسته
 بلکه خروج از اجماع جمیع اهل اسلام است زیرا که اجماع بر اتفاق نظر معتقد است بلکه
 ظاهر قرآن حکم است و در آن لفظ علم و ظن هر دو وارد شده است پس اگر نفوذ
 هیچ یک لفظ اتفاق لازم که با آنکه در هر هادیه بقصر راه نیاید با آنکه در
 مواضع متعدد در علم و ظن معتقد را از جمع نه و در مواضع دیگر که گفته
 پس معلوم است که در بعضی علم و ظن در توفیق می رسد و از طرف دیگر که نفوذ
 قرار می دهند مخالفه ماصح قرآن و احادیث متواتره که هم در لکن که نفوذ

که اهل

که و لکن نیست که با جمیع شبهه تفسیر معتقد را در تفسیر و اگر کسی که چون کبریات
 فزعه شده و اگر لکن که اجماع است متعارف نیست پس هر یک از اجماع متشابه دارد اما در
 متعارفند که اجماع متفق شود ان اجماع حکم می رسد نه اجماع را که مستند باینه و دیگر
 بنفذه شده که یک که این کلام جمیع آنچه که علامه مرحوم در بیان الکرامه ذکر کرده است
 لکن کلام در بعضی است و است زیرا که استناد هرگاه به حفظ حدیث شده و به حدیث است
 و لکن هرگاه به حفظ حدیث می رسد که حدیث که حدیث بران قرار دیکه اجماع است
 ان صراحت دارند و لکن ان معنی انفس از بعضی اجماع است تنها که هم و ان صریح
 شده است و هم ان را اجماع گفته اند چنانکه در صوره گفته شده است پس لای اجماع
 و مسائل و عقلا و نه معتقد به تفسیر و بگویند ان طبع اجماع را در کبریات ان
 و از و نه است چنانکه از طرف قائلان می شود و در هر جائی که خدا اجماع را
 از اتفاق و کلام عارض شده از آنکه شریعتی است که چون با و از تفسیر و حدیث
 می رسد از رسول را قول با و نه است و از تفسیر کسب طبعه میر با طبع و الوع که
 و دل نمی دارند و از تفسیر و معانی نفوس در آن که در آن تفسیر خود و هر یک که تفسیر می رسد با یک
 و شیطانی نفوس هم در مقام تفسیر و تفسیر و در آن که تفسیر است پس ان کال خطاب در
 چنانکه نفوس ان که بدیعی بوده شد راه جواز و دیگر ان را در کال وضع می رسد
 چنانکه که نمیکرد که در تفسیر بر خلاف ان است و تفسیر از جمیع شایسته و عقیده

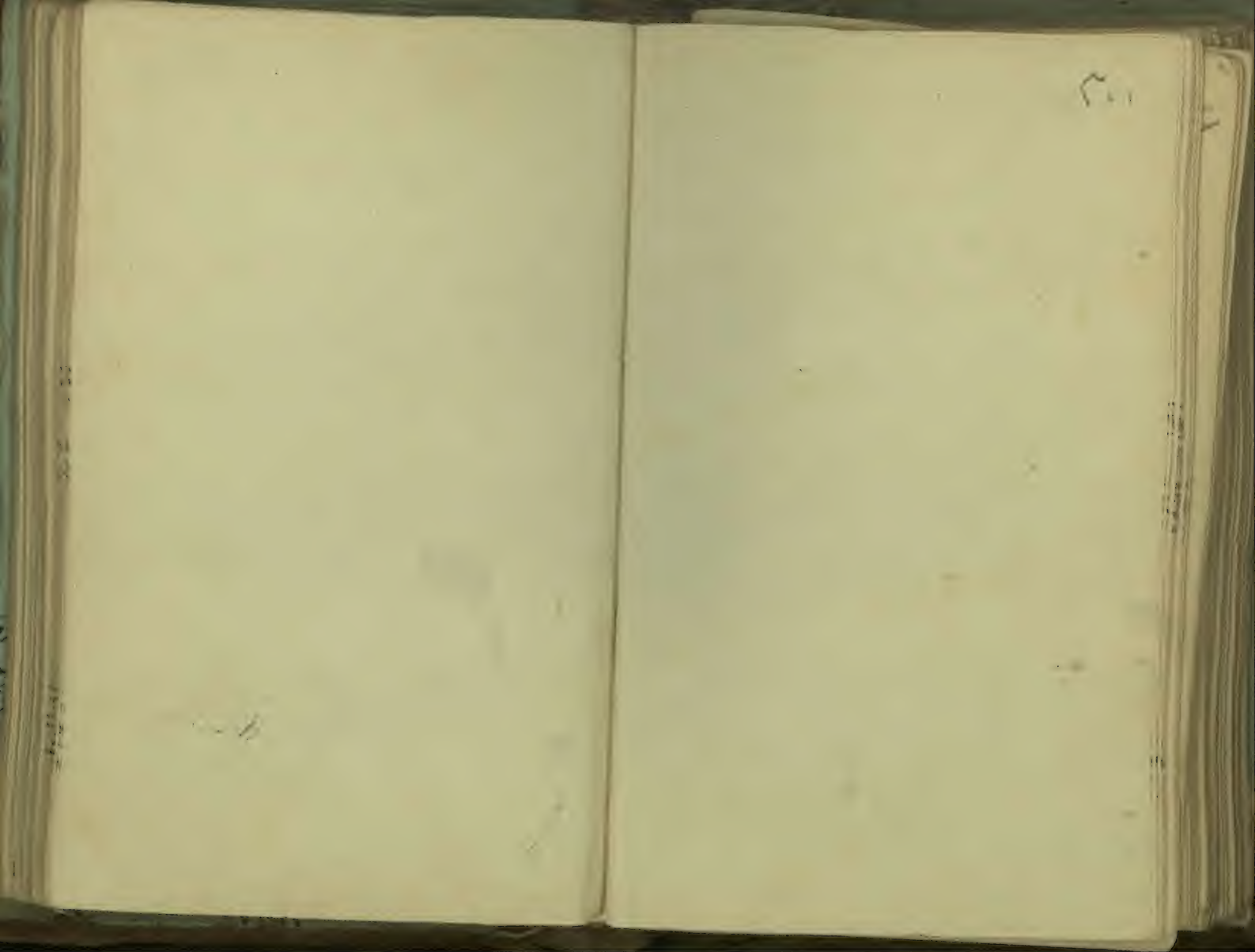
بعد از آنکه از کلمات و معانی آن در کمال صحت و قیود کفر و فتنه و عبادت
 تصدیق از آن مخصوص که در کتب ثابت در آن بر آید و مقتضای این است که پیش
 از آنکه از جاده حق درین مقام بدر نیاید اگر چه گفته شود که بعد از این گفته
 بلکه چون بعضی بپندارند از حق مریدانند اگر چه در کتب اجماع و در کتب اهل بیت
 جوده میکند خطای آن را بر وجه خداوند اجماع را و در اول شریعت و در کتب اهل بیت
 در آن وحدت نه بسیار در سبب کفر و در و نه است و اجماع بر آنست که
 محبت که اجماع است که شهادت قطع واجب شریعت دارد بر آنست که حق قول آنست
 شریعت و اجماع بر شریعت از قول مصوم کلام در آن در کتب اهل بیت
 نه در جبهه قول مصوم خصوصاً و فرقی معارض و نه شریعت اگر چه او گفته شده
 تعارض که تناقض در اراده مصوم و ظاهر شود و آن بعد از مطلق است که گفته
 مصوم از آن فرقی نباشد و شریعت خطیست و این جمله که مکرر شده که اهل بیت
 و شریعت است اهل بیت اهل بیت و جواز و جواز علی بن ابی طالب و جواز از آنست
 که از جلال خداوند جواز معارض شده اند و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 با جواز در جواز علی بن ابی طالب و جواز از آنست که در کتب اهل بیت
 بیان بر او لازم است تا لازم نیاید فرموده او و اهل بیت و جواز از آنست که
 نیاید از حق تعالی که دلالت بر نفی حق تعالی کند پس جواز از آنست که
 از جواز از آنست که از جواز از آنست که از جواز از آنست که از جواز از آنست

علم از کلمات ایشان دریافت کرده در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 تصدیق بر اینست که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 بنوعی که بعد از اینست و بعد از شریعت و بعد از شریعت و بعد از شریعت
 گفته و در اجماع است متفق که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 نوشته و از اینست که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 صادق بر جواز از آنست که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 عبادت که در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت و در کتب اهل بیت
 گفته که خدا در حق حکم محول بجای او گفته و گفته شده است و گفته شده است
 حکم میکند بر او که چون که گفته شده است و گفته شده است و گفته شده است
 واضح گفته و بر هر کس گفته شده است و گفته شده است و گفته شده است
 اینست که بسیار در میان ایشان پیدا شد و گفته شده است و گفته شده است
 اینست که از جواز از آنست که از جواز از آنست که از جواز از آنست

795

1795

791



5

٢٠٢

25

C. A

معدومات حج و عمره و سایر معاش او که درگاه خدای عز و جل در حق او قرار داده
گفته اند که اینست که میان معدومات حج و عمره تمام گفته اند پس خداوند هم باین صورت
فقطیه که با عطا فرموده است حج و عمره را بر او تمام گفته است که اگر که در هر سال
که شرف اند بر اینها انفاق کند و با آنها رجلی نماید خداوند باین صورت
بر او حج خواهد گرفت و اما در صورت دیگر که معدومات فقطیه نیستند پس
اگر فرموده است بجهت تمام در اینها و نیز فرموده است از ترک کتب و علم در اینها
و میان هر دو نیز حج و عمره را بر او تمام فرموده است و لکن چون کتب و علم
در آن امور است باید بقوه عقد بوده باشد و اگال عقد حرام را اثر پذیر
نمیشد که بجهت لازم است کتب و اینها و آن شرایط نمیشد چنانچه عقد و جنود
آن است از عرض حق و جنود از جنود آن بعد از اتمام و نیز سایر اورد
نه است که عقد او جنود او را و اگر که بجهت او جنود او را بشناسد
عقد و جنود او را بر تمامه و محافظه کنند از عرض حق و جنود آن حاکم
و اوردند که خداوند عقد را بیا و فرموده او را امر که که احتیاج است
او با کتب و ابار که بعد از آن فرموده که اقبال کتب و اقبال که بخواوند

الکون

فرموده که فرسخ بزرگ تر و نور بزرگ و ادم بر هر خلق خود و کار کتب
قرار کرد و اگر که او را دوست دارم بعد از آن خلق که بعد از او با فرموده
که او با کتب و ابار که بفرموده که اقبال کتب و اقبال کتب و فرموده که بفرموده
کرد بر حق و کردن کتب و فرموده که او را الله که بعد از آن عقد را
سلفه عطا که و از بزرگ اعتبار و بیخ بند قرار داد و بر این چنان که ابراهیم
از خدا البته بعد و در باطن خود عداوة عقد قرار داد و عرض کرد که
خداوند ان عقد شد من خلقت او را اگر که فرموده و قوه او در حق او تمام
قوه عطا هم پس مرا هم شدان قوه عطا بفرموده فرموده از سبب و کتب آن
بعد مصلحتی که کرد و نور او جنود نور از زنده خارج فرموده باین چنانچه فرموده
بر خداوند با و ام اعتقاد و بیخ خود عطا بفرموده و نیز عقد حضرت و در جبر
شربت اما امر او این است اراده خیر و اراده شربت زیرا که اراده شربت
و نیز روح اعمال است پس چنانکه سلطان بفرموده که در شربت کتب و عقد
با داده خیر و جبر با داده شربت کمال قوه بفرموده سر سماند بعد از آن
ایمان است که جنود از جنود عقد و خداوند کتب و ایمان بفرموده

دل است از هر چه بر وی شکسته اند و همه آنها در امور بلاد و عباد و در حق
 ریب و شک و حقیقت آن تدبیر و کلام که از جنود و خدمت ایشان است انکار
 صحت آن تدبیر است چه عیان باشد و چه لقیب و از آن تدبیرین دل است مان
 و بعد از آن تصدیق است که آن افراد است بر صده خاور و سوار رسول و از دم
 قبول حکام صادره از خدا و رسول و خدا آن که همه جمود است از جنود و خدمت
 و مراد از جمود انکار است اگر چه بدل انکار نشسته باشد زیرا که در شرفیه
 مؤلفه واقع می شود بر خط لایحه و گنیم راه به دل و تصدیق نموده و دل
 انکار بر نشسته قبول می شود اگر چه عیان آنرا در نشسته باشد زیرا که شرط قبول
 اعمال آنرا بر نشسته قبول است و دل نقطه کفایت می کند و بعد از آن که
 و آن از جنود و خدمت و مراد از آن عمل که بنده است بکتابه امیر بعد از
 و جانشین و صدق خدمت او رسول بر هر کس که بر سر خط و عمل و اعمال خبر را بیاورد
 و یا بیاورد و لکن نه بکتابه امیر و حصول ثواب خدا بوده باشد چنین که قنوط
 و یا پس بر دارد و آن از جمود جنود و خدمت و بعد از آن عمل است که از جنود
 عفت است و مراد از آن تدبیر قوه فکر است که بر خط ثبات از خدمت آن
 ضایع و بیگانه که اعمال در فکر است و بجز به که افراط در آن است

نمود

نمود که قوه فکر را از خدمت آن ضایع کند و نور فکر را تاریک کند و
 که کلام مراد از عمل بعد از در اعمال قبیله و جوار حقیقت پس از کلام در قوه
 فکر را در اعمال قبیله و جوار حقیقت بعد از نور و در آنها جوهر کند که تصدیق
 چند بعد از آن که جوار حقیقت خواهد نمود و تصدیق این مطلب طریقه دارد که غیر
 تمام می شود و لازم است که در کف عالم ربان غلظت شود تا اینکه تصدیق است
 عدل و جور معلوم شود و بعد از آن رضایت که از جنود و خدمت و مراد از
 رضا می شود بودن تدبیر خدا و رسول و در نظم امور بلاد و عباد و تدبیر
 تقیم و تمهید و عهد و عید نموده است و خدا آن که خط و عدم رضا تدبیر
 و تقیم و عهد و عید است از جمود جنود و خدمت و بعد از آن شکر است که
 از جمود جنود و خدمت و مراد از شکر فراوان بنده است خدا را بر نعمت
 باو عطا فرموده از یکا و در از راق و صرف کمال بنده است به هر یک از جمود
 خدا را در کار که بکتابه ان مرده شده است چون چشم بکتابه دیدن کار خدا
 و کوشش بکتابه نشین کار را در محکم و فراوان خدا و دل بکتابه نشین کار
 خدا و دفع کمال و مایوس شایان چنان و این وضع کمال انکار و کمال را
 از کمال و خدا آن که کفران است از جمود جنود و خدمت و بعد از آن خط است

که از جنود عقیدت و مراد از آن طبع و مشق در خدمت با حق تعالی و
 خدا که با حق است از جبهه جنود جهل است یعنی کسی که با حق تعالی که گمان
 که بشود با وجود آن گمان باید که از حق خدا بایستی نشسته بلکه باید از
 و نشسته باشد که در حق خدا اوراد و ریاضات و آمارگاه با حق و عقیده بوده باشد
 طبع در آن راه ندارد بلکه آن و فکر در غرور است زیرا که خداوند صاحب
 عقیده مظهره را از حق تعالی بایستی فرجه است مگر اینکه بقاء و عقیده و حق
 مطلق شود و از آن توبه کند و بعد از آن توکل است بر خدا و در تصدیق تعالی و
 اعمال و خدا آن حرمت است و در تصدیق اینها بایستی باید اعتقاد و اعمال تعالی
 مطیع تو کند با قرائت و تدبیر که خدا در امور کفایت فرجه است و در کمال
 مظهره شهادت و طلب خدای تعالی از آن قرار و تدبیر بایستی که از توکل
 خارج می شود و گوید که خدا از حق تعالی بر او مطلق می شود و او را
 و امیدوار در یک نفس بر خدا خبر بماند که نزد او و بعد از آن راه است
 که از جنود عقیدت و مراد از آن هر مانع که دل است بر حق و در شهادت
 و خدا آن که فتوه است و کت شدن بر حق و در حق که بر حق و در شهادت
 از جنود جهل است چنانکه دارد و نه است که راه از کلمات ملک است و

نموده از کلمات ملک است

فتوه از کلمات شیطانی است و بعد از آن رفعت که از جنود عقیدت و مراد
 از آن ترقی بر مومنین است و سکندر احوال ایشان شدن و در امر از کلمات
 مومنین است و خدا آن عقیدت است که از جنود جهل است که عبارت است از کلمات
 موده یا مومنین و غم خوار ایشان که در آن راه و اگر ایشان که کبر است
 ضایع شوند و بعد از آن علم است که از جنود عقیدت و مراد از آن علم
 خدا در کمال است از اوله و ابیات ایشان و خدا آن که جهل است از جنود جهل است
 و مراد از جهل که تصدیق علم از اوله و ابیات مضمون ایشان که در آن و باید که حق
 است که شدن و اینک و خطم آنکه گمان و با طلب علم بایستی آگاهان چنانکه
 طیاره نشسته گفته اند و ای علم طلبیم بر آن و فضل آن که چنانکه از نظر
 گویند و پس مراد از کمال علم علم بر او و حکام خدا بهر رساندن است که اگر
 به خلاف بعضی از مومنین چنانکه بماند پس از در آن جایزه است به جهل است
 و علم و نماز و در کمالی خبر جایزه است به جهل عقیده و خداوند آن که جهل است
 بان جواز حکم فرجه است و علم بان حکم علم که آنکه نفس الهی است و بعضی را
 هم حرام فرجه است پس در کمال جهل نفس الهی آن حکم را مضمون مومنین
 قرار و تدبیر است که خدا در کمال و با مومنین و عباد و او را اندک و کمال

[illegible]

خواب

خواجه بنمود و خدا آن که غرق است از خود جداست و آن فوق نام است
اطلاعات و دواوس شایان جنت و آنست که بر خط آنها مشکلات
بسیار بر سر آورده و مشکلف را از قصید علم و دانشها غافل کند بگویند
داخل سر شود و از رفیق و هموار خارج گردد و آنکس که گفتا بهان
اوله و ابان سخته مرغانه و بقول او را که مراد که از خدا و رسول دانستم
رسیده است نمک کاه مرغانه بان و دواوس اطلاعات کوشش از پند بی
قصید علم بار ایشان بماند و بهان رفیق هموار قصید مرغانه و رفیق
و سر غرق از آن بدیدر اید که قمار غرق شوند و بعد از آن رهنه است و خدا
جوان است و مراد از رهنه خوف از خداست که بر خط آن مشکلف اول قدم
در خط رضا و خدا و قصید آن شایه بهم میرساند و حرات نمک بر و خال
را که موجب خط و غضب خدا است و خود آنرا که از او است خجسته
ایمیر و دارنده است که نفس خدا را بهر اوله از اداب و نور که هم
بهتر از نفوذ و خوف از خدا اوله بنیدم بگویند که از نصف کم که شریک است
بهتر است و آنکس که طالب معاد است و قصید خوشتر از خدا
مغفور تر است که از رهنه بجا میاید و اگر بقول تر است شود این و دیگر

برای آنکه در یک قصه خوشنود خدا صاف و خشنود و بعد از آن تراشید که از
 بعد جنود عقرب و خدا آن که برکت از جنود جهنم است و مراد از آن که قبول
 کفایت قرار میگیرد برکت که خدا در رسول در امور عباد و عباد و اوده اند
 خداوند تر از هر اوست که اگر کسی بر خدا را در امور عباد و عباد قبول کند
 و در حقانیت که خدا را با این نام از او را که مراد از او را در امان شود
 مراد از تراشید که خدا آن است قبول آن تدبیر است و قبول مانند برکت
 از برای عقرب که اگر مراد شود و در میان اول و ایات مخصوصه
 برکت قدسه مراد که باشد از آثار صاف و حقایق لطیف از اینها
 و الا عاقبت خواهد بود برکت یک در مقابله اول و مخصوصه اول و دیگر از اینها
 مرکتند بر اهل از او را که مراد خدا از او را اول و ایات مخصوصه او را
 مرکتند و بعد از آن نود و امور است که خدا آن تراشید که از جنود جهنم است
 و مراد از تراشید سرعت است در حکم خدا بر تحقیق بر لازم است که طالب علم
 سرعت در حکم کند تا اینکه مطلب را بگویند تحقیق نماید و آن منافات ندارد
 با قول خدا را که در سار عوالات مسخره میزنیم زیرا که آن بعد از
 تحقیق است پس مراد از نود و امور است در یک قصه علم و بعد از حصول علم
 لازم است که

لازم است که در یک قصه علم سار عوالات شود و بعد از آن علم است که از جنود جهنم است
 و خدا آن تراشید که از آنکه جنود جهنم است و مراد از آنکه کفایت
 خوشنود خدا و یک قصه مسخره و حساب از یک قصه خدا و از رسول و مسخره
 کفایت است مانند آن که در عباد و بر سنا صلب اموال که نفع هر یک قطع
 و یک قصه خوشنود خدا و در حساب از یک قصه مسخره و بعد از آن علم است
 و خدا آن که در میان جهنم است و کفایت است از جنود جهنم است و مراد از آنکه کفایت
 کفایت است که در میان جهنم است و کفایت در هر یک مسخره که مراد از آن
 کفایت است که در میان جهنم است و کفایت در هر یک مسخره که مراد از آن
 خلاص شود و بوجه شرح و یا عرف کفایت مراد که در میان جهنم است
 شایسته کند از آن ممالک بجا خواهد داشت و بعد از آن اسلام است
 از جنود جهنم است و خدا آن سکنا است و مراد از آنکه سکنا طلب است که مراد
 از آنکه سکنا است و شهادت مراد و آن غیر است زیرا که سکنا طلب است
 نه عین که بلکه آن از عقده است که است و وجه بعد از آن از جنود جهنم است
 که مراد از آن ممالک است که از میان جهنم است و مراد از آنکه سکنا طلب
 که مراد از آن ممالک است که از میان جهنم است که مراد از آنکه سکنا طلب
 که مراد از آن ممالک است که از میان جهنم است که مراد از آنکه سکنا طلب

از یکبار که عقدت گرفت بجای مرید و بعد از آن لعین است که از جنود عقیدت
 و خدا آن که شکست از جنود جهل است و مراد از لعین قبیله ایست که بر خدا
 رسول است و را بر طایفه و مراد از شکست در حق آن بر این است
 و وجه این شکست از جنود جهل است که اگر کسی شکست در حق خود کند
 که در او عزم و ایمان از او و اما از خیال که است بی ایمان و غیر از آنکه
 چنانکه لعین از برای آن که نوع از نفع است و چون بعضی از جهل
 و رسول حق آن بقول نافعه در باقی نرسد و اگر کسی عقوبت علی
 لعنه خداوند می کند در اسلام لعین قرار داد که اگر کسی لعین کند از
 بر او قرار و بر خدا و رسول از شکست در حق آنها بجای و بعد از آن
 که از جنود عقیدت و خدا آن که حق است از جنود جهل است و مراد از
 صبر حفظ نفس است از دخول در شکست و وجه آن بر خدا و رسول و از دخول
 در شکست و تا زمانه که مکه شهادت و از دخول در شکست و تا زمانه
 که مکه شهادت و مراد از حق صبر کمال است از شکست و تا زمانه
 و از دخول در شکست و عرض شهادت و بعد از آن صبر است که از
 جنود عقیدت و خدا آن استقامت است یعنی اگر کسی بر او شکست
 باد و صبر دارد

باد و صبر در شود هرگاه عقوبت و از انتقام عزم کند و بکند و اگر از نایب
 و یا از خدا ام عقوبت از او را بخواند از جنود عقیدت و اگر انتقام
 از جهل است و در حق آن است که عقوبت کند و الله سبحانه و تعالی
 او ثوابها را دهد و با یک خدا از وعده ثواب که بر عقوبت خود است و شکست
 و اما اگر انتقام بر دلائی بر کمال ایمان و یقین ندارد بلکه دلائی بر
 ایمان و یقین مرید و بعد از آن عقوبت که از جنود جهل است و
 خدا آن که عقوبت از جنود جهل است و مراد از عقوبت به نیاز از
 حق است بوجه عقوبت بر خدا که انهم دلائی بر کمال ایمان و یقین دارد
 چنانکه دارد و شد که اگر کسی که عقوبت ایمان کس را بیکه بیکه عقوبت دارد
 با یک در وقت قدرت زیاد و بنده از عقوبت با یک در وقت نفس است
 و خدا آن که عقوبت و الله دارد بر نفس ایمان و ضعف
 بر این وجه از جنود جهل است و شهادت دارد ای طلب با قول
 آن مرد که فرمود است که العقوبه و الله عقوبه اللامیه و صبر
 که مراد از آن قوالا الله است که از اهل جنود عقیدت و بعد از آن

فهم از دم نفوس و از دم غیر نفوس است که مذکور از او مصلحت می شود و ما در کتب
از دم نباشد چگونه قدره بر روح هم می رسد پس چنین کس سلوک بقدره
عمر از روح است اعوذ بالله من ذلک المرض علی هرگاه که سر ضایع و کم باشد
در علم و تفصیل است بهمان قدر که خوب است و بهمان قرار که داده اند ازین
مرض و از غرض آن بجای هر چه باید و بسیار شود که شیطان که زاده میکند که
در این مرض و فکر کند اول او را منور و مرتضی به بار غار کمال نفوس و کمال
عمل و عبادت می شود و آن به چاره ام که در آن کار غایت است و شیطان هرگاه
که مال کار او را بجا می رسد بهر آنکه اندک در دل او جا سید به شدت است
و غایت هر گاه نفوس و عمل بهان معصیت را بر کار بجای می رسد که نتواند
ان شدت را از دفع دفع کند پس در آن وقت نهاد نفوس بجا بجا خود او را
سید بهر آن را بر کار و بر یکران تمام می رسد و این غایت است که
در عقاید و خبر می شود و اما در علم پس بر او از قوت کفایت کمال است
تفصیل حاشی بهمان قدر که فرار داده و عملی فرجه اند و بعد از آن ازین
در هر صفت که از جنود جهل است و بعد از آن موافقت که از جنود عفت است
و خداوند که شایسته از جنود جهل است و بعد از آن مودت است بهی و شریک
ایمان

با شومانی و اظهار و شریک با غیر ایشان نمودن که از جنود عفت است و خداوند
عداوت است که مراد از آن دشمن با شومانی و اظهار عداوت با غیر ایشان است
از جنود جهل است و بعد از آن و غایت که از جنود عفت است و خداوند
ان که عداوت از جنود جهل است و بعد از آن طاعت و خداوند معصیت است
و بعد از آن خفت است که از جنود عفت است و خداوند که طاعت است از جنود
جهل است و مراد از خفت فروتنی و مراد از طاعت شرف و بلند حقیقت است
و بعد از آن سلام است بهی قدر سالم کند و دشمن و در کار آن که موجب عداوت
جلا و محنت است و غیر کردن از جنود عفت است و خداوند که دشمنی در
کار با طاعت و عفت و شرف و شرف از جنود جهل است و بعد از آن حقیقت
و خداوند نفس است و مراد از حب دوست داشتن و عقیده او دوست داشتن
دی خدا و دوست داشتن و شایسته است بهی و شرف او مراد از نفس دشمن
بغض خدا و دشمنی با بی خدا و دشمنی با دشمن خدا و دشمنی با دشمن خدا با یک
که با می شود که از هر کجای که قدران در شرف و اراده و غیران را دارد و
بهی و جهل می شود از کمال جهل که لبته با حق صفت با اولی که شکاف
ناله ای می گوید و آنچه شهادت از کلمات خدا در قول می شود ای است که این

جبهه بعضی از اهل اخراجند عقداً و جبهه ای در جانب غلبه بر او دارد
 شده است که جبهه با این خدا و با دوستان خدا یکدیگر دشمن و دشمن با دشمنان
 خدا یکدیگر دشمن و خدا او تنقیر الایمان اند و اگر چه در اول امر هم او تر
 بهتر از خصلت چنانکه در هر یک شخصی عیادت دارد و نه است و لکن چون
 مقام اول مقام انعام چنانچه است و هر کس فایده و خول و جبهه با این خدا میسر
 اند اخراج را قرار دادند و ان را اصدان و اهل دایره فرموده پس
 منافق در میان این احوال میسر شد و بعد از آن صدق است و خدا
 که نیست و صدق ان کلام است که مطابق واقع بوده باشد و گویند ان
 عقداً و ان هم داشته باشد پس اگر چه هر کس گوید که مطابق واقع باشد
 اگر چه کلامش با این عقداً داشته باشد و با کسز گوید که مطابق واقع باشد و لکن
 فخرش با حق نیست چنانکه در اینست چنانکه منافقین شهادت داده اند
 باینکه خدا هیچ است چنانچه رسول از جانب خدا ترفیع داده است و خدا
 فرموده که نه شهادت مردم باینکه ایشان کا و باینکه بر شهادت خدا است
 تلقی باینکه ایشان دارد نه تلقی بر سائر رسول پس منافقین کا و باینکه
 در شهادت بر سائر نیز که ان شهادت مطابق واقع میسر شد اگر چه بر سائر رسول
 مطابق واقع است

مطابق واقع است و از آنکه مذکور شد میسر گشت هم میسر شد و آنچه استفاده
 کلام خدا و رسول است این است که صدق موجب نجات است و کذب موجب
 و کاذب از مجاوره شیطان ظاهر ندارد بلکه منزل شیطان لغات
 و برتری گزینا گشت و در عقداً است و اگر ناس با این مبتلا اند و فرزند
 و هر کس از جبهه ان گرفتار اند و کس که حساب ندارد که سر فایده
 ابتلا ان صاحب عالم ربانه عرض کند و از او استفاده صحیح صدق
 که پس را نماید و بعد از آن حق است و خدا ان باطل است که از حق جدا
 و مراد از حق عقداً بقیه حق است چنانکه مراد از باطل عقداً باطل
 ان است و ان از کلام بقیه است و از حیل است اعمال ان است زیرا که
 کس که خواهد به کمال حق باطل را عقداً کند کمال صعوبت دارد و هر کس
 مقول کند ان را چنانچه با حق و تقوی و دین که با دل که آخر ان با حق
 شیطان میسر تواند که ان را فاسد کنند زیرا که خدا و نه تقوی را حجب
 تقوی با حق حق باطل قرار داده است چنانکه فرموده که ان حق باطل
 میسر کند فرغانا بلکه اگر چه در مقام شهادت است که تقوی و دین
 از تقوی مذکور نمودم میسر شود و از آنکه ابتداً تقوی مذکور بود بلکه استدلال

نمیشود مگر بوصول بآلیم ربان و شناختن او هم کمال صحبت و ارادت بر جای دارد
 در تقدیرت یعنی برایشان نظر و فکر از سطح شهادت و وسایل و مجامع
 که در آن نظر و فکر را در سطح معلمات اودیه کند و در آفران که در
 عمل را با آنها و اگر آن را هم نتواند تمسک کند مگر زین بقدر از خدا که
 و نظر کند در محاسبات آن و فکر را از آن نظر خارج نکند تا اینکه توفیق
 کفایت و تکیه بیاید و بعد از آن تمام است خداوند غیاث است و مراد از غیاث
 کمال خوردن است در سطح معلمات و معلمات و محاسبات و آن را
 جنود و جبروت و خداوند که بخواهد و ادراک است از جنود و جبروت و خداوند
 معرفت است که از جنود و جبروت و خداوند که از جنود و جبروت و خداوند
 کسر گوید که چه فرق است مابین کفر و وجود و الهی گوئیم که کفر و تقابل
 ایمان است پس هر دو یکی و ایمان و اطمینان و آرام قلب است پس برادران کفر
 وضع آن اطمینان است که عبارت است از اضطراب قلب بر کسی که بخواهد
 و یا بگوید غلبه ثبوت نفسانیه از آن اطمینان قلب است و حاصل کند
 خداوند برضی منظر است که فکر کند که از آن ایمان و ادب است که در باره
 او وارد شده که و نمیگوید ایمان بعد ضبط عده و احوال و الاقره میگوید

و الهی

و اما آنچه در این در مقابل تقدیرت است و تقدیرت بر این است پس الهی
 آن را خاصه میگوید و اگرگاه الهی را نشاند شود و اگر چه توقف داشته باشد
 حد و محدود بر او جاری نشود زیرا که حسب شریعت و خروج از اسلام را در کنار
 نشاند قرار او چنانکه و خون در اسلام را با قرآن نشاند قرار داد و توقف
 از محدود و خارج و از خروج از اسلام خارج و هیچ چنانکه دارد شد که لو آن
 العباد و اهلها و قضا و لم یجد و لم یفوقا یعنی اگرگاه بنامان الهی که
 نادان شدند یا نادان شوند توقف کنند و سکوت نمایند و الهی کنند
 که از غیر شوند و از اسلام خارج میگردند و الهی که بر این وجه و تقابل است
 و معرفت عرفان قلب است پس برادران الهی عدم معرفت قلب است چنانکه در
 برادران معرفت و ادراک که عرفان و هم که سکون یعنی معرفت
 ایشان نهان است و ایشان ادراک شناختند و بعد از آن مدارا است
 از جنود و جبروت و خداوند که معاشه است از جنود و جبروت و مراد از
 معاشه اظهار عداوت و یا اظهار حسن و در نفس نا اهل است و بعد از آن
 آن از جنود و جبروت است که موجب نفرت خلق است و امر لازم است از
 معاشه با خلق پس باید با خلق مدارا که بعضی باطن خود را ظاهر نمیدانند

غیر دانسته و دانسته معلوم است و بعد از آن که غیبت است که از جمله
 جنود عقیدت و صدق است که ماکر است یعنی مکر که با دشمنان و حفظ
 الحیایان را نمودن از جنود جهل است و بعد از آن که آن است که از
 بعد جنود عقیدت و صدق است که فتنه است یعنی طایفه مکر را که فتنه را
 که بان اظهار فرزند از جنود جهل است و بعد از آن صدقه است یعنی بیاد
 آن زیرا که آن سخن دین است و صدق آن که احسانه و ضایع کردن آن است
 موجب یقین است و بعد از آن صوم است که از بعد جنود عقیدت و صدق
 آن که اظهار است یعنی روزه گرفتن از بعد جنود جهل است و بعد از آن که
 که از جنود عقیدت و صدق است که نیت الشاق است یعنی نیت کردن و فایده
 و بیان است از جنود جهل است و بعد از آن صوم است که نیت است یعنی حفظ کردن
 سخن که از مکر شنیده شده و آن را بکسر گفتن و گفتن آن موجب نیت
 و انداختن عداوت است و بیان مردمان که آن نیت از جنود جهل است
 و بعد از آن بر و میگوید بوالدی است که از بعد جنود عقیدت و صدق آن
 که عقوبت و خروج از طاعت ایشان و باطل چنان که بیان است
 از بعد جنود جهل است و بعد از آن حقیقت است و صدق آن برایت

۱۲۱ از حقیقت

و بعد از حقیقت این است که مکر عقاید به و اعمال که حقیقت ثابته شود
 کند و بشود و ثبات عقاید میکند که عقاید با هم دیگر برادر باشد
 چنانکه دارد شد که مکر است که حقیقت ثابته است یعنی مکر است که
 در عقاید و اعمال که حقیقت ثابته بوده باشد برتر باشد و ثبات
 مکر را از زیر اهل الله مکر شود و مکر را پسند آید مکر کند و بعد از
 مکر است یعنی بعد از آن مکر و مکر و مکر که بان و مکر در جنود
 عقیدت و صدق آن که مکر مکر است و مکر آن است از بعد جنود جهل است
 و بعد از آن مکر است که از جنود عقیدت و صدق آن مکر مکر است و مکر
 عود و مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 جهل است و بعد از آن عقیدت است که مکر از آن چنان دشمن است و اعمال
 که مکر از مکر است که اگر مکر شود مکر کند با مکر و صدق آن که او را مکر
 شایع که آن عقاید و اعمال پسند مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 جهل جنود جهل است و بعد از آن انصاف است و مکر از آن انصاف و عقیدت
 بعد از آن است و مکر آن است که بان مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 مکر است که عقاید مکر از مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر

و بعد از آن تمیز است که مراد از آن تطبیق کردن عقاید و اعمال است بر وفق
 حدود و در خداوند از برای اینها قرار داده است و عقاید همیشه بان تطبیق
 متبایا و آتی است که آن از جنود عقیدت و عدنان که عقیدت و نماز از آن
 حد و است بفرست و آن از جنود جبروت و بعد از آن لطافت است که مراد
 از آن تطبیق باطن است از لوث و غلبه ثبات و همفراوانی و در میان
 این و این تطبیق ظاهر است که هر کس بر شود بوجه اینها ایمان و
 یقین که عمل آن عقاید و اعمال اند و این مراد از آن لطافت و تمیز ظاهر است
 از برای ساختن جنایات ظاهر و نه آن که قدس است از عقید جنود
 جبروت و بعد از آن حیاء است که مراد از آن پوشیدن لباس کاسی ظاهر است
 که در آن تمیز ظاهر شود تمیز میان لباس محاسن باطنیه و عدنان
 خلعت است که عبارت است از کندن آن لباس و در حدیث است که اذالم
 تقهر فافداست یعنی و فر که جفا عوذر از این کلمه و کبر خوار می
 جفا مانع است سکف را از دخول در افکار بعیده و نه و از دخول
 هر در اعمال باطله و کسر که جفا ندارد مضایقه از افکار باطله و نه اعمال
 فاسده ندارد و وجه بعد جفا از جنود عقیدت است که جفا دلالت دارد

برای یقین و عدنان که جفا است
 که جفا همیشه دلالت دارد بر عدم یقین

برای یقین و عدنان که جفا است دلالت دارد بر عدم یقین
 از برای جفا است جفا که وارو شد که قس بخیر فی فضل العین و بعد از آن
 عقیدت است که از جنود عقیدت و عدنان عدوان است که از جنود جبروت
 و مراد از عقیدت میان روی است که عبارت است از حد وسط در میان افراط
 و تفريط در امور چنانکه وارو شده است که میان روی از عقیدت باشد
 عقیدات اند و عدوان که عبارت است از تجاوز از حد وسط که دخول
 در افراط و تفريط است از جهت ملکات است و بعد از آن راضی است که
 از جنود عقیدت و عدنان که عقیدت از جهت جنود جبروت و در جبروت
 راضی از جنود عقیدت است که راضی دلالت دارد بر کمال یقین و رضای
 بقضای خداوند چنانکه تعبیر دلالت دارد بر شک و شک جفا که
 دارد شد که آن الله تعالی و حد وسط جفا از روی و از آن که یقین
 الرضا و حبس الله و کون فاشک و لخط و بعد از آن سرور است
 که از جنود عقیدت و عدنان که سرور است از جنود جبروت
 و وجه بعد سرور از جنود عقیدت است که سرور که طایفه خدا

بر او همان است از کمال یقین و تقیم و ترک و رضا و تعلق با یقین خدا
و سینه اش را خداوند از برای قبول احکام و احوال تعالی مفرغ فرموده
چنانکه وارد شده که هر بر دانه آن بهر بر نیج سنده کلام ملا
و اینم که بهشت او میر لیس لیر الله و خدا بخواهد که صحت بی عیب
و لاله دارد و بر عدم کمال یقین و تقیم و رضا چنانکه وارد شده که در
بر دانه ایضاً بهر صدره ضیقاً و عجباً کما یستعد الله و بعد از آن
بر که است که مراد از آن زیاده که اموال است بویطه کب و تبار و
زیاد که در قریب بر کاه حضرت بویطه زیاده که عاده آن از جنود
مقدس و صدان محلی است که از جنود جهنم است و مراد از محلی ناقص
که اموال است بویطه ترک تبار چنانکه وارد شده که ترک تبار
سویب یقین عقیدت و اینم مراد از محلی ناقص که در قریب بر کاه حضرت
بویطه که طاعت و عدم جناب از صحت و بعد از آن عافیه است
و صدان بلا است که از جنود جهنم است و مراد از عافیه که از
امور که موجب کفر است در دنیا و آخرت است معاف و آن خط
کون است

مردون است و مراد از بلا که در دنیا و آخرت است که موجب کفر است
یا در دنیا و یا در آخرت و بعد از آن قوام است که از جنود عقیدت و صد
ان مکاشفه است که از جنود جهنم است و مراد از قوام که در جنون و کفر
کفایت و عفو است و مراد از مکاشفه که در جنون و کفر است و بعد از آن
زیاده از آن و بعد از آن حکمت است که از جنود عقیدت و مراد از آن
حد و خط است و میان جبر و ملائمه و بر جبره اطلاق فضول ام
نه است و فضول را خدا بطل می کند و بعد از آن که فضول را شرا از
او و بر نفسان است و آن خدا حکمت است و از جنود جهنم است و بعد از آن
و عافیت و مراد از آن آرام بدن است و آن از جنود عقیدت و صد
خفت است و آن بد از هر است که در بعض از اعضا و جوارح از او صادر
حر و دوان از جنود جهنم است و بعد از آن سکاه است که از جنود عقیدت
و صد آن تفاوت است که از جنود جهنم است و مراد از سکاه که بعد از آن است
چنانکه مراد از تفاوت ام که بعد از آن است و این کلام دلالت دارد
بر اینکه محاف و تفاوت هر است که بعضی از اعضا و جوارح از او شود

٢٤٥

مرغ

259

281

50.

205

205

بسم الله الرحمن الرحيم

و آنچه که در نفع و زیان و آنچه که در حیرت و محذور است
 این سواد است در بیان جملی عدم جواز ادخال علم منفرد در شریعت
 تا بقدری که است آن در بعضی از علمای آن و جمیع است آن را با دوین
 و جامع عقول المسادین و در هر دو وضع و اطمینان این است که جمل
 اختلاف و مادیان و نه ایست شایده که در بدیهه مسلم است که آن که در کار
 علم منفرد و از انکشاف بان است و خلاف رضای خداوند رحیم است زیرا
 که در این اختلافات تضاد و منافض بسیار است و رضایت علیهم
 جمیع باین متضادات و رفع وجه باین متضادین تفویض نکرد
 نموده از افراد علم است و از انهم مساوی است و از انهم ضد علم است
 پس از علم که در علم است و از انهم مساوی است و از انهم ضد علم است
 و که در علم منفرد است و از انهم مساوی است و از انهم ضد علم است

و بعد از آن سخن را با علم و کلام که نام حکم را باین که کلام است
 و حکمت مرگانه و در کلام باین نام که سر بیرون و تصدیق است
 از اول و ابیات مرگانه و در طایفه از خبری که دارند مرگانه است
 در عالم بی بدیهه است و چنانکه وارد شده که گوشت کما هر اختلاف است
 از کلام جابر که در علم منفرد است و حکمت مرگانه و از انهم علم منفرد است
 مردمان با هم اختلاف می کردند و لکن چون جابر با و علم حکم مرگانه
 و با عالم معارضه می کردند و که در علم منفرد است و از انهم علم منفرد است
 پس که جابر در علم است که خداوند زین را از علم خالص می گذارد و تمام خود را
 بر کلام لایم مرگانه و در طبع علم منفرد است که از اجماع مرگانه خداوند هم در این
 بقای مرگانه و مرگانه و چنانکه وارد شده که خصمیه و الدن جابر و احسن
 سلطان و ان الله له الحکمتان یعنی که که جابر که مرگانه نفس و شیطانی
 علم جابر و مالذ اوله و ابیات باین راه از جابر هم فرموده البته و خداوند
 کاران است که بر طایفه ان جابر و ایشان را از انهم باطله و از انهم

چنانکه این کتاب به ایشان را در خفاست و از این مطلب باید که
 به خصوص است و اول به غیر از این طایفه بود و از وجه
 حصول علم در تحصیل این حیران و در این شده اند که بود و انصاف
 به یکجه عدم سوخته معتم بر آنکه سوخته معتم بر تعلیم و تعلیم معتم بر آنکه
 که قدر استقامت ایشان و ایشان هم در معتم گمان میکنند و این را در میان
 به این خفاست که اگر معتم حقیقی بود و در نهایت و خفا و خفاست که
 و اگر خفاست متضاد و متناقض که ابد است و حاشا که دارند و اما
 این طایفه از امانت به غیر از ایشان هم که عدم سوخته معتم است که حیران
 مانند طایفه که غیر از ایشان اند و بعضی دیگر از ایشان که استقامت
 بر ایشان اگر چه معتم دارند و مکن بطریقه که معتم این تعلیم داده اند
 در قرآن به تحصیل علم می کنند و با این طریقه سوخته ندارند با اینکه سوخته
 طریقه حصول علم هم بر تحصیل معتم است و بعضی از علما اگر چه در ادب
 تعلیم و تعلیم است و سائر نوشته اند و مکن استغناء شرایط آنها را که این
 ها

که اند پس لازم که رساله که می شود به غیر از این طایفه و ادب نوره بوده باشد
 شود تا اینکه اگر تحصیل علم که هم امور است و هر کس که در طلب این
 صادق بوده باشد حیران و در این که در این رساله او که در لایه تعلیم
 حیران آنها به طریقه حیران و در هر کس که این انصاف و در آن نظر کنند
 حق گفتند و این را فیه هر که کند و هر کس که ادب و در ده که تحصیل
 لیون کمال بعد از در و معقول مطبوعه و سوره که جمع کنند و آنها را از طرف
 و اگر حاج بر آید و ترتیب داده است این رساله را بر یکب معتمد و فصلی اما
 معتمد پس در بیان خبری که در این طایفه و حیران و در این طایفه و حیران
 عرفیه و طبعیه و عادات و دیگر که در موضوعات حکام شرعی و حکام شرعی
 و حیران و در این طایفه و بعضی حکام شرعی پس این علم است که در این
 با و که بسیار از این معتمد و تعلیم و در این خبر این رساله مذکور خواهد شد
 این را خبر که اند و در این طایفه و بعضی حکام شرعی پس این علم است که در این
 و بعضی از آن که اند که در این طایفه و بعضی حکام شرعی پس این علم است که در این
 تا شده است از طرف و در این طایفه و بعضی حکام شرعی پس این علم است که در این

[illegible]

بر این فقرات مذکور از خط معلوم شده که گمانه که خیال داده اند که نزاع
 لغز نیست بدو است بلکه در خط مجری خطه مختصات و تفاوت چند است
 ملاک الفاظ و دیگران اند که نام بردان کبریه همه ضعیف از بران
 فخر خسته اند نه خبر که اگر بران فخر شود از رفیع حاصل هم عزم شود
 و گمان که اند که خداوند قادر از بران هم مراد که در کلام گفته اند
 و که که جناب مولی خداوند با اینکه از بران چنان نظر در کلام
 داده اند که اگر که دانش مبین باشد از ان ثبات همه و یا تکیه که
 باشد در ادراک ادیان ابدی مظهر نمازد و اگر که مبین نباشد
 و تحقیق که که چه قدره ندارد که در ادراک ادیان را نماید و این
 اختصاص بر توان و حد ندارد که در همه موارد چنین است چنانچه در
 در نظر داشت که سلام اسم و خیریت در میان که خارج از است عود دیگر
 با ملاقات که سلام که بر او در جواب گفت که گفتا شد عید که گفت
 که ای چه جواب بود که گفت جواب که مطابق خطابه بر آن سلام

ام

هم در خیریت در میان که سلام که بر او در جواب گفت که گفتا شد عید که گفت
 بر او سلام که و این که گشتند بود که امام فرمود که از اعراض هم
 ما شتم که از یک سید و شست که در گمان و خبر شود گمان کرد که امام
 من شخص فرموده اند از خود ایشان را با ما در محل در صفت و چون سوال که
 که بعد از خود شرا را که گمان که خواستیم بر شخم این بر کار فرموده که
 من از انصاف و درست گستر که کلام ما چنین بعد انصاف با ما بعد
 با و در حد کلام ما ظلم کرده است ما که فخره انوار بر حرمین با و در حد
 و بران ما هر ترانیم در صفت رخصه و ادب که مراد از این کلام این است
 چون ما را با ما به شانه هر قدر از اعمال خسته اگر چه که ام بوده باشد
 بعد از و به فخر خداوند مقبول خواهد بود بکلمات که که ما را با ما به شانه
 که در در از اعمال خسته اگر چه بسیار ام بوده باشد بعد از و در قول و عمل
 امام در این کلام که انصاف بر شرط فهم مراد از کلام که قرار داد و
 بکار خود تقدیر است پس با یک کلمات خداوند بر او را نموده که گفت

۱۶۹

ظاهره دارند که بیان مراد ایشان را غایب از انصاف که شرط فهم مراد است
 و در اینها هم گویا اینست که تفسیر از جنس و جمیع کتب و عقود از کتب شرعی
 فهم میخوانند با اینکه آنها علم شرعی را ندانند و کتب که بدون تفسیر تفسیر نموده
 در استدلال بکلمات آن بزرگواران و نقل کلمات ایشان علم که است چنانکه
 کفار در انکار و رجوع و ساقط علم با دل توحید و رسالت و کلام حقانیت
 در انکار خلافت و کفر با علم بر آن مشتمل است و میگویند و خداوند و کلام مجید
 همه بر آنست که در باره کفار و مخالفان اسلام و ایمان میگوید و او است
 ایشان را با مراضی غایت و دوا و شیطانی که بویست آنها در کفر و
 و خدایند و این معلوم شد که عدم تفسیر و تفسیر موجب کفر و نفاق و
 مرشیه و اهل طریقه و شرایع و جهاد علم اخلاق را انحراف اند با اینکه
 علم شرعی این است و کتب که تفسیر تفسیر و تفسیر را کرده در استدلال خود
 شود و کتب آنها از برای تفسیر اند و آیات و احادیث و تفسیر است با اینکه تفسیر
 فهم نفعتم دارد بر آن عقلا و نقل و دلالت دارد بر اهل اخلاق
 کفر از کلام

و تفسیر از جنس و جمیع کتب و عقود از کتب شرعی که در هر کس از این
 مکتوب خواهد شد و باید دانست که مراد از تفسیر علم که این تفسیر
 علم بر احادیث از آیات و احادیث و کتب است و خداوند چنانکه هر تفسیر
 و تفسیر است اول و ایضا که دلالت بر مراد نکند تفسیر است در آن و الله
 قادر است هر قرار و او است که هر کس این قانون تفسیر علم نماید و جمع و تفسیر
 تفسیر و تفسیر و افعال و غیره را تفسیر نماید تا به توفیق حریص که تفسیر مراد
 و از کلام و تفسیر است و در اول و آیات است که بوده شد و باز اول
 و آیات هم چنانکه لازم است که علم بر وفق تفسیر و حیاط بوده شد زیرا که
 تفسیر ضلال الله و کفر و کفر از تفسیر خدا و این است که کتب که تفسیر علم
 از ادعای تفسیر خود خدا و قرب بر کلام او دارد از این کلام و در کتب که
 خدا را از تفسیر و حیاط و در کتب معلوم است که تفسیر از تفسیر علم تفسیر ضلال
 تفسیر خواهد و این فساد است و در تفسیر که تفسیر از این کلام شد و کلام
 از تفسیر و حیاط کلام او بر کنند و تفسیر علم را تفسیر نمایند و اگر اول
 پس از اول و آیات و تفسیر علم چنانکه تفسیر و تفسیر شود و در اول تفسیر

مرشد انفر و جنیاط الشان اذان جانر که اهل اودا بر عرض که کلمه کبریا
 مراقتند و کان میکنند که در راه اندازد که هر که در قصد خواند انصاف
 بوده باشد هرگاه را اثر شود امر او در کتب جنیاط و عمل غنچه قطعا نصیحت
 بر عمل غنچه مقدم دارد و ابد از ضرر نرسد که جنیاط را ترک کند و غنچه
 نمک جوید بلکه اگر کاه که با دهنه خط نمک بر آن که از عمل غنچه دارد و آن
 بان عمل نماید و نمک بقدر جنیاط نشود با شش کاه نمک بر آن که
 مغیر امان آرام و طینان قیصر است و کسی که آن کتبات را حفظ کرده و
 شبه اجماع بر جواز آن در دل او پیش گرفته باشد ابد آرام قیصر را او
 حاصل نمیشود پس چگونه موضع می باشد و نمک بشه اجماع موجب جان نرسد
 زیرا که صاحب ثقه آن را دلیل بر خردار نداده است پس امان بان امان
 کاذب است چنانکه خوف از مخالفت آن خوف کاذب است و باید کلام
 از دم نفوذ جنیاط در طریقه خبر این رساله مذکور خواهد شد و اما
 فصل بر در بیان آیات و احادیث که دلالت بر جرمه عمل غنچه
 میکند در اورد

میکنند و در ذکر آیات و احادیث که دلالت دارد بر اینکه کتب انجیل و
 کتب یهود و غیره که قصد علم از آن اوله و آیات منصوصه مقدم است بر آیات
 اول این آیه فرامیه و احادیث کجاست که انقصاء آن در کمال غنچه
 بلکه اهر علم جنیاط ندارند در عدم جواز عمل غنچه به دلالت بر آن که اگر
 که عرف دارند باینکه عمل غنچه جان نرسد و اینکه نمک شده اند
 اکل نمک است و ایضا عرف دارند باینکه با علم در زمان سید نصر
 قدر از آن منصرف بوده است و ایضا اهر علم جنیاط با ثبات ندارند بلکه
 زیرا که عمل غنچه را اهر طریقه اراوه دارند که در طریقه نمایند پس
 ایشان لازم است که در احوال و جواران و دیگر کار کنند و نهایت
 است لایق که کرده اند خط اهر نمک با جمیع است اما خط اهر کلام بود
 زیرا که کلمات از سبک و ثبات فرود افتد اند و بواسطه سبکی جان و
 ان کثر داده اند با علم را بر که سدد و که اند مانند دو دو و در آن
 صاحب ثقه اهر خط آن و نادر و ثبات نفعه بلکه منع از آن که
 چنانکه فرموده است که من لعن لم یصلح الحق فی کتبیک و ثبات فرود رفتی

و ساد و شیطانی که از اعظم جزو اوست و محبوب اوست چنانکه در حدیث آمده که
 در اشیان آن لشکر بی دوت دارد شیطانی اینک که کفر از ضعیف و در
 حق و فتنه تا در وجه عرض شک این است که گماند که فرار داده اند و چنانکه
 که با یکصد تن که بقانون هدایت پس چیز را که در میان دارند در آن
 حرکت و چون اولی که در دست مستدین روزگار است هر کس که از مضرت و
 محترمه و از یک صند و بگراند و از هر یک در میان بگراند و در میان
 مختلف شود پس شک ظاهر شود و در آن که دل حاکم متضاده و متناقض
 محسوسه البته انظار دارد و نیز فراموش که بهر دو ایمان سیار و پس شک
 می شود و آن را در ترقیه یعنی بعد از آن نوی باطل است و نه صحت
 دارد و شد که در کلام کلیه صحت متناقض این فریغ قلبی که بهر دو حکم که
 فیضیانه حکم نمی کند دل تو از این وسیله از حق نوی باطل عارض می شود
 و در حقیقت این است که خداوند بی فکر و اسلام و تقیم فرار داد و آن
 مناسط رضا و غضب که در این جهان که فرمود که آن که این صند الله اکلام
 من منیع عبد الله اسلام و منافع معتد به او و آنکه در این سری بی
 بهر دو خدا

و نیز که مناسط رضا و غضب صفت اسلام و تقیم از برای تیرا بر خدا و رسول است پس
 طلب کند غیر اسلام و نیز وان مناسط رضا و غضب خدا فرار دهد ابد از او
 قبول نمی شود و او در حقیقت از زبان کاران است پس یکصد شناخت که اسلام
 رضا و غضب صفت و از خداوند خائف باشد ابدان غیر اسلام و تقیم از
 برای تیرا بر خدا و رسول و طریقه چنانکه کند و این هر کس میداند که خداوند
 ادرایا که فرمود و در نزد سید الله تبار بگوید در امور او در هرگاه
 آنها و نقص تصور و فایان تبار بر نه و گمان که از آنکه که از آن
 کند و شک و حق آن تبار بر نه و قطعاً تبار و یگان که خلاف آن
 تبار است که حق می دهد مگر اینکه گمان کند که تبار و یگان عین تبار خدا است
 چنانکه عاتق و در حق کفایت و ابد بکر که شک باقی زده اند گمان دارند
 که آن ایجاب ناشی از تبار بر صفت و اما هرگاه در کتب علم که تبار بر گزند
 و انظار بطن که آیات قرآنی و احادیث نبویه کلام در حقیقت آن صحت
 دارند نمی روند و در معرفت تبار بر خدا و رسول سرگشته می شوند و خداوند
 ایشان را از ان بلیه نجات دهد و از آنکه آیات او و احادیث تبار بر
 و لاله صحت دارند بر اینکه آن ایجاب بر خلاف تبار بر خدا و رسول است

برین که خداوند از باطن این تنه میجو کانه مریه که تنه قصید علم را از سر برار
 خدا خالص دارند و خالص میگردند اوله منسوبه را که ایات واضح و دلیله
 بر خلاف جناب ایم است و هفت گزیده و اوله منسوبه اوله هفت گزیده را که
 عبارت است از افعال و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء
 شوند زیرا که شیطان عرفت که است که بر نفس این لفظ ندارد چنانکه
 گفته است که الله عباد و هم المصلیان و مراد ازین افعال خالص که اوله
 منسوبه است که از تنه این خدا ناشر شده است از اوله هفت گزیده که از تنه این
 حقیقتی از تنه ناشر شده است و مانند این کلام گفته میشود در باره این
 که اگر ایشان هم اوله منسوبه را که دلاله دارند بر حقیقتی که لفظ از اوله
 محترمه که افعال بر جواز این است خالص میگردند بر سره شیاطین حقیقتی
 که در دلاله الفاظ و سره کرده اند که خداوند نشانه با اینکه خداوند فرموده
 که یعنی الله انی کلمه و ذکره الجوامع یعنی خداوند که در آن را و خداوند
 اراده که است که حقیقتی را بچنان که تحقیق کند اگر چه نخواهد که که
 مجسمه و از حدود خداوند بر نیاید چنانچه لفظ دلاله الفاظ نظر غرض
 چگونه خداوند حقیقتی را باین تحقیق فرمایند پس معلوم است که دلاله الفاظ
 نظر دارند

نظر دارند که خداوند ان را در کلام خود بیان فرموده است و ان را در کلام خود
 و است در دلاله الفاظ خدشه آورده اند از تحقیق نیاید که ان نظم را
 دریافت کنند و اما علم چون بان شهادت مبنی شده اند ان نظم را
 از کلام خدا فهمیده دارند و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما
 نمیکنند و اگر کسی گوید که خداوند در کلام خود فرموده است که ما کلمه نام بر اول
 الایمان قریه لیستین لهم پس چون قرآن مبنی قرم عرض که هر کس
 ان در دلاله مختلف میخواند پس این اختلاف الفاظ در دلاله ناشر از
 قوم است که قرآن بان نازل شده است گویند که قرآن قرم که هر کس
 لکن خداوند از کمال صحت و صحت که نظر در کلام خود قرار داده است که بان
 این اختلاف در دلاله مراد از این است و واضح و شکار نیست و دلاله که
 بر آنچه میگویند قول خداوند در این است که لیستین لهم فی هذا الموضع
 و بعد از این است که نظر در کلام فهم مرام خدا از کلام او بر هر چگونه
 و بعد که لیستین لهم بلکه چگونه صحت میگوید و اما خداوند بر سر او دانی
 او بر سر او که اینها چنانکه در تنه بان این میگویند و اما نام او این است
 خداوند کلام خود را مبنی قوم فرستاد تا اینکه بر خدا حجتی بکند که این

کلام بیان نمیشد و آن بر تئیم و کس چون با وجودی بودی خزان بیان
 ممکن بود که در تئیم و کس مراد خدا از آن عذر آوردند لهذا خداوند
 عذر آورد و فرمود باینکه قرار داد که هر چه علم ندارد بفرز و جناب
 در آن مرعاه کنند و علم نطقه که بکینه که اگر نطقه که علی کند
 اختلافات در این بدید و در میان این درین شایسته و ضایع
 و قد نفوس نسیب اموال و غصبه فرج ظاهر شود پس باین قرار خدا
 نمیداند و آن علم کردند باینکه بکینه که اگر نطقه که علی کند
 شد پس اگر آنکه باین قرار که خدا در کلام که داده علم کردند
 اید اگر این مراد خداوند و این همه اختلافات در این بدید
 و کس چنان قرار خدا علم کردند که آنکه باین قرار که خدا
 منطقت و این باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 نمیدانند و اختلاف را در آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 فاسق و ظالم مرشد و خدا قرار داد که اگر فاسق و ظالم شود
 ایمان سوا بر توفیق بوده باشد چنانکه فرمود و کس که حق است
 الهی و حق الله لا یومنون و در این بدید و کس که حق است الهی
 ظلموا

ظلموا انهم لا یومنون و در این بدید و کس که حق است الهی
 و در این بدید و کس که حق است الهی و کس که حق است الهی
 این است که خداوند باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 و در این بدید و کس که حق است الهی و کس که حق است الهی
 مادر که فاسق و ظالم اند و اما اگر باینکه باینکه باینکه باینکه
 اما این عبادت مختلفان نمیداند که اختلاف در این و در این
 جمله عبادت و باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 خداوند نمیشد چنانکه فرمود که لایزال مختلفان الا فی رحم ربک
 پس نمیداند و اختلاف انکار آن کس که خدا را کند و اختلاف خارج شود
 و این فرمود که قدر هو القادر علی ان یحب علیکم عذابا من فوکم او یحب
 کسرا علیکم او یحبکم شیئا و ین فی فوکم ما ین فی فوکم شیئا
 که خداوند قدرت دارد که بر شما بفرستد عذاب را از بالدر شما و یا از
 زیر یا بر شما یا بر شما و یا بر شما و یا بر شما و یا بر شما
 و کس که فاسق و ظالم مرشد و خدا قرار داد که اگر فاسق و ظالم شود
 ایمان سوا بر توفیق بوده باشد چنانکه فرمود و کس که حق است
 الهی و حق الله لا یومنون و در این بدید و کس که حق است الهی
 ظلموا

این ابتر را فرستاد جناب مولی خدا معلوم شود که خدا ائمه و اولاد ایشان را
محافظ کند خداوند عزوجل که از دو عذاب اولی محافظت کند و اما از عذاب
سیم محافظت کند و وجه آن معلوم است زیرا که اگر کسی از عذاب اشتقاق محض
مفرز خداوند بود که ایشان را در مقام مراد خدا قرار داده و ایضا جبر کند و
خداوند تکلیف است و چون خداوند و بنیاد او را در تکلیف قرار داده و جبر
در آن نمی نماید و وجه قرار دادن خداوند را در تکلیف و در جبر این است
منظور اصلی خداوند از آنست که در ذاتی سرور و ثبات لغات و عباد و احسن
نعمانی حاصل نمیشود و منظور همه اینها را در نظر کرده و در تکلیف زیرا که
در او را جبر صفت مفوضه تمام و صفت غیر مفوضه تمام چنان برقرار نمیکند و
در پرده و مخفا مانده و در او را تکلیف آن صفاتی را بر سر نهاده و ایضا
جبر استحقاق را بر او جبر نمیشود و تکلیف زیرا که در تکلیف عده
اختیار نیست و در جبر اختیار نمیشود پس استحقاق را جبر شود و این مطلب
هم یکی از عده اولی است که دلالت دارد بر اطلاق اوصاف علی بن ابی طالب
شود منظره زیرا که از این مطلب معلوم است که خداوند خدا را و سید عالم

گفته مرشد که عباد اگر جناب بر دل خدا را با جمال صفات قدره و علم در رساله
مرشدا خسته ننهاد و نخواستند بآن بزرگوار که ضعیف و حقیر محسوب نگردد و از دیگران
فرجه است با اینکه بعضی ضعیف و حقیر در نظم امر رساله و کمال آن است
آنکه آن بزرگوار کمال احتیاج بآن داشته باشد و بگوید اگر احتیاج بآن نبود
بویگر از نصیحت کردن پس این نصیب بویگر و بعد از احتیاج آنکه آن ضعیف
و نصیب کردن آن بزرگوار ضعیف را در دفع کوه آن احتیاج این را در
اختلاف صادره از ایشان را در همان هر مقام و بعد از نقص رساله است
و نقص رساله و بعد از نقص فاعلان است که رسول است بلکه بجهت آن
نقص رساله زیرا که رسول ناقص را فرستاده است و بجهت آنکه از آنجا نقص
بجهت رسول بلکه بجهت آنکه ظاهر ندارد و از علم و از علم شرعی بر عقلیه است
ایشان است بجهت اجماع و کلمات دیگر و مستحق گفته مرشد و در کمال
که بتدوین علم گفته که آن را در ترقیه سطره و بعد که آن را در
که اند با نقاد و اجماع بر جواز آن زیرا که ایشان هم از آنجا نقص
بزرگوار بلکه با آنکه بجهت آن ظاهر ندارد مگر اینکه وضع آن را
او

نویسنده و کس که بر عصبانیت و کینه و بغض و دشمنی و اینها و اینها و اینها
ایجاد از اذن و با آنکه هر وقت بعضی کمال از جمال و جمال فرموده و بعد از
و نقص او در ظاهر افعال بر او فاعلی قرار داده است و بعد از آنکه
داده است تا اینکه هر صفات او از جمال و جمال ظاهر شود و از آنجا
کمال ظاهر شود که و خوف از خدا در او کمال و بعد از آنکه
او نشوند در معرفت رساله و مقام و مقام کمال از آنجا بر او رسیده و رسول که
کمال ظهور آن در جرح و تدبیر و تبیین و تبیین و افواج و افعال و تبیین
تا جرح و تدبیر و تبیین و تبیین و افواج و افعال و تبیین
افعال بر مقام دیگر و بر جواز علم گفته و در ترقیه سطره از اسلام و تبیین
مگر خارج است پس هیچ معارف که از آنجا قرآن و حدیث مراد اند و بعد از آنکه
که خدا و رسول در هر مورد و مقام در آنجا قرار داده اند و اینها مرشد
الافتاء بتو این مختصر از عباد و خاصه نمیکند و هرگاه که بعد از
بعون خدا و رسول علم حاصل شود و هر فرجه از فقر و جسطا را خارج
نمیشد و عباد طریق خدا و رسول بر سر نایب و بختهاست سلطان
پس بر آن قوه و ذب مرزاید و اینها نقص تصور و فساد اینها

و معاذ و بیا که کار را بر تو
از ترقیه سطره و تبیین
مشایخ و اینها و اینها

بیت خداوند و ذکر کار راه خیر به کندی سینه اش را از برای اسلام و تسلیم از برای ابر
 خدا در کمال کدین او و مناظر رضا و غضب او است مشیخ و صبح سر کرده
 که از هر چه در تبار خدا و رسول در امور بلاد و عباد خدا در شود در کمال
 رضا و روح و راحه و یقین منتظر شود پس با نشان گو یا سر کرده و نش
 بان عقاد مکر کند و ان راجع و حق مردان پس اعمال خدا ابر ان یقین
 عقاد منتظر مکر داند پس چنین کسی که نشانی کند سر شده اگر میبرد و حال
 در غفله خدا هم صفت محبت است و اما بیک سینه اش را از برای اسلام و تسلیم از
 بران تبار بر مشیخ سینه پس خداوند در آن حقش را که از برای سید پس
 ملاحظه او می شنید و هر چه در سادش طایفه سینه اش تنگ سر شود و
 از جهام و دم این و دم خدا در کمال کامش تنگ سر کرده و یقین عظمی
 و استعاده ثواب خدا در کمال سر کرده و در دل خدا ان را یقین و حقیقت ان را
 بخش می نماید و منتظر کند که کارش خدا در کمال رخصت او که فرار داده اند
 سر داد پس نشانی از عقاد بصحة ان و بر رضا و یقین بان است
 و در حقیقت ان تبار بر شک و دغله و خجسته راه می دهد پس اگر ای کمال

حال بود

حال میبرد غفله خدا از منافقین محسوب خواهد بود و در بعضی از احادیث دارد
 شده است که هر که در دل غفله بگذراند که بر خدا و رسول خلاف آنچه گفته
 می کند در غفله خدا از شر کاین محسوب است پس چون معلوم شد که لازم است
 اسلام و تسلیم از برای تبار بر خدا و رسول و ایضا معلوم شد که اگر از ان آفت
 و مانع غفله تنگ بگوید ابد البیض حصول علم و یقین مستفیض خواهد شد و در کمال
 و از او سادش شایعین حق ان غفله نخواهد داشت و اگر هزار روزه از
 یک تنگ و نوله غفله شود بپوشد و اگر ان این گرفتار شود و غی
 الدوام باید شایعین حق ان مشغول مدافعه بوده باشد و عاقبت غفله
 اگر نخواهد داشت و ان بیچاره را از قبول نخواهد شد و اگر درین فکر
 او غافلند که قصد علم مکر کند کاذب خواهد بود می باید دولت که تبار است
 فراتر و اگر آنها دین نبوت و ولایت راجع کفایت این اسلام و تسلیم و یقین
 که از آنکه در شریقه مطهره وارد شده است کمالی و سادش شایعین
 انی که در اسلام و تسلیم می نمایند ناظر است مثلاً امر مغفرت و انصاف و تکرار
 و صدق و اخلاص و حب که فرموده اند بر ان تکرار گویند در ان اسلام و صبر

بیکه اگر الیایا زانکه شک و دغ
 در توحید و یار خدا
 بوده باشد صفت کاذب خواهد
 بود بلکه توبه اش هم مقبول
 نخواهد بود

خط در مطایبه و در میان اولاد منسوبه و اولاد غیره که هر یک چنین میگویند
 اید بعضی حاصل علم مستغنی نخواهد شد و از دوا و شایان حق
 انش فلاح نمیرد و اگر از یک شبه فلاح شود شبه شایان حق نیست
 و گویای او در نه که تحقیق
 در مطایبه حدیثی مشکلا که
 شایان حق و این دارد
 و درین حدیث مذکور است
 نقیبه است که در تحقیق
 مطایبه شایان با
 و در آن گفته اند که
 اگر چنین شبهه اید
 و در علم تا به غیر از این
 به چاره که بدست نیاید
 که فلاح به و گفتم
 از خطی بهمان کلام
 خداوند فرقا و نور
 بشما عطا فرماید
 علم از شیطان است چنانکه خداوند فرمود است که شیطان است که شما را عیب
 میکند که بگوید
 نور

سیکند که بگوید بر خدا بی غیر علم و اما آحاد دیگر که دلا دارند بر اینکه لا اله الا الله
 تعوذ از خدا و هر که ان عقیده را در کرد و علم حاصل شود این است که
 دارند و است که ان تعوذ را با ان غیر تعوذ را بعد از ان است به مادر است
 کسر نقیبه باشد که خدا او را بر کار کار یکا که در در سید به و ان کار را
 البته از او مطایبه خواهد داشت که خوف از عذاب او بر نباشد شبهه اید
 بر آنکه رسول که طلب کننده حقوق خدا است ایان نخواهد آورد و دل
 بصورت رساله او مطایفه نخواهد کرد بد و شفا پس گفته میشود و غیر آن
 که رسول از جانب خدا مطایفه فرمود است مانند لادن خلافت در عی و اولاد
 که ان او مانند لادن عی فرموده و امیر اگر عا که او را طری از خدا
 در کمال تعوذ می بودند و از مطایفه خدا اندیشه میروشدند اید ابر خدا
 در رسول مستغنی می کردند و در خلافت اید بود و در حجاز علی بن ابی طالب
 که خداوند بر رسول خطاب فرمود که اما خداوند از ان که خوشتر است
 عی از تو کسر قوی اندازد سیکند که بر پر ذکر را کند و فکر از عقیقه
 خارج کند و از خداوند با ان رحمت یافته خوف و خشیت هم داشته
 باشد و اما ان کسر که پرور ذکر را نمیکند و از خداوند خوف ندارند

نفس فدا و ادا کیمره اندازد و در دامنش کند بکده قرآن هم اورا بیا
نمونه چنانکه سابقا در تفسیر قول خدا عز و جل هر نفسی که شهادت
البلایه از جناب امیر کبیر و اردو نه است که آن تفسیر اول الایم و اوله علیته
و ارسایه حاجه الیهم نموده یعنی تفسیر اول ید که و سبیل و کمال آن و ارسایه
و مستقر حاجه خدمت از کمال و الله در وصف جناب حبیب المعز و الزمان
که از الزمان قرین تر و درو و عالم از از عدل و داد و مکر فرماید و اردو نه است که آن
جایع الکلم علی تفسیر اصل یعنی بجهت کشنده است که کشان را بنج تفسیر یعنی
سروان را از سر فرماید که در همه امور بعنوان تفسیر و جنایط بوده بشاید
یعنی در حدیث که علم شایسته بمراضا یا مقید از حصول علم و شایسته بعد
آن و ایضا از جناب امیر کبیر و در خطبه مشهوره با و اردو نه است که
آیت تفسیر فدا و جدت لهما بغیر تفسیر الله عز و جل فکلا لهما
دان نصرت از حدیث جماع الکذب یعنی تفسیر فدا و ادا هم
به ادا و بیافتم هر بغیر تفسیر از خدا است از دست و در امور با اینکه
در حدیث صدق از نه امور ادا و اب تفسیر خود تفسیر که است که از
صدق و از دست تفسیر است و آن تفسیر در حدیث باید باشد از آن چه
گفته اند

[illegible]

والیوم یبقی و مرجع ثبات هم
و دل حاضر شود چنانکه
بکجهای است که
که باقیست
یعنی الدین اویس
و ناخودکامی

الذي الطبع به
طبعه في لندن
في سنة ١٨٠٤
مطبعة دار النشر

بر چنانکه اراده خدا بندگان را بر حق تعالی است که شایسته شود که ان
 و بی و طریقه خدمت که هیچ شریک ندارد خدا بندگان و کسی که این موصوف را بفرستد
 ابد ابد هم جواز عفو خطی را در حق خدا انفرقه و مصلحت با این جواز و عدم جواز که
 گرفتار است بر نصیب بیجان است زیرا که از مصلحت و درست و اگر کسی که از مصلحت
 شد نصیب آن مومن است چنانکه گفته است لا تعزبهم الله ان الله لا یهدی السعیة
 و در حدیث از جناب امیر کبیر علیه السلام آمده است که هر کس طلب الهی را مصلحت او خطی
 نیست طلب الهی که در امور مصلحت و مصلحت کند و نیز ما بین امور بعد از سرشته
 خدا در مصلحت و مصلحت اولییم از برای مصلحت او و مصلحت است زیرا که خدا
 مصلحت کند آنکه ما در هر کس از برای مصلحت خود بفرستد از او فایده نرسد
 و آن شایسته است قول خدا را که لا یسر الله علی شیء الا اذا اراد به
 یعنی شایسته است که خدا در هر کس که ایمان آورده اند برده خدا او را که رسول
 بعد از آن در تمام حکم از ایشان توکل کند آنکه هر قدر که داده ایمان را
 دل خود را از او عفو کند و همان طریقه از خدا و رسول نصیب می گیرند و در تمام مصلحت از
 جناب امیر کبیر علیه السلام آمده است که خداوند در میان حق و باطل مصلحت که در میان
 جماعت فرستد و هر دو مان را از هر فرقه بفرستد ما و با خدا را بر عباد و مصلحت

اینها قاعده مباحث

اینها قاعده مباحث از برای که ایشان قاعده که از آن بزرگواران و کتب معتبره
 اخذ کرده و از حق فرموده جبر اختیار که هم انهم در میان ایشان مختار
 نیستند که در حق بندگان اتفاق دارند که در مصلحت و مصلحت و از برای
 از ما عرض می کند در آن که خداوند و در حق مصلحت و مصلحت از برای مصلحت
 شوقی نه و قوه فکر ایشان شبیه است بر چنانچه حدیث مذکور است که هر کس
 بخواهد خدا را ببیند و او را در حق فرستد و او را در حق فرستد و او را در حق فرستد
 که در آن و از او نه است و اما آیات و احادیث که در باب جبر و از او نه است
 در انجیل و مراد خدا و رسول از او که مصلحت و خدا را از برای مصلحت که در کلام
 و از او نه است که آن که کلام لایزال که خداوند مصلحت و مصلحت که در کلام
 از برای مصلحت که خداوند مصلحت و مصلحت از برای مصلحت که در کلام
 داده کام فکر را با کمال و بهر قدر از مصلحت که از او نه است و اما مصلحت و مصلحت
 مصلحت مصلحت که در کلام و مصلحت که در کلام و مصلحت که در کلام
 بان مصلحت و مصلحت و اما مصلحت مصلحت که در کلام و مصلحت که در کلام
 میان آن امور مصلحت از آن که مصلحت که در کلام و مصلحت که در کلام
 که از برای ایشان است چنانکه از او نه است که مصلحت که در کلام و مصلحت که در کلام

که از حق افعال او استدللال که شود بر حسن ذات صفات او و چون می شود
 بلکه چگونه می شود و این
 او را حق خدا و رسول باشد نقص با افعال ایشان تا اینکه خدا را بر کمال بیانات
 که گفته اند این حق را می گویند و این بر کمال در بسیاری از صفات بیان صلیقه بعد از خدا
 گفتن ایشان محکم است و این بیانات اختصاص بقولان و احادیث که عاده و خاصه در روایه
 حقیقت که خداوند است و این را از ان بزرگوارتر که دارند ندارد بلکه این میان معلوم از احادیث و
 شواهد و روایات است
 روایه انداخته خاص می باشد و در هر جا که در لایحه دارند بر این که خداوند در این عالم
 سخنان بسیار می گوید و در این که گفته اند او را بعد از او متفرق کرده و بهمان قسم می گویند
 که در زمان حیات او عالم بود و از آن پس بعد از آن متفرق شود و هر چه است
 که او را بقدر رساند چنانکه در صبح مسلم بخار از عبد الله بن عمر از آن سرور
 روایت شده است که فرموده اند که می یابیم اما که خطاهای صغیره به طبیعت ان
 فان الله اعلم بما نزل به فاضل الله و الله اعلم به و الله اعلم به و الله اعلم به
 باو صغیره به خدا پس باید که اهل علم گفته اند او را که استقامت داشته باشد
 پس اگر بیاورد و بگوید و سزاوارست با او امام در امامت پس بر نبی که ان و دیگران
 و مومنان است و درین است که خطایان بزرگوار با هر چه بود و از هر چه بود
 گرفته

گرفته و بر حساب می گیریم که گفته بقول امامیه و امامیه بقول عامه بلایم این
 مراد از کسر که بیاید و سزاوارست که سزاوارست با محبت و ان سزاوارست
 بعد از پیغمبر بلایان صمد که از آن به بگویم و لازم که کردن ایشان در شود
 و اگر کسر که اگر او سببه ضرب غشایان و در هر چه پس بر آن است بعد از او در عالم
 ایشان گفته اند بیسته ام کرده که می گویند که حق خدا و رسول قول ایشان است و فکر
 زیرا که خداوند در این قول که ان را و بگوید و عذر از او ان و غیر تقدیر است
 مقام استدللال مقام جهاد است و جهاد در جهاد خدا و رسول حاضر شود و
 با قول ایشان و با افعال ایشان و این همه این همه مردم نه در افعال
 نه در افعال افعال ایشان است پس بر آن تر از آن تر نشود و حدیث لا یفیع خطایه
 و لیسر صحت خدا این تر شود زیرا که مراد از ان نه بر فرض صحت حدیث که گفته اند
 و کلیه در ان تحقیق شده است زیرا که حساب می آوریم که داشته اند از حق است
 که گفته اند و انبیا و عباد و مقداد و غیر از این ششم و در این حدیث گفته
 و اگر مراد از ان حدیث که گفته اند بوده باشند پس علاوه ای که خداوند گفته اند
 در کلام مجید که نه بسیار در معنی لازم باید که در هر چه خطایان تحقیق را
 هر کس که گفته اند از ان اطلاق آن بر کمال حقیقت است و بر آن که ان و ان و ان

حقیقه بدون دلیل قطعی جز نیست بلکه علاوه بر اینها تا قیاسها را که مراد
 که گفته شد لازم آید که در مقام حجاب بر سر خدام متصرف باشد زیرا که آنکه او
 اعتقاد و سه فرقه شده اند و بر هر طایفه آن متصرف گشته همانرا پس باید همه
 مدبر بوده باشند و احوال از آن فرق بر خطایه نبیند با اینکه آن خلقت
 اتفاق است زیرا که همه آنها متصفند بر اینکه ناجیه یک فرقه است و العباد
 مسلم از عرف روایت کرده است که گفت ستم رسول الله م یقول سکون و صامت
 و استقامت من از او ان یقول امره الله و امره من امره و امره من امره و امره من امره
 همانا یعنی زود است که بیاید فاد او نشویند پس کسی که داده آنکه متصرف
 کند امر این آنرا و احوال آنکه مرشان علی است پس بریند او را بشیر برین
 بوده باشد آن جدا اند از زنده پس هیچ وجه و موضع نشود درین حدیث این آن
 که چون آن بزرگوار علی که مرده مردم را بر وجهه خدا و رسالت و امامت علی
 پس آنکه کسی که نفوذ کرد این جمعی را بر بزرگوار بود پس بر این بحث راجع ایشان
 مر شود و این مسلم از عرفی از حجاب رسول م روایت کرده است که در مقام
 بزرگوار که مر آنکه هر یک جمیع علی جدا و احد تا خبر پیدا برین آن در مقام
 و یقین جماعتکم فافکوه یعنی این باب و خواهد و حال آنکه امر شا
 بر بزرگوار

بر بزرگوار است و از او دارد آن کسی که مرایه که جمعی ثار آنکه خدا و خدا را
 متصرف کرد آنکه پس بشود او را و موضع نشود در این است که جمیع حالت درین آن
 مراد از آن زمان حضور و حیات آن سرود است و در آن زمان آن جمعی
 بودند بر وجهه خدا و رسالت رسول م و امامت علی پس مراد از آنکه
 جمعی که گفته شد که آن حکم بقیامت است اما جمعی است و کسان را
 از طایفه که بر بزرگوار و در مقام نفی که آن بزرگوار پس حجاب برین
 این است که این حکم مخصوص متصرف که آن را از او ندارد بلکه این حکم
 چهار است در اول ظاهر این است که هر یک بعد از بزرگوار آنکه کرده پس برین
 که جمعی مردم را از یکی از ایشان متصرف کرد و طایفه که بقیامت حجاب
 است بعد از آن در جمیع که از آن بهرزه از حجاب بر سر خدام روایت کرده است
 آن بزرگوار فرمودند که آنکه مخصوص علی الاماره و سکون مدانه بوم القیامه
 فقولوا من بعد من علی الفاطمه یعنی بدین که شایسته است که هر یک شایسته بر او
 و سلطنت و بادشاهی و زود است که ایشان شایسته و در روز قیامت یعنی در روز حشر
 باد روز مردن نظر ها بر شایسته مات ففقد قامت قیامت و خوشتر است
 آن الاماره و مکن بر بعد از شایسته و این حدیث شایسته بدینکه آنکه مراد

چهل و نه و با یکدیگر در مقام نزاع و جدال برآمده اند و گفته اند خداوند
 بر اینکد امانه هر کس بیست و یک بار از خدا در روزی که هر کس صلاح و نیت
 هر چند فرایند چنانکه در صبح بخواند از این بیست و یک بار که هر کس در روز
 بزرگوار که انما الله بلکه از شفق علیه روایت که اندازان سرورم که هر کس
 چهل و نه مرتبه بخواند از این بیست و یک بار که اندازان از خداوند
 و بعد از آنکه بیست و یک بار از خدا در روزی که اندازان از خداوند
 از او جدا شود و در هر چه خواهد شد و اینست اسم از این بیست و یک بار که
 که قال قال رسول الله ان یوم یغفر الذنوب فاضربوا عنق الاقرب فی الدنیا
 بیست و یک مرتبه که در روزی که اندازان از خداوند
 بعد از آنکه بیست و یک بار از خداوند از خداوند
 که ان کسر که با بیست و یک بار از خداوند ان دیگر کسر که با بیست و یک بار از خداوند
 بلکه که اندازان از خداوند ان که بی از علامت است از بیست و یک بار
 بی شریک روایت که ان قال قال رسول الله انما جبرئیل یبین انما
 حاضر بر اینست که بیست و یک بار از خداوند و بعد از آنکه از دایمی آنست
 بیست و یک بار از خداوند در بیست و یک بار از خداوند بیست و یک بار از خداوند

که

که در حال حضور و حیات بیست و یک بار از خداوند در روزی که اندازان از خداوند
 ان اجتماع الله بود و هر چه خدا در رساله رسول الله علیه و آله و ان اجتماع
 تفرقه نشد مگر بعد از حیات بزرگوار انهم از این بیست و یک بار که هر کس در روز
 اجتماع بعد از حیات است که بیست و یک بار از خداوند و وقت اجتماع شود بلکه تفرقه
 شده بود و اگر ان بیست و یک بار از خداوند را سرورم که کونیه که مراد
 اجتماع فرقه است پس مراد ان بزرگوار از این بیست و یک بار که هر کس در روز
 روایت که ان در شفق علیه از این عباس که جناب رسول خدا ام فرقه است
 که کسیر که بیست و یک بار از خداوند انما بیست و یک بار از خداوند که مغفرت
 کند از این بیست و یک بار از خداوند بزرگوار از این بیست و یک بار از خداوند
 مراد بودن بیست و یک بار از خداوند اسم که در روزی که عباس روایت که ان که
 بیست و یک بار از خداوند انما بیست و یک بار از خداوند انما بیست و یک بار از خداوند
 بیست و یک بار از خداوند که مغفرت کند بیست و یک بار از خداوند در زمان حضور حیات
 مراد از این بیست و یک بار از خداوند مغفرت کند بیست و یک بار از خداوند مراد بودن بیست و یک بار از خداوند
 و مراد از این بیست و یک بار از خداوند در زمان قبل از بیست و یک بار از خداوند

این جهان که در احادیث بعد از شایعین این باب باشد و فرار داده است
در آن جهان که در حدیث است که هر آنچه بر لب الشان ملک الشان الله الشان
شیراز و کوس بر خدایان در این عالم جمیع در حدیث است که چون اگر بر خدایان
که در حدیث دارد که با شاه است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
معلوم است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ایکبار و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
حق و این که گفته اند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
افعال او و الا آن سرور مافیه خواهد بود که در حدیث است که در حدیث است
پس چون اینها را در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و افعال او و الا آن سرور مافیه خواهد بود که در حدیث است که در حدیث است
که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و توکل کننده در آن تقیم بر خدایان و در حدیث است که در حدیث است
حق و این که گفته اند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
توکل کننده در آن تقیم بر خدایان و در حدیث است که در حدیث است

بعد از آنکه حکم کنند آنها را بکمال فقر از خدای ربی و قس و شایسته این
داده باین شده و در شرف دنیا که خداوند در کلام حمید که از طرف خداوند
و معلوم شایسته و حجتی است خبر داده است که آنکه بکمال سلطان است الهی
و بهر چه بخواهد فی شایسته و حجتی است که در این دنیا و بعد از آن که بکمال
خداوند از رسول ایمنی درده و در جاده و بر تبار او و در امور عباد و بلاد
و تکریم و تکریم که در هر چه از آن تبار که انبیا از جانب خدا اظهار فرموده
لینهم کنند و گفتا ناید و در چیزی که تعین آن را از او نموده و در هر چه که
مرشد و فضل عکله را خدای مرگند و عکله را ضعیف گردانند این فضل که در
خداوند است که موجب ثبوت این جماعت است و الله عز و جل از این جماعت
این را منع که نیکو این است که دفع مخالفین از او و جبهه و جبهه و سلام
و لکن این از وجه عدیه و نه است زیرا که بر این جماعت
عصیده و طریقه ایشان معلوم شده و در ثبوت این دشمنان بسیار گفته اند
شاید که عید از حق فرموده است تا که دشمنان را طاهر و پاک گردانند
از نزد دشمنان و دشمنان را دشمنان و دشمنان را دشمنان

و همچنین به کوفت کا از خاک
و شعله بر قیاده شعله
که شعله از شعله است که جا
در دایره شعله است که

فردا پنجشنبه رسا کردت باین شهر برهان خوش عقلی عشره زودتر عشره
 و خاتون سر در کونین بر کفایتی به ملک که داده است به سبب نرسش جوانی
 البته به سبب علم طلب که ترافاد سازد و علمای جهان از علم
 چون در جرافات حقیقت آن علم است و در حرم مدینه تفسیر
 اعیان الله مقامه و شرح مشیخه مدینه لیا بر بیان جماعات نوده شهر
 باره حکا فرمودت که گفته اند که ما بهمان طریق با ما و اجداد خود را به
 و اگر چه در میان این شهادت غرقیم و لکن در حق هر کس که بخواهد این
 ایشان را بکفر نکنند و فرمودت که ای جماعات مسلمان راه را بگیرد
 داخل که نه مانند کسر که در در خانه بر افتاد بر خور و در در گرفت
 اسباب اول و اول که بیایم و در در اجنه ام او را بی سختی کفایت و در
 گرفته که در راه و رفت کفایت به با و گفت که این راه رفت بر او را
 بکسر چون رفت و در را نیافت و آن را هم که رفت از چینه داده بود
 و حق این است که هر که فایده تعلیم نیست غلط مرکنه که در راه است و در
 مرید و بیگان خدا را که راه مرکنه و حکم حق خداوند است که انبیاء
 که امده

که مردم را تعلیم دهند و ایشان هم داده و لکن متعلین بهج و در نه که خصلی به که
 بقاعده که این بزرگواران قرار داده اند که تعلیم نرسند بلکه بهیچ
 که علمای خاص نوشته اند داده دارند که تعلیم کنند انهم که ممکن شود
 پس از تعلیم علم که اتم است بعد از معرفت خدا و رسول در تمام علم
 تفصیل افتاد و اگر کسی که از خود خدا و رسول چیزی از علم خدا
 ناید ایستد و در نه او مرگوند که بخاره شود و طریق تعلیم نماند
 که خدا و رسول قرار داده اند درین رساله مندرج شد هر کس طالب
 صافی باشد توفیق الهی خواهد یافت ان شاء الله

651

و قوله تم انما نؤمن بالله و ما نؤمن بغيره
که بگویند نترسید از من سرور اینها چه خدا انما شد
بر ایشان و اینها انما بر ایشان یک کلمه است
از کسی که در اینها نترسید که شرک شود و حال آنکه
ایشان او را توحید می کنند پس و بگویند انما نترسید
او از توحید خارج شده و انما نترسید چه خدا بر ایشان
یک کلمه است خدا بر سرور اینها و اسلام و توحید
برابرند اینها فرموده و اینها که انما نترسید قبول کنند
و اسلام خارج می شود و اینها خدا را انما است

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ثنا و سپاس که به جهت و در وجه به جهت برود
 پاک انجا و اولی بر صحت جان حقول صافیه و ادما کات قالیه
 محض و مستورانه که چون در زمان روز و خجسته است به جهت و
 نیز از کلمه آسمان محفل سلطان سلطین زمان و مروت و خجسته
 و در آن طایفه لاکامه و ملاذ الفیقه و محرم اسم الشریقه الزکری
 مشید و قوامه العقه البضا سلطان این است سلطان این است
 این کافان الفان ناصر الدین است و قاجار لایزال است
 و البته مرفوضه و کلمات اعتدانه مقومه جافه اسلامی که در
 ولایت و موطافان مکرر اندر ساله بلکه مرفوضه و رشیدی
 تعویب طریقه نصار و زبانه است نسبت ولایت کسلان
 در مایه نو که جوایز نوشته و زبانه شود و جفا که چون هر دم در

از نامه

رساله خود خوشتر است و اب نموده است و عملای آن بعد از حمد
 و نضر سلطان طریقه نصار و در صد و ملا خط خط است نوشتن جفا
 کلمات خضریه آن سالک است فاعراب بر نامه اند و اما
 این خادم شریف بطریقه محرم اسم این خلیفه لایزال است
 عرض جفا که چون که بیان کردن حق و انانیت است لایزال است
 و لایزاله نموده به جهت و تمام نمودن حق به خلیفه خود و در برابر
 ملت و طایفه از آن هر که است و در شرف طایعات و قربات
 سید القم به جهت سیکه محلی این سلام در روز محشر کلام و صلوات
 بعد از حمد و ادما که در روز محشر کلام و صلوات
 و بر این و لایزاله دلائل کسند و بر حقیقه دین اسلام غافل نیست
 و جفا که در روز محشر کلام و صلوات و در تمام جواب بر آمده
 و کلمات ناشائیه جفا است محلی این را به هر کلمات و برای
 که ناشی از کلمات و لایزاله کلمات اینها به جهت است
 غرض از نموده که به تربیت و لایزاله که به جهت است
 بیاستند و این و لایزاله با کلام و اسلام و سلطان سلطین
 انام قرار داده و در کار عملی جناب قدسی القاب این را شرف
 و بیای میرزا محمد سیدی که از خیار است چون به حقیقت

فصل آن که ب و بطه خط بر آن خط ب طبع کرد و بر نو
 و ترخت نمودند که با و ن ا ن صفوت لغز داشتند
 آنست که بخار منقذ و مختصر از مطلق الثاب بود که همان ثبوت
 ملاحظه داشتات نشان بر سر حال و کلا له عا هکذا و و بعد
 از آنکه از اختلافات ضد و ندر مطبوع طبع عا له و شش شهر ما بر کرد
 لصلوب و دیگر که تشریح آن در ترات تو ده خبر را با اوجیت
 و لا کتر سیرات مودد با سبانه که جبر است جها بنایش ز کت
 که درت از ترسش کتوز با آب لال حیران جاریه بر حوت زده
 نو سر که با س جگر لاف و بنا و میان سلطنت و کائنات را احیان
 منظم فرموده که سلاطین و وزیرین بر پشت عبرت به چاره که
 با پشت عبرت لعل که لاله و وزیر کرد و بر دیر خطار و
 تدریج متوجه سر در سر و جین امداد خط کشه را بجا و داد و داد
 خطه از این لیلان العین و عین الان نکل لعل و صد و شمس لعل
 حضرت برزاقان حوت انه عن طلاق الا زمان خوان خوان
 و داد که در غالب نامه مبار که منج می کشه طبع نامه که سره است و
 و کثرت تجا به خط لعل و کثرت آن جواب و پشت را آن
 که است شمس و کثرت که در لعل اجابت نشان را نموده
 تحریاتی را که عینان عجا له مبادرت نمود و چون در کتاب کبر
 فانه

نور خد رحمت خد کت ت حکیم خد خد و انما اند و میان
 قور من آن مذکور شد است نهان لعل که در این عالم ذکر شود
 و کت به خط خد ترک شد با بد داشت که بر تدریج و در بند حید
 کلا له قرآن را عینان کرده و در نموده است مانند لفظ تحریف که
 خد از فرموده است که به و در لعل و تدریج و نور و کلا له و عا
 کت به با انما سلف تحریف که ده اند و لکن بر تدریج است که تحریف
 یعنی که و زیاد کردن کت با لکت بهای سبانه کت و بعضی
 چنین خط کشه که در آن خط کشه و کت از نو و تصحیح خوانند که
 خانه که در سلسله از ترسش و در قرآن که زیاده و کت بعضی
 که کت شد و زیاده و نماند علی اسلام که نماند و لعل کرده خوانند
 که کت که تحریف تحریف که زیاده و کت در قرآن و لعل نمودیم چنین
 کت بهای سبانه سلف تحریف که کت شد و جهان قورانه که خد
 بر سر و جهان زبور که خد بر داده و جهان را کت که خد را بر
 فرستاد الا آن جهان کت بهای بدون کت و زیاده و کت و لعل
 به و در لعل است و خطه در آن خطه را و عا کت و لعل
 کت است که در قرآن و لعل که ساد و تدریج داده و کت عینان
 و لعل داده که که بر عینان آ و در کت بهای تدریج و زیاده و کت
 پس اگر آن کت بهای که زیاده و کت از کت که کت را ساد و
 زیاده که به تدریج و تدریج صدق که کت و کت کت کت کت کت

ایمان آوردن زیر که کتابها تحریف کرده اند چگونه ایمان
 صحیح است پس قرآن و در سوره آن لقاد و شانه خیرت جان
 و لیدرت بر اینکه قرآن از جانب خداست مانند لفظ ما
 مقوله و ما صلی و کون شسته به هم پیوسته و اصل و قدر و قدر
 شد بر ایشان و دیگر را می بیند شسته گشته و استناد و از بدین
 که شسته شد و سزید مذکور گشته است که الی القدر شقی اند بر سینه
 عید صلوات مقول شده است و سنده اتفاق ایشان حسن است
 که دیده و نند گشته اند و آن بر خلاف محرم و اتفاق حکم کرده است
 پس از نزد خدا می باشد مانند لفظ آسمان که در قرآن دارد که خدا
 خدایان را آسمان میکند و می کند که آسمان ایشان کسان است
 که از فقر و فقر را بر سطح می باشد و خداوند عالم که بر خفا یا مکرر
 اطلاع دارد و چگونه در باره او آسمان صحیح باشد و از لفظ او
 کرده است که عینی بر خدایت یعنی آن ولید و مخفی و گفته است که
 خداوند صریح و حق و الهی خداوند و این هر یک خداوند و از دعا کرده است
 که صریح فایده الایمان است و گفته است که آن عجز بر خود که کند
 متفق اند بر آمدن او همان عیسی است و سنده لال کرده است
 بهمن و از چهار است که از توبه و از نزد بر و از کجاست که الای و در
 بهر دو مان و لفظ است و از نهاد احکامیت کرده است و این
 گفته است

گفته است که نبوت بر تشریف آوردن پیغمبر از عیسی در آن بهای
 سادیت نه است است حاصل اشتراکات و استه لالا
 که بر قرآن و بر این اسلام و این خادم شریعت مظهر جلاله
 قلم از بر این هر یک از مطالب این مردم جو بهایش نه و کافیه
 و متعدد و مکتب شده و کتاب کبر ذکر نموده ام و در این رساله
 بعنوان اجمال اشاره به خبر از آن جزا بهان نموده و استقصا را حرم
 و لفظ صید از خدا را حمله با آن کتاب کبر نتایج و از اجواب
 از شبهه که این مردم در تحریف کرده است پس اولاً بگویم
 که لفظ تحریف از لفظ طعوب است و سنده لفظ طعوب را از
 عرب باید از خود نموده و تحریف بمعنی که در آمده که در لغت عرب
 آمده است و لکن گنهار از لفظ آن زیرا که از باب لغت عرب
 تصحیح کرده اند که لوه صیغ و از لفظ تحریف تغییر بر خلاف ظاهر است
 پس سیکه لفظ باید که معنی نبوده است همه معانی تحریف کرده باشد
 زیرا که لفظ را در معنی است و مانع باید که باشد که عیسی باشد و از
 این شبهه است که در مدح از لفظ آن و در باب شهادت بر
 نفی صحیح است و این مردم با یکدیگر از طعوب تحریف که از لفظ
 لغت عرب رسیده است نموده است از داده کرده است که طایفه

حکایت از کتابها
 تحریف شده است
 از کتابها

نصار بر علیه طراف ایف اسلام هم از دله کفای ر تحریف را قبول کنند
همانا قرآن که استمال داده است تحریف را بجا بهار نیکی
سلف کرده این است که در آن کتب بهاء از وی که لفظ غایب
خبر فرموده که می فرزند در لجهان مراد از آنها سر و سپاس و کف
درین است به تحریف آوردن آن سر و طایفه یهود و نصاری
بجهت کتمان کردن نبوت آن بزرگوار در آن الفاظ را تحریف می
کنند نه بجهت آنچه بر او خداست و بر خلاف ظاهر است مانند لفظ
ما و ما و که در تورات است و بی هر است درین است به تحریف
آوردن سر و سپاس و یهود و نصاری که بید که مراد از آنان جهت
میت بلکه دیگر است که در آن الفاظ آن خواجه کرده و از آنرا سر
است بالانیکه متقی بر لفظ ما و ما و که در لاجن آن الفاظ را ندیده
و لالت در نزد بر بودن مراد از آن لفظ هر زیاده که در الفاظ
ماقیه بر آن مذکور است که از دله و یهودیت و در الفاظ کوا
آن مذکور است که از دله بزرگ از آن ما و ما و و سپاس می شوند
و می بیند که از دله و یهودیت بلکه از دله و یهودیت و از دله و یهود
بزرگ هم پیدایش از علیه مطلق از دله و یهودیت و از دله و یهودیت
بی

سپاس خود را از دله و یهودیت و از دله و یهودیت هم از دله و یهودیت
شدند پس الفاظ سابقه لا حق ما و ما و و بی هر یک و لفظ و صریح
و کثرت کرد و در مراد از دله و یهودیت ما و ما و و لکن یهود و نصاری
طایفه نصاری و یهود و بر جنایات و کثرت کرده لفظ ما و ما و و را
بر خلاف ظاهر پیشتر کرده اند پس نصاری که مراد از آنان علیهم السلام
و بعضی دیگر گفته اند که مراد از آنان علیهم السلام قد است و نصاری دیگر
گفته اند که مراد از آنان خاتمه الهیه و بی حساب است و بعضی دیگر
گفته اند که مراد از آنان احمد احمد است و بهر شیوه درین فقره ولایت
است بر آنکه سخن بزرگ که از دله و یهودیت و یهودیت که از دله
و از دله و یهودیت بید از دله و یهودیت آن است از دله و یهودیت
که یهودیان نیز بهر فرستادند که از دله و یهودیت که از دله و یهودیت
ایضا که کثرت و کثرت که از آنان بجهت کثرت و بهر کس هم حساب
نصاری بر یهودیان و از دله و یهودیت که یهودیان نصاری از دله و یهودیت
تورات و زبور که درین است به تحریف آوردن نصاری و از دله
شد است صریح خلاف ظاهر کرده و بر لفظ آن الفاظ را برترت
می بیند و از دله و یهودیت که یهودیت و از دله و یهودیت که از دله و یهودیت
الفاظ تورات و زبور که درین است به تحریف آوردن نصاری و از دله

پس با دنا بر سر ولاد میور هرگز بخود را فاد پس قول تعویبا
 مصدق در خارج بخود بگویم معلوم شد که قول یهودیان خطا و غیر
 این لفظ شیلور ابر خلافت ظاهر است و همین سخن خرافات است که در آن
 محمد از آن خبر داده است پس بر خطه نمودن با دنا هر دو بیان یهود
 روزی که میگذرد و در لیکت نبوت سر و سپهر قوت میزند و مانند
 همین ترفیع را کرده اند و در لفظ فاران که مراد از آن که هر است که در
 که است و یهودیان و نصاری که میگویند که در بیان است و در لفظ فاران
 و در لفظ خیر از آن چنین است که نصاریت کرده اند با آنکه خیر از آن
 کرده اند که میگویند فرموده است که مراد از آن است و نه دیگر و روح
 راست و برکت میگویند که مراد از آن است و نه دیگر و روح برکت دیگر
 معنی است که خواهد آمد و نه خفته اند که لفظ دیگر روح در میان است که
 هر که در آن بر خود معنی غیر بر خلاف ظاهر است و آن معنی که نصاریت که
 توان محمد از آن خبر داده است و نصیران مراد است و در کتاب کبریا
 و که نموده اند علاوه بر آنکه در نصیران است این صفت تعریف نام نام سر
 اینها که هر است شده است چنانکه در حقیقه میگویند که در کار اینها که
 مذکور است که با بنده آنکه بجهت عطا بر او عزاب کنند آنرا در میان
 بدست بکنند که اسم که هر است که صاحب قدرت و تاج است و بکنند

خود

غیر از آنکه هر است و در وقت دارند صفایه از لفظ رنخا است
 نموده و بکنند شیوه طایب حق که در طایب ساق باشد این است که
 حق از لفظ رنخا در هر آن قوت از بر جانش نبوده باشد و
 بعد از آنکه هر است جواب از لفظ رنخا میگوید و نصاریت است و نصاریت
 که در آن هر است و در چهار است و در لفظ رنخا سلف
 و که خواهد شد که طایب حق را نصاریت که در این جوابها که مذکور شد
 بنا بر این است که مراد از لفظ خرافات که در آن معنی است از لفظ رنخا
 که عبارت از نصیری بر خلاف ظاهر است بوده باشد و اما هرگاه که
 از آن کم کردن و یا زیاد نمودن باشد پس سبب در کمال برتر
 سایر نصاریت از آن دارند و جانشین این است که با توریه و زبور نصیری
 صدقات و از آنکه لفظ محمد از آن باقی نماند چنانکه جانشین که یازد
 مؤدب یهود است با آن تعریف که ده است اینها که از آن خود را پیش
 نموده بودند که توریه و زبور را ترجمه کند و با در نصاریت و در کتاب
 خود نصیری که ده است که میگوید بعد از آنکه در حسنات یا منصف
 خبر را که توریه و زبور با آن مکتوب بودند و از پیش که در منصف

شدند که آنها را بخت با و یونان داشتند و بعد از آنکه خود
که نویسنده از یک نسخه توریه از این بار صدمات معده شده
مطالب توریه را از نظر حق و باطل و در ظاهر و باطن نوشته
و توریه و زبور را در این شورش که در آن زمان که از توریه
تخلیف ایشان است و در آن بخت و تصدیق کرده است که بهر دو توریه
بجای صحت و کمال و زیاده بسیار کرده اند و این تصدیق کرده
که از این پس که در هر چهار توریه خلاف حق و ظاهر کرده اند و
از حق بهر دروغ تصدیق شده است و خطی این نام بعد از آنکه در
عین را از ایشان کرده و در حدیث و آثار توریه و زبور برآمد و آنچه
خوب است در آن که زیاده و بخت است خود کرده و در فتنه و فتنه
محت و آن که بهر توریه که را تعالی بده با طراف می رسد
و میفرستند و در آن زمانها که از این بهتر بود و در کتاب
که دارد و که از مورخین ایشان نیز بهر توریه که در آن شده
شده است پس این هر دو که میگویند با یکدیگر توریه و زبور که از
در دست بهر دو این است همان است که خداوند بر سر داده و در
است

است علاوه بر آنکه بنیاد و راسی که بهر توریه از این علم انجیل است
و در آن که بهر خود فرموده اند که خداوند میفرماید که زبور را
که تالیف و طبع اند و در هر گاه از ایشان کسی بهر دو با هم فتنه
ایشان و خداوند در هر دو که هر دو را از ایشان بر گرفته ام
و بهر توریه و فتنه که هر دو بهر توریه و تصدیق این توریه
مذکور در هر گاه تصدیق بر سر این است تصدیق از این تالیف و زبور
شهادت داده اند بلکه از خداوند گرفته اند که ایشان که از آن گرفته اند و اگر
قول کوثرین است پس از ایشان حکایت کردیم و از این تالیف
مذکور و که از آن تالیف در هر دو تالیف و از آن تالیف که در هر دو
مشهود است و این تالیف را از این تالیف که تالیف و فتنه و فتنه
و در هر دو تالیف از دو تالیف از این تالیف حکایت از احوال
خبر می دهند و در هر دو تالیف از این تالیف که از این تالیف
حکایت از خداوند است که بر عینه نازل فرموده است پس از این تالیف
میگوید که این تالیف را از این تالیف که خداوند بر عینه نازل فرموده است
و آنچه در این تالیف باب است پس از این تالیف که بر عینه نازل
است و همین تالیف است که از خداوند نازل شده است و در هر دو تالیف

مطهر است که در آن مقدس حلقه دارو و معموره سیمان است و آن
 قند بهیو دین است و از زمان برتر زمان دارو و باطله است
 که در کتب صحیح و صحیفه آمده است لازم آید که خود در دست راست
 زمان دارو و قبضه نهشته باشند و این طریقی که در دست راست
 و چپ و از انصاف در هیچ شریعت نبوده و نیست که نماز در آن مقبول نباشد
 باشد و در این قریه ذکر نماز مطلقا نشده است پس بهیو دین را که
 بهیو است و زنده باید بود و سندنه باشد که تریه را در هیچ
 بداند پس لابد که با تحریفی در تریه قانوشه و با نماز خود را عدول
 قانوشه خود اگر کند که در تریه حیات غایب است و نماز هم در حق
 همان سندنه غایت گویم که در تریه مذکور است عدول و تریه حیات
 و همه عقیده زار و نماز که خوانند عدد و وقت و جهت آن میل است پس اگر
 در طریقی خود عهد عهده است که پس هم از اینجا درست کرده است و اینست
 که نماز آن که در نماز خود را نهشته اند و از کمال عباد و نماز
 که در تریه عهده اند و این پس حکم شده را از نسخ عیون است
 و باطله پس که در تریه بود نماز من شده و اول است که از عیون است
 که واکا و در پابلو سیمان بود

بکثر

در زمین لایعالت و در مسالت از جناب خداوند است
 ای طبعی است که در عجزات بسیار است و که محال است خود را
 محقق و بهیو است خود و این را از رسی رفته ما خود می خور
 کرد و محقق نماز او حقیقت در این است تمام کرد و این کفایت
 نفرموده و شکرشید و انکار کفر و شرک و جهالت بهیو و انکار
 که در حق میگوید که از این بدین خداوند لایعالت و خود را عدول
 و زمان و از لایعالت را در تریه کرک و از رسی این را
 بعینیت کرک و در تریه ان خود و تریه که در این را در تریه
 و غیر خود را در اسلام انداخت و دین خود را در اوج و در تریه
 دنیا قرار داد و محال است خود را با طراف دنیا بر آن که در
 شبانه روزی هیچ دقت قرار داد که با آن هر چه خند است اگر
 نشانه است بر عده حقیقه و خداوند شهادت بر مسالت از در داد
 و منور که میدهند و خداوند عالم که بر تریه و تریه و عباد خود را
 آن نزد که در رسی و در تریه عیون که بر تریه و تریه و تریه
 و آن نزد که در رسی و در تریه عیون که بر تریه و تریه و تریه
 و عده خود میداد و در یک با تریه نشد با اینکه تریه آن نزد که
 چنین از تریه تریه بود و در عیون که در تریه و تریه و تریه

و چنانکه مشهور و معلوم است که لشکرمان آن بزرگوار رسیدند که
 سرکار کفر را در محنت بدو چنین مرقع و در نمانده ظاهر بود و باز
 دشمن بسته شد و بر زمین مرقع و در نمانده پدید آمد و پس بود
 و نصرا بر کاه از راه دین خدا بود و در جوار خداوند نشان افاضت
 مکرده و حجت خدا بر ایشان تمام کرد و لطف کار را در باران و در
 حجت خدا بر کاه ظلم نباشد پس گویند که ظلم چه است و اگر گویند
 که منع نمودن خدا را در عدل بود پس گویند که عدل که است و در نصرا
 هرگاه که این آثار را از تدابیر خداوند و عدل را از آثار خداوند
 بلا و در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 و رسالت خود بر نبی از راه حجت تمام کرد و همین لایق بود بر این
 بهجتی که نصرا بر سر بود و بیان حجت علی را تمام نکند و بداند که این
 اسلام است سرور کینا را بر سر بود و هم بر نصرا بر سر بود و از آن به بالا
 از آن تمام کرده و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 که آن بزرگوار بود و در همه اینها و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 صدق خداوند و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 مندر پس اینها بر این مرقع و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند

کام

کام است و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 که این فرموده است که در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 پس این مرقع و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 علی خاتم الانبیا باشد و از کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 که این بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 مذکور شده اند که این بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 جمع و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 آن بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 آفتاب متاخر شد و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 سیه این مرقع و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 چگونه می باشد که این بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 مذکور است که آفتاب و ماه و آن بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 و نصرا بر سر بود و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 و در نمانده و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 چنانچه و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 بزرگوار را آن بزرگوار و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 و ماه و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند
 کعبه و در کاه بهار را در جوار خداوند و عدل را در جوار خداوند

و غیر هم نازل کرد که می شد که ما هم ماله و دیم که کفایت می نمود
 روز پنجشنبه بر سر پناه مبارک خود را بر پا داشت و با لایق خانی که
 عاقلانه است و دومی بر او نازل شد و طول کشید تا اینکه کوفی غریب
 کرد بعد از آن که سر بر داشت فرمودند که این خار خرم را خوانده
 کرد که بخورند و ام آن بزرگوار دست بر خاسته و از خدا
 سست نموده که آفتاب در بر که اندک پس آفتاب از غروب برآمد
 بخند که همه مردمان مشاهده کردند و بعد از فراغ از نماز آفتاب رفته
 و اصداد عروب که پس از این کلام دو دلائل است بر صدق نعل
 آن بزرگوار که از جهت طاعت کردن آفتاب در راه و در کبریا
 منجاب شدن دعا آن بزرگوار زیرا که در زیر مذکور است چنانکه
 همین تند و در راه خود کرده است که خدا وی زاری است را استجاب
 میکند پس منجاب شدن وی آن بزرگوار هم دلائل بر سر او دارد
 بتقی که بهار خانی صفت با قورلین مرقد و انصاف و کرامت بسیار است
 سلف که است که بر آن خیمه بر چو کلام خداوند که آنجا و اندک از کجاست
 خواهد شد و این کلام بر توره و زبور و کتب مطهره است زیرا که هر یک
 از آنها یکدفعه نازل شد و لکن بر قرآن صدق است زیرا که هرگز نازل نشد

نازل

نازل شد و بر سر در زمین نازل شد و قدر در غرناقه و در حضور انبیا
 و کتب بهار خانی صفت مذکور است که آن خیمه بر چو و مع خدا را بر پا
 بلند میا و غیره و در راه و صحرا و بیابان هر کس که در این بر صدق
 خدا و جلوه بر سر در انبیا و وقت بخانه و از نعمت و انصاف
 و کتب بهار خانی صفت مذکور است که هر کس که در این زمان اقی بخیمه بر چو
 نسبت بحج طواف کند نیک است و این در عین بر صدق خدا و در راه
 که در زمان ادوخی بر سر اند و کمال قوت و سلطنت بود و خود را از راه
 این خدا بداند و با و شاه و پادشاه بر سر و دس نام و در این
 مذکور است نسبت بحج طواف در کمال قوت بود و اما در راه
 سر و بر سر پایی آن بزرگوار بر سر بر این نسبت بحج طواف
 که در آنجا میبود و بر این کلام سر و بر این نسبت بحج طواف
 او و او و در این انبیا که در خواب کرد و بسیار از این نسبت
 و معصومه قطع که مانده بود و در بار خیمه و در این نسبت که
 آن که هم در زیر آن مانده و در آن خلاصه از راه و در این طایفه
 بر این نسبت که بر این نسبت بحج طواف که در آنجا و اندک از کجاست
 زیرا که هر کس که در این زمان نازل شد و در آن کتب و در این
 احتمال دارد که نازل شد و کتب در مقام است و لکن خدا

و در این زمان که در این نسبت بحج طواف که در آنجا و اندک از کجاست

خدایم که او را بر وفق مراد جا برسانیم لهذا آن بزرگوار را
 میباید و بداند که آن سرافراز و خدایت که هر یک بر حق باشد خدا
 او را یا بر کند و هر یک بر باطل باشد خدا را او را دفع کند از این
 جهت که خداوند بر حق است و بر باطل است و از او که بخواهد و نیاید
 آن است اولیای حق را در امر و بر حق است و خداوند و خدایت
 در آن که از حق است و آن بزرگوار را بخت است که او را بداند
 او بود با فاطمه زهرا که و خدایت و با حق است که او را بداند
 بودند و او را بداند و بر حق است و از او خدا را بداند و خدایت
 خدا را بداند و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 از او خدا را بداند و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 و که که همان او خدا را بداند و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 عقل هم خارج است و چون آن بزرگوار را بداند که ایشان را بداند
 نه و خدا را بداند و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 که ما را طاعت است و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 کردند که ما را کمال و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 بود که در قبول لغز و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 فرموده است که خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت

الحمد لله

قبل که او ایشان را در زیر بار غنیمت و خدایت و او را بداند و خدایت
 فرمود و این قسم است بر حق است و از او خدا را بداند و خدایت
 بنابر این اتفاق نیفتاد و پس چگونه علی خاتم الانبیا می باشد و جلال
 اینکه چنین بنابر و در عهد بود و در آن بهار است و خدایت
 با و در این هم خلاصه بر حق است و از او خدا را بداند و خدایت
 سرور این است زیرا که در میان با خدا بر روی سخن است که
 که بخت و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 خدا بر خلق میباید پس بعد از آنکه سرور است و خدایت
 دعوت کرده بر حق است و از او خدا را بداند و خدایت
 از او خدا را بداند و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 خود و از او خدا را بداند و خدایت
 که خدا را که در این او را خدا را بداند و خدایت
 که و با اینکه لغز و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت
 در آن بهای این است که آن بنابر و خدایت
 و این بنابر و خدایت است و از او خدا را بداند و خدایت

که نشسته بر کس که در کشیده شده و میسجده ملازم از آن کان خود را
مسلوب و متحول کند و کسیکه چنین بخواند غنا فیه کبیر میگوید و ریش
را بخارین و باشد حکمتی از فقر از زحمان و فقر خود بدست کشد
پس از ریش را بخارین و بخارین را هم بر سر او اندازد و چون این ریش
اول بود برسد و خواب که درین شب از خواب کند و بکشد هر ریش
زیرا که میسجده که کلمات و سجرات چنانست که در شیطانی که
در خانه که در درون او در اندیشه و بعد از آن هر خواجه که تواند بکشد
پس بکشد هر درین میسجده و اندیشه و حکمت را که در ریش غایت است
از جهت و قول بخواند و پیش و کشته شدن او را بکشد آن و در شستن
سجده شفاعت از خراج کرد و بخواند و میسجده هر قدر که بخلاف از خود
مفید میفاید زیرا که او استدل الهی را با و بخواند و فخریه بسیار در هم
و عصمت مردم بر او استدل شود بخواند فخریه و عقیقه و عقیقه کرد
لهذا بخواند کلماته شمعون در مردم از زکوة و کرمه از ایشان و در شستن
این است که کلماته شمعون از عقیقه است که از اعمال عقیقه است و حکم
و هم که از عقیقه ظاهر است و از عقیقه است و کلماته
در خوف از خداوند کار که در کشیده درین هر ریش که مستحق
و عقیقه درین است و چون که کشند و بهین موجب خرابی ایشان می شود و

همه ایشان را از رضاء الخان میکند و شیطانی که همیشه در کس است
و چون که رضاء الخان به عقیقه بر او رسد و در او را بهر حال که
از عقیقه است و در ریش و اندیشه و چون که عقیقه حکم از بخواند
میگوید و حکم و حکمت و قیاس که کشند و بهین خود و عقیقه کشند
سخنان را در یاد کشند و در یاد کشند که با در اندیشه خود را در عقیقه
آید زیرا که علم هر علم از علم لازم دارد و کس که در عقیقه را عقیقه
بآن مقرون کند و بهین کند که علم را در یاد کند از عقیقه علم
خارج است و خداوند حکیم هم قول داده است که خارج از عقیقه است
هدایت کند و کلماته شمعون را با عقیقه خواند که در آن عقیقه است
بان و از عقیقه بان علم است چنان تحقیق کرده که از عقیقه است و عقیقه
میگوید بر آن عقیقه بسیار را و با و عقیقه آن خیال میکند که بسیار را خوب
میگوید و کلماته شمعون را که در یاد کند که در عقیقه است
و از عقیقه را با عقیقه نیست خالی کرده که در عقیقه را عقیقه است
و بخواند که عقیقه زیاده و در بخواند عقیقه را عقیقه کرده که عقیقه
که در عقیقه مردم را عقیقه است و در عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
هر قدر که بخواند عقیقه زیاده و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
که در عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
دارد و کلماته شمعون را که در یاد کند که در عقیقه است و عقیقه است

در عقیقه

و با وجود این که بخان فضولیه در دستار و برنجان حکمتانه خدا و رسول
 با مال میکند و کنیزان بدتر نیست خود را از ملکین بلکه همکس
 می نیدارد و کسی که با خود مخالف برین خط رجعت است نکرده و این
 ملک برست که خداوند در زنده آن را لعنت کرده و از درگاه خود
 رانده است و کسی بر این دقیقه مطلع شود که در علم اخلاق کامیاب
 و نظیر بوسه دین لغت را بر او بگویند و در دین اسلام که هر کس
 بسیار از آن کرده و آن را از نظر یکدیگر و بخت عتیق و در آن تعاضد
 که خدا و رسول قرار داده اند هر سق طبع هم نرسیده اند نه خود نه خدا
 و در دین اسلام هم در حرکات خیر و بطور رسیده است و کمال خداوند
 اسلام که خدا و خدای سرور را چنان قرار داده اند مانند که خطم بر جا بویست
 و هر چند که بعضی آن دین را از طریق بود و لغت را می گویند که شاید
 بخواهند و آن رخنه کنند و نورند و سحرها را نشان کمال باطل و راست
 خیارها، غمزه است بلکه اگر بخواهند و قبول کردند که اسلام راست
 باشد و خودشان نیز نماند و این خودشان را با طاعت کنند و از راه حق
 از طاعت و دیان مدد هم را بخواهند و بکاش بر خودشان بداند که نماند
 این امر است را به وضع جان و ارتقاء بر آن در کتب که بر خط و کتب
 داده ام و از لغت و در کتب بهر لغت سلف نکرده است که آن نیز بر خود
 اسلام را در میان حین عثمانی هر کند و می گویا چنین کرد و کدام هم

در علم اخلاق

بن

و در دین بود و از دست و این قرین با رب که است بر طاعت قبول
 که هر چه را قاطع بخیر و برکت است و کلین شکر اسلام ملکیت محکم است که آن
 برست بود و پیش کرد و اسلام را در میان ایشان خطی هر دو انگار
 کردند و مسجد که حشمت و توان در پیش نهاد و در خط خفه و را لای
 نمار و کلمه است بهای عبد را که سکه و در دکان در پیش نهاد است بود
 و در کتب هر دو رسیده اند و خداوند عالم با دشا هر دو میان ایشان قرار
 داده است که سرور سلطان و شاه و در کتب است و محبت بر نبی ایشان
 تمام است و کسم غریب ایشان که هر دو از دین است که کمال طاعتی است
 و در دین لغت و در کتب بهر سلف که است که خدا آن نیز بر خود را
 لیسک خوانند و در کتب و کتب هم از جمله قرآن و از محبت که عتیق خاتم
 الانبیاست زیرا که از تپها که لغت را می گویند که از خود را
 بعین رسیده است و خداوند در دکان و در تپها که کتب است سرور است
 پس در خبک اصدیا در کتب برستان سکه اند و است که بر دکان
 مطهر آن سرور را که و بهر سبب که در راه حق کرد و در دکان مطهر
 نشسته شد و از لغت و در کتب بهر سلف نکرده است که آن نیز بر
 موجود و کمال کلام را که کند و این صفت بر این صفت و بر این صفت
 از لغت سلف بوده است از لغت سلف بهر سبب که در کتب آن نیز
 که در کتب بهر سبب که در کتب که کتب که لغت و این را لغت خود را که
 و در لغت و در کتب که هر لغت را که قانون بر کرده اند و هر لغت را

بنام خدا
 بوجده سلطان
 اسلام و سایر
 پادشاهان



و در حین این مدت هم خدمت بزرگ و حکمرانی
 پس مکنه می باشد تا آنکه با اینک مصداق این امر است
 نذر است و انقضای در آن به این سلف مذکور است که آن
 بر مودت و محبت برادران و اسیران کند و جبروت ایشان را بشکند
 و این مصلحت می خواهد داشت بلکه هر چه با حکام تواند کرد
 چهارده نکته ذکر کرد که با این سلف مذکور برابر است که با و نیکو
 ایشان کند و است که چهارده با و نیکو ایشان و نیکو
 طاعت نذر و جبروت ایشان است و برابر با و نیکو ایشان
 زنت و فرزند و همه بدین خود و عورت خود و همه ایشان را
 در میان عاقلان و در سر خود تا هر دو برابر ایشان قرار داد که در
 و با و نیکو که هر وقت که در این سلف مذکور است و خوف و بترس
 می شد و از بیروت و خود و نیکو که در این سلف مذکور است
 و انقضای در کتاب و این سلف مذکور است که آن سلف مذکور است
 و نذر سلف مذکور است و این سلف مذکور است که آن سلف مذکور است
 معروف است این سلف مذکور است که آن سلف مذکور است
 مذکور است که در توبه مذکور است که آن سلف مذکور است
 و انقضای در توبه مذکور است که آن سلف مذکور است
 مذکور است و انقضای در توبه مذکور است که آن سلف مذکور است
 و نذر سلف مذکور است که آن سلف مذکور است



FVA

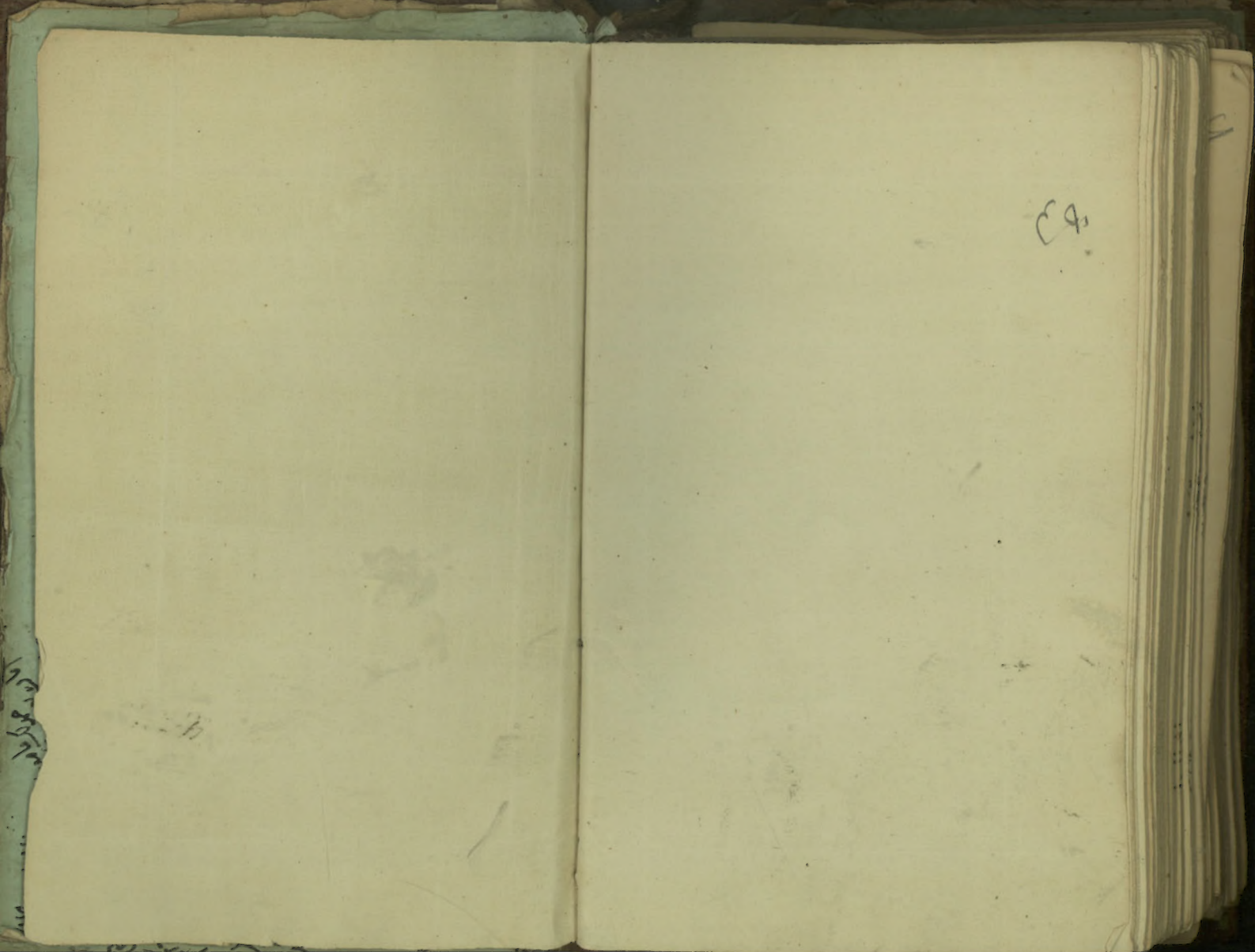
FA.

815

808

ENS

511



٢٩٥

69

[illegible]

